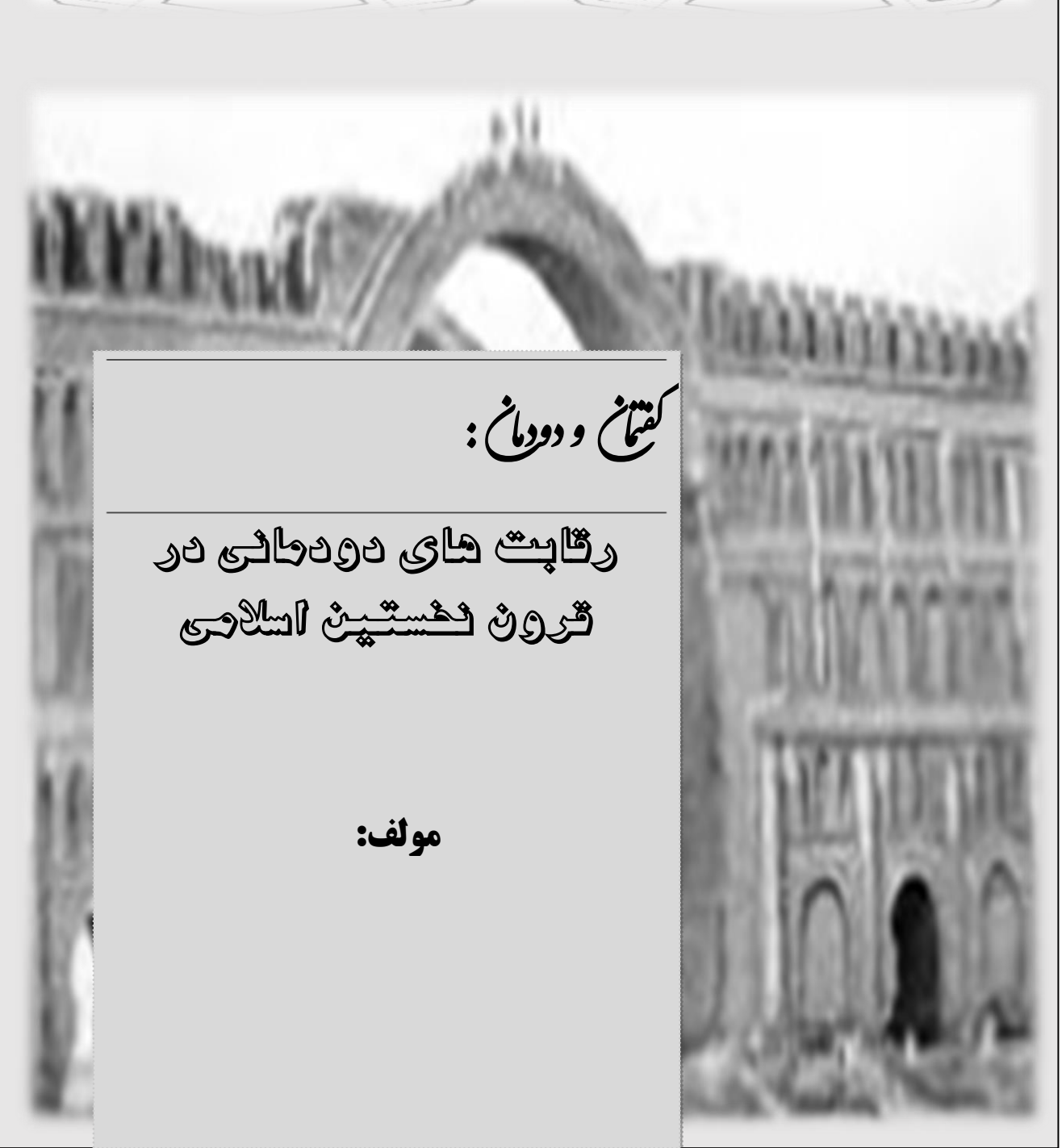



رسالة محمد



کفتمخ و دودماخ:

---

رقابت های دودمائی در  
قرون نخستین اسلامی

مولف:



مؤسسه آموزشی تألیفی ارشادان

آموزشی تألیفی ارشادان

اول

اول ۱۳۹۹

[www.irantypist.com](http://www.irantypist.com)

[www.irantypist.com](http://www.irantypist.com)

۱۰۰۰

[www.arshadan.com](http://www.arshadan.com)

[www.arshadan.net](http://www.arshadan.net)

۰۲۱۴۷۶۲۵۵

تومان

■ نام کتاب:

■ تألیف:

■ ناشر:

■ ویرایش:

■ نوبت چاپ:

■ حروفچینی و صفحه آرایی:

■ طراح و گرافیکست:

■ شابک:

■ شمارگان:

■ مرکز خرید آنلاین:

■ مرکز پخش و توزیع:

■ قیمت:

پیشگفتار ناشر:

به نام ایزد دانا که آغاز و انجام از آن اوست

هرگز دل من ز علم محروم نشد      کم ماند زاسرار که مفهوم نشد  
اکنون که به چشم عقل در می نگرم      معلوم شد که هیچ معلوم نشد

ای دانای بی همتا، ای بخشنده ایی که ناخواسته عطا فرمایی و هر نیازمندی را به عدالت بی نیاز گردانی، مگر اینکه نالایق باشد و آن عنایت را به بازگونه از دست دهد. در عرصه پیشرفت تکنولوژی در هزاره سوم، هنوز نیاز بر مطالعه کتاب در کنار استفاده از منابع کامپیوتری و اینترنت احساس می شود. از این بابت خوشحالیم که می توانیم در جهت اعتلای علم، دانش و فرهنگ کشور قدمی هر چند کوچک برداریم.

و من الله التوفیق

دکتر شمس الدین یوسفیان

مدیر مسئول انتشارات

ارشدان



این کتاب را به حضور مادر و پدر گرانقدرم تقدیم می کنم  
که با توجه و محبت خود راه پیشرفت را بر من هموار کردند.



## فهرست مطالب

فصل اول: کلیات.....	۱۵
مقدمه.....	۱۵
موضوع.....	۱۶
کلیات تاریخی.....	۱۷
اشکانیان.....	۱۷
ساسانیان.....	۱۸
بهرام چوبین.....	۱۹
ادبیات مفهومی.....	۲۰
گفتمان.....	۲۰
گفتمان باستانگرا.....	۲۱
گفتمان نسب‌شناسی تاریخی.....	۲۲
برخورد گفتمانی.....	۲۳
دال‌های ثابت با نقش متحرک.....	۲۳
ایدئولوژی.....	۲۴
هژمونی.....	۲۶
<b>فصل دوم: چهارچوب نظری و روش‌شناختی.....</b>	<b>۲۷</b>
۱-۲- فرایند شکل‌گیری نظریهٔ تحلیل گفتمان.....	۲۷
۱-۲-۲- تحلیل گفتمان لاکلاوموفه.....	۲۸
۲-۲-۲- تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف.....	۳۰
۳-۲- چهارچوب نظری گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های ایرانی.....	۳۵
۴-۲- انطباق نظریه و روش تحلیل گفتمان با موضوع پژوهش.....	۳۹
<b>فصل سوم: بافت سیاسی حکومت‌های سامانی و آل‌بویه.....</b>	<b>۴۳</b>
۱-۳- تصویر دستگاه (دربار و دیوان) سامانی.....	۴۷
۱-۳-۱- دوران قدرت‌یابی و اقتدار سامانیان.....	۴۷
۱-۳-۲- اوضاع سامانیان در دوران امارت نصر بن احمد سامانی.....	۴۹
۱-۳-۲-۱- دستگاه وزارت نصر بن احمد سامانی.....	۵۰
۱-۳-۲-۲- سال‌های پایانی دوران امارت نصر بن احمد سامانی.....	۵۱
۱-۳-۳- دوران ضعف و انحطاط سامانیان.....	۵۱



- ۳-۱-۴- اوضاع سامانیان در دوره امارت منصور بن نوح سامانی ..... ۵۲
- ۳-۱-۵- پایان کار سامانیان ..... ۵۴
- ۳-۱-۶- شیوه کشورداری سامانیان ..... ۵۶
- ۳-۲-۲- دستگاه (دربار و دیوان) آل بویه ..... ۵۷
- ۳-۲-۱- آغاز کار آل بویه ..... ۵۷
- ۳-۲-۲- اوج کار آل بویه ..... ۵۸
- ۳-۲-۳- اهمیت القاب در ساخت سیاسی خاندان بویه ..... ۵۹
- ۳-۲-۴- اقدامات ملی گرایانه آل بویه ..... ۶۰
- ۳-۲-۵- زوال خاندان بویه ..... ۶۱
- ۳-۳- اوضاع فرهنگی ایران در دوران حاکمیت سامانیان و آل بویه ..... ۶۲
- ۳-۴- روابط سامانیان و آل بویه با دستگاه خلافت ..... ۶۴
- ۳-۴-۱- منصب امیرالأمرای و آغاز زوال قدرت سیاسی دستگاه خلافت ..... ۶۴
- ۳-۴-۲- روابط سامانیان با دستگاه خلافت ..... ۶۵
- ۳-۴-۱- تاریخ روابط سامانیان و دستگاه خلافت ..... ۶۷
- ۳-۴-۳- روابط آل بویه و دستگاه خلافت عباسی ..... ۶۹
- ۳-۴-۴- سیاست مذهبی آل بویه در دوران تسلط بر دستگاه خلافت ..... ۷۱
- ۳-۴-۵- امارت استیلاء ..... ۷۳
- ۳-۵- نقش فرقه اسماعیلیه در ساخت فکری دربار سامانی ..... ۷۵
- ۳-۵-۱- اسماعیلیان دربار سامانی ..... ۷۶
- ۳-۵-۲- امرای سامانی و داعیان اسماعیلیه ..... ۷۸
- ۳-۵-۳- انگاره آخرالزمان در فعالیت تبلیغی اسماعیلیه ..... ۸۰
- فصل چهارم: ساختار اجتماعی حکومت سامانیان ..... ۸۳**
- ۴-۱- لایه‌های اجتماعی صاحب نفوذ و قدرت ..... ۸۶
- ۴-۱-۱- جایگاه دهقانان در ساخت اجتماعی حکومت سامانی ..... ۸۶
- ۴-۱-۲- طبقات متنفذ در ساخت اجتماعی حکومت سامانی ..... ۹۰
- ۴-۲- اهل بیوتات ..... ۹۱
- ۴-۲-۱- واسپوهران/اهل بیوتات در منطقه طبرستان ..... ۹۳
- ۴-۲-۲- واسپوهران/اهل بیوتات در منطقه خراسان ..... ۹۴
- ۴-۲-۱- نقش خاندان کنارنگیان توس در بافت اجتماعی فرهنگی حکومت سامانیان ..... ۹۷
- ۴-۲-۳- واسپوهران/اهل بیوتات با تبار ساسانی در منطقه ماوراءالنهر، دیلم و طبرستان ..... ۱۰۰

- ۳-۴- اهمیت عامل تبار در ایجاد قدرت و پایگاه اجتماعی برای دودمان‌های محلی ..... ۱۰۱
- فصل پنجم: رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون قرن ۴-۶ ه.ق. .... ۱۰۵**
- ۱-۵- رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون تاریخی قرن ۴ تا ۶ ه.ق. .... ۱۰۵
- ۲-۵- تاریخ نگاری، رسانه‌ای در خدمت انتقال مفاهیم سیاسی و گزاره‌های نسب‌شناسی ..... ۱۰۹
- ۵-۲-۱- «تاریخ بلعمی» و گفتمان نسب‌شناسی سامانیان ..... ۱۱۲
- ۵-۲-۱-۱- روایت بلعمی از تبار اشکانی سامانیان ..... ۱۱۴
- ۵-۲-۱-۲- تاریخ بلعمی و سبک تاریخ نگاری فارسی ..... ۱۱۸
- ۵-۲-۲- «تاریخ بخارا» و انعکاس بافت سیاسی و اجتماعی ..... ۱۱۹
- ۵-۲-۳- «تجارب الأمم» و برخوردهای گفتمانی (سیاسی و نسب‌شناسی) ..... ۱۲۳
- ۵-۲-۴- «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» در بستر رقابت‌های دودمانی و مجادلات گفتمانی .. ۱۳۵
- ۵-۲-۵- «اخبار الطوال» و ترسیم بستر فکری رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی .... ۱۴۰
- ۵-۲-۶- «سنی الملوک و الأرض و الأنبياء» و تبارشناسی اشکانیان ..... ۱۴۳
- ۵-۲-۷- «تاریخ یمینی» و درک فضای گفتمانی حاکمیت‌های اسلامی ..... ۱۴۶
- ۵-۲-۸- «زین الأخبار» در بستر گفتمان باستان‌گرا ..... ۱۴۸
- ۵-۲-۹- «شاهنامه فردوسی» و رقابت‌های دودمانی ..... ۱۵۱
- ۵-۳-۳- رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون جغرافیایی قرن ۴ تا ۶ ه.ق. .... ۱۵۴
- ۵-۳-۱- «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» و رقابت‌های دودمانی ..... ۱۵۵
- ۵-۳-۲- «مسالك و ممالک» و گفتمان نسب‌شناسی سامانیان ..... ۱۵۸
- ۵-۳-۳- «صورة الأرض»، در بستر گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی سامانیان ..... ۱۵۹
- ۵-۳-۴- «حدود العالم من المشرق الى المغرب»، در بستر گفتمان باستان‌گرا و نسب‌شناسی سامانیان ..... ۱۶۲
- ۵-۳-۵- «اشکال العالم» و گفتمان نسب‌شناسی سامانیان ..... ۱۶۳
- ۵-۴- نتیجه‌گیری ..... ۱۶۴
- منابع ..... ۱۷۱**
- الف) منابع فارسی ..... ۱۷۱
- ب) منابع انگلیسی ..... ۱۸۲



## فهرست نشانه‌های اختصاری

---

مفهوم	نشانه
نگاه کنید به	نک.
پیش از میلاد	پ.م
میلادی	م.
هجری قمری	ه.ق



# فصل اول

## کلیات

### مقدمه

یکی از ویژگی‌های حکومت‌های ایرانی در طول تاریخ تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی و مقبولیت ملی در سایه انتساب دودمان خود به خاندان پادشاهان، بزرگان و یا پهلوانان ایرانی بود. اشکانیان و ساسانیان، که به ترتیب پس از سرنگونی سلوکیان یونانی و مقدونی به عنوان سلسله‌های ایرانی به قدرت رسیدند، در دوره اسلامی نیای خاندان سامانی، بویه و برخی خاندان‌ها و قدرت‌های محلی به شمار آمدند. انتخاب چنین سلسله نسبی فرآهم‌آورنده مقبولیت ملی در بستر اجتماعی و به تبع برآورنده بسیاری از اهداف ارضی و سیاسی بود. موضوع پژوهشی این اثر، رقابت‌های دودمانی (نسب‌شناسی) دستگاه‌های حاکم ایرانی: سامانیان و آل‌بویه در بستر منابع قرن ۴ تا ۶ ه.ق است. به این منظور از مسیر معمول مطالعات دودمانی و نسب‌شناسی فاصله گرفته شد و با بهره‌گیری از نظریه تحلیل گفتمان، موضوع نسب‌شناسی به عنوان یکی از خرده‌گفتمان‌های سیاسی حکومت‌های سامانی و آل‌بویه و خاندان‌های محلی، (اهل بیوتات) با قدرت و نفوذ محلی و اجتماعی، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. تلاش برای تحلیل کیفی موضوع پژوهش و اعتقاد به اولویت امر سیاسی در ساخت گفتمان نسب‌شناسی موجب استفاده

از دیدگاه‌های پایه‌ای فوکو در ارتباط با گفتمان، مفاهیم نظری لاکلاموفه دربارهٔ اولویت امر سیاسی و روش‌شناسی فرکلاف به عنوان چهارچوب نظری و روش‌شناختی این پژوهش گردید.

برخی متون (تاریخی و جغرافیایی) قرن ۴ تا ۶ ه.ق حاوی اطلاعات و گزاره‌های مرتبط با گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی دستگاه‌های سامانی، بویه و بعضی از خاندان‌های محلی است. بسیاری از این گزاره‌ها در بستر بینامتنی انتقال می‌یافتند، که باعث می‌شد برخی نویسندگان بدون آگاهی مستقیم از گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی شکل‌دهنده و تأییدکنندهٔ این اطلاعات در خدمت اهداف سیاسی دستگاه‌های حاکم قرار گیرند. به این ترتیب در فصول پیش‌رو، پس از پرداختن به چهارچوب نظری در قالب فصل اول، در فصل‌های دوم و سوم فضای گفتمانی شکل‌دهندهٔ گفتمان‌ها و بستر سیاسی و اجتماعی مؤثر بر شاکلهٔ اندیشهٔ نویسندگان متون این دوره بررسی می‌شود. همچنین در این دو فصل، گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌های سامانیان و آل‌بویه و خاندان‌های قدرتمند محلی تحلیل خواهد شد. در ادامه در فصل‌های چهارم و پنجم، شواهد تاریخی مرتبط با گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی سلسله‌های سامانی و بویه و دودمان‌های کهن در بستر متون تاریخی و جغرافیایی قرون ۴ تا ۶ ه.ق گردآوری می‌گردد. در آخر در بخش نتیجه‌گیری اطلاعات جمع‌آوری شده در بستر بینامتنی و بافت سیاسی-اجتماعی این دورهٔ تاریخی تبیین می‌شود.

## موضوع

دودمان سامانی از اواخر قرن سوم هجری در ناحیهٔ ماوراءالنهر و خراسان به قدرت رسیدند. ایشان خاندانی با قدرت محلی بودند که به منظور دستیابی به قدرت و برتری در میان سایر دودمان‌های کهن نیاز به اثبات حقانیت و معرفی تبار ویژهٔ خود داشتند. از این‌رو، با توجه به همپوشانی قلمروشان با سرزمین نخستین اشکانیان و اختیار الگوی حکومتی ملوک‌الطوایفی، خود را به واسطهٔ بهرام چوبین (سردار ساسانی از تبار اشکانی) و خاندان مهران به سلسلهٔ اشکانی منتسب نمودند.

تقریباً همزمان با حکومت سامانیان، در بخش غربی سرزمین ایران، خاندان بویه به قدرت رسیدند و به سرعت تبدیل به مهم‌ترین رقیب سامانیان در عرصهٔ منازعات نظامی و سیاسی گردیدند. اقدامات آل‌بویه، همانند فتح بغداد، تأثیر به‌سزایی در جهت‌گیری‌های سیاسی سامانیان به ویژه از نیمهٔ دوم حکومت ایشان - از آغاز حکومت نوح بن نصر سامانی - داشت. بخشی از

درگیری این دو سلسله در قرن ۴ ه.ق در قالب رقابت‌های دودمانی، با انتساب به حکومت‌های تاریخی اشکانی و ساسانی، صورت گرفت.

تلاش برای بازسازی رقابت‌های دودمانی (نسب‌شناسی) در فضای گفتمانی باعث شد تا گزاره‌های مرتبط با گفتمان‌های سیاسی و نسب‌شناسی حکومت‌های سامانی، بویه و برخی دودمان‌های محلی در بافت اجتماعی و سیاسی دوره تاریخی‌شان تحلیل گردند. به این منظور، از ساختار نظریه گفتمان /رنستو لاکلو و شانتل موفه (لاکلاوموفه) و روش‌شناسی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده شد.

## کلیات تاریخی

### اشکانیان

اشکانیان به تیره ایرانی پَرنی، که شاخه‌ای از قبایل سکایی «داهه» به شمار می‌رفت، تعلق داشتند (Schippmann, 1986: 525-526; Shahbazi, 1986: 525). پرنی‌ها که در زمان حمله اسکندر در فرارود (ماوراءالنهر) می‌زیستند، از اواخر قرن چهارم پیش از میلاد به حدود پَرْتَوَه یا پارت، خشرپاون سابق هخامنشی و ساتراپ کنونی سلوکی، وارد شدند (Schippmann, op. cit.) و ظاهراً تا اواسط قرن سوم با ساکنان آنجا درآمیختند (Shahbazi, 1986(a): 525). حدود ۲۵۰ پیش از میلاد و تقریباً همزمان با شورش دیودوتوس در بلخ و تشکیل حکومت یونانی باختر، ارشک رهبر پرنی‌ها اعلام استقلال کرد، آندروگوراس، ساتراپ سلوکی پارت، در نبرد با او کشته شد و این آغاز عصر حکومت بزرگی بود که به نام این قلمرو پارتی و بعدها به نام سرسلسله خود اشکانی شهرت یافت (جعفری دهقی، ۱۳۹۳: ۲۷۵). به این ترتیب عصر اشکانی، که دیرپاترین سلسله پادشاهی ایران به شمار می‌رود، از ۲۵۰ قبل از میلاد آغاز شد و تا ۲۲۴ میلادی تداوم یافت (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۶). ارشک به عنوان بانی این سلسله مورد احترام تمام و تقدیس دیگر شاهان اشکانی بود، به گونه‌ای که نام او را به اسم خود می‌افزودند (ولسکی، ۱۳۸۴: ۷۱). قلمروی شاهنشاهی اشکانی به شیوه ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد و به این ترتیب دربار مرکزی خود را از اقدامات گسترده نظارتی و اجباری نظامی بی‌نیاز می‌دید (ویزهوفر، ۱۳۹۲: ۶۶۰ و ۶۶۷). در این زمینه می‌توان به سکه‌های حاکمان پارس در سده اول میلادی اشاره کرد (همان، همان). این مسأله موجب چندگونگی فرهنگی در شاهنشاهی اشکانی و به تبع آن از عوامل عظمت فرهنگی و دوام درازمدت ایشان بود (همو، ۶۰). از مهمترین اقدامات مذهبی و فرهنگی اشکانیان



گردآوری اوستا به دستور بلاش اول/اشکانی در سده اول میلادی و پس از پراکندگی آن در پی حمله اسکندر مقدونی بود (بویس، ۱۳۸۲: ۱۲۴-۱۲۵). بلاش همچنین زبان پهلوی را زبان رسمی دربار اعلام کرد و دستور استفاده از خط پهلوی را در ضرب سکه‌ها صادر نمود (جعفری دهقی، ۱۳۹۳: ۳۳۳-۳۳۲). تاریخ اشکانیان در روایت‌های ملی ایران بیشتر از لحاظ گاهشماری مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است (Shahbazi, 1986(b): 542-543). اما مهمترین مسأله در این پژوهش توجه به بازتاب نقش خاندان‌های اشکانی در تاریخ اساطیری و روایت‌های تاریخ ملی و به ویژه بررسی تداوم آن در تواریخ قرون نخستین اسلامی است.

### ساسانیان

پیشینه خاندان ساسانی در سایه روشن تاریخ قرار دارد؛ بسیاری از مورخان و پژوهشگران، روایت طبری را که بر طبق آن ساسان پدر بابک و نیای اردشیر (بنیانگذار سلسله ساسانی) محسوب می‌شود، پذیرفته‌اند (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۴۶۱). ابهام‌هایی نیز درباره رویدادهایی که منجر به ظهور سلسله ساسانی گردید، وجود دارد. اما عموماً این روایت پذیرفته شده است که در اوایل سده سوم میلادی، بابک، یکی از حکمرانان فارس، با غلبه بر گوجهر، شاه استخر، بالا گرفت و او به دستیاری پسرش، اردشیر، به تدریج توانست تمامی فارس را به زیر سیطره خود درآورد (Wiesehöfer, 1986: 371-372). ظاهراً مخالفت دربار اشکانی با به رسمیت شناختن شاپور (پسر دیگر بابک) به عنوان شاه استخر، سرآغاز چالش میان ساسانیان و اشکانیان و اعلام استقلال خاندان ساسانی در فارس بود (Ibid). اما بابک به فاصله کوتاهی از آغاز این چالش درگذشت و پسرش شاپور جانشین پدر شد و او نیز در اندک زمانی در حادثه‌ای (یا در توطئه اردشیر) کشته شد و تاج و تخت فارس در ۲۰۸ م. به اردشیر رسید (کریستنسن، ۱۳۸۴: ۵۹). کار اردشیر با غلبه بر شاهان کرمان و شوش بالا گرفت و دربار مرکزی اشکانی چاره‌ای جز واکنش در برابر او نداشت (همان، همان). سرانجام، اردشیر در نبرد مشهور هرمزدگان به سال ۲۲۴ م. اردوان، آخرین شاهنشاه اشکانی، را شکست داد (همان، ۶۰). با تأسیس سلسله ساسانی، عصر تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد که ضمن آن دین زرتشتی به عنوان دین رسمی کشور اعلام گردید، اوستا مجدداً گردآوری شد و خط دین‌دبیره برای نگارش آن وضع گردید (همان، ۱۰۰-۱۳۱ و ۳۶۹-۳۷۱). همچنین توجه به روایات تاریخ ملی ایران و تدوین آن از دیگر تحولات مهم این دوره است (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۴۶۳). این تحولات بطور عمده در دوران پادشاهی شاهنشاهان بزرگ این سلسله؛ اردشیر، شاپور بزرگ، شاپور دوم و خسرو/نوشیروان، روی داد. همچنین تدوین یک تاریخ

رسمی برای ایران و اصلاحات گسترده اجتماعی، اقتصادی و نظامی به فرمان خسرو انوشیروان انجام گرفت (Daryaei, 2003: 45). تدوین نهایی اوستا نیز در همین دوره رخ داد (Shahbazi, 1990: 216) و چه بسا تدوین قطعی خدای نامه پهلوی را نیز باید به دوره انوشیروان منسوب کرد که دوران تألیف و ترجمه و نهضت ادبی بوده است (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۷۰؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۸۸).

### بهرام چوبین

بهرام چوبین فرزند بهرام‌گشنسپ از خاندان مهران، از تبار اشکانی و یکی از هفت خاندان برجسته دوره ساسانی، بود که به مقام فرماندهی سپاه ساسانی رسید (Shahbazi, 1988: 514-515). منابع از هنر جنگاوری بهرام در برابر رومی‌ها و موفقیت او در تسخیر *دارا* در گیرودار جنگ ۵۷۲م. سخن می‌گویند. این رویداد موجب شد تا او به مقام سپاهبندی در دوره خسروانوشیروان منصوب گردد. بهرام چوبین در دوره حکومت هرمزد چهارم، ابتدا به مقام سپاهبد آذربایجان و سپس سپاهبد خراسان منصوب گشت و در جنگ با ترکان شکست سختی به ایشان وارد ساخت و همسایه شرقی را خراجگزار ایران نمود (Ibid). چندی بعد هرمزد، بهرام را به نبرد با رومیان در جبهه لازیکا فرستاد، اما او شکست‌هایی را متحمل شد و این امر خشم هرمزد را در پی داشت؛ به احتمال فراوان نامه اهانت‌آمیز هرمزد برای برکناری بهرام، سرآغاز زنجیره‌ای از رویدادها بود که بهرام چوبین را تبدیل به سرداری شورشی در برابر دستگاه ساسانی نمود (زرین‌کوب، ۱۳۹۳: ۵۴۵). دو شکست نیروی ساسانی در برابر بهرام و سپاهیان وفادارش، موجب هراس هرمزد گردید و به فرار او از اقامتگاهش در پارس به تیسفون انجامید. در تیسفون با شورش نجبا، هرمزد سرنگون شد و در نهایت خسرو پرویز به سلطنت رسید (کریستنسن، ۱۳۸۵: ۵۰-۵۷). رویارویی بعدی بهرام چوبین با جانشین تازه بر تخت نشسته، منجر به فرار خسرو نزد قیصر موریسیوس شد و در پی آن پادشاهی کوتاه مدت بهرام با حمایت اکثریت واسپوهران آغاز گردید (Pourshariati, 1995: 60-61). اما این دوره دیری نپایید و رویارویی بهرام با سپاه جدید خسرو پرویز، که با حمایت سپاهیان رومی نیز توأم بود، به شکست سپاه بهرام چوبین انجامید و با فرار و مرگ او در سرزمین ترکان، ماجرای بهرام خاتمه یافت (کریستنسن، ۱۳۸۵: ۵۷-۶۷). پس از چندین قرن، سامانیان، امرای یک حکومت ایرانی-اسلامی در قرون نخستین اسلامی، خود را از نسل بهرام چوبین و خاندان مهران اشکانی معرفی کردند.

## ادبیات مفهومی

## گفتمان

واژه گفتمان برگرفته از واژه فرانسوی *discourse* و لاتین *discoursus* به معنی گفتگو، محاوره، گفتار است که از واژه *discursum /discurrer* به معنی طفره رفتن، سرباز زدن، دویدن در جهات مختلف مشتق گردیده است (بشیر، ۱۳۸۵: ۹). بحث گفتمان نخستین بار به عنوان یک موضوع مطالعاتی در شاخه نوین تاریخ اندیشه مطرح شد، اما فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) اولین فردی بود که بیشتر فعالیتش در حوزه دیرینه‌شناسی<sup>۱</sup> را به پالایش معنی معمول گفتمان در قالب موضوعی تحلیلی اختصاص داد. او گفتمان را حاصل جمع گزاره‌هایی<sup>۲</sup> می‌داند که امکان سخن گفتن درباره موضوع خاص و یا دانش مربوط به آن موضوع را در لحظه تاریخی خاصی فراهم می‌آورند و یا بازنمایی دانش مربوط به آن موضوع را برای زبان امکان‌پذیر می‌نمایند. به واقع، گفتمان تفاوتی است میان آنچه می‌توان در یک دوره معین بر طبق قواعد دستوری و منطقی به صورت درست گفت و آنچه در واقع گفته می‌شود. در این معنا هر آنچه بر چیزی دلالت کند و یا دارای معنی در بافت اجتماعی و فرهنگی باشد می‌تواند بخشی از گفتمان تلقی شود. بنابراین، گفتمان نه مجموعه ساده‌ای از پاره‌گفتارها یا احکام بلکه واجد معنا، نیرو و تأثیر در بستر اجتماعی است. فوکو، تولید دانش و معنا را نه به واسطه زبان بلکه از طریق گفتمان ممکن می‌داند، زیرا گفتمان‌ها را گروهی از پاره‌گفتارها می‌انگاشت که مشترکاً دارای انسجام و نیرویی برآمده و تأثیرگذار بر بستر اجتماعی هستند. در حقیقت، این گفتمان‌ها هستند که اعمال اجتماعی را در چهارچوب نهادها و در برخورد با سوژه‌ها تنظیم می‌نمایند و در عین حال ممکن است هویت خود را در برخورد با گفتمان معارض و یا به مثابه حوزه خاصی از کاربرد زبان از تشکیلات یا نهادهای مرتبط بگیرد (میلز، ۱۳۸۲: ۲۱؛ هال، ۱۳۹۱: ۲۳، ۸۵، ۸۸). بنابراین، به عقیده فوکو (۱۹۸۱)، نهادها به شیوه طرد و کنارگذاری و تأکید بر آنچه می‌تواند دانش به شمار آید، گفتمان را در قالب گزاره‌های مجاز، که نقش مهمی در نحوه عمل و تفکر افراد دارند، به نظم در می‌آورند (نقل شده

۱ - سیر اندیشه فوکو در آثارش به دو دوره دسته‌بندی و با عنوان دیرینه‌شناسی (Archaeology) (قبل از ۱۹۷۰) و تبارشناسی (Genealogy) (بعد از ۱۹۷۰) شناخته می‌شوند.

۲ - فوکو در «دیرینه‌شناسی دانش» درباره جنبه‌های متفاوت گزاره صحبت می‌کند اما تعریف جامعی از آن ارائه نمی‌دهد. او، به طور کلی، گزاره را قوانینی (احکامی) می‌داند که در قالب جمله، پاره گفتار و یا سخنرانی، اظهاراتی معنادار را در بافت گفتمانی مطرح می‌کنند.

در میلز، ۱۳۸۲: ۶۰ و ۸۳)، همانند اقدام دربار سامانی در ساخت گفتمان نسب‌شناسی خود در قالب بازآفرینی و گزینش تاریخنگاری فارسی.

فوکو در مبحث کاربست و کارآمدی «قدرت/دانش»، دانش را شکلی از قدرت می‌داند و کاربست و شرایط آن را مسأله قدرت معرفی می‌کند. رابطه قدرت بدون تأسیس دانش ملازم و دانش بدون تصور و تأسیس روابط قدرت امکان‌پذیر نخواهد بود (Foucault 1977a: 27). دانش، در پیوند با قدرت و با آثاری که در عالم واقع ایجاد می‌کند، باعث صدق خود خواهد شد و خود را مرجع حقیقت می‌نماید، از اینرو در تنظیم و تحدید رفتار دیگران به کار خواهد رفت. همچنین قدرت، تولیدکننده گفتمان و از سوی دیگر گفتمان تقویت‌کننده و یا تضعیف‌کننده قدرت می‌باشد (هال، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۳؛ دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۳۴۶؛ استراترن، ۱۳۹۰: ۶۴).

ارنستو لاکلاو و چانتال موفه - که پایه اندیشه‌شان بر سنت مارکسیستی و به خصوص اندیشه‌های پسا‌ساختارگرایی فوکو استوار بود - گفتمان را برساختی اجتماعی تحت تأثیر روندها و رویکردهای امر سیاسی می‌دانستند. ایشان وظیفه تحلیلگر گفتمان را نشان دادن جریان کشمکش‌های اجتماعی بر سر تثبیت معنا (همانند تعاریف جامعه و هویت) در تمامی سطوح امر اجتماعی تعیین نمودند. فرکلاف مبدع رویکردی در گستره تحلیل گفتمان انتقادی است، که تأکید بر روابط گفتمانی و برون‌گفتمانی در ساخت زمینه متن دارد و چهارچوبی سودمند برای تحلیل گفتمان به مثابه عمل اجتماعی است. او مقام نخست در ساخت یک گفتمان را از آن زبان دانسته و آن را در یک رابطه دیالکتیکی با گفتمان قرار می‌دهد. یکی از اهداف تحلیل گفتمان به ویژه در ساخت نظریه انتقاد مدار فرکلاف آشکار نمودن پدیده‌های طبیعی شده و فرایندی است که چگونگی ساخت این پدیده‌ها را نشان می‌دهد. طی این فرایند، در برخی موارد تثبیت معنا به چنان امر معمولی بدل می‌شود که آنها را پدیده‌ای طبیعی به شمار می‌آوریم (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۵۵-۵۴)، به عنوان مثال در ارتباط با نسب‌شناسی سلسله‌های ایرانی.

## گفتمان باستانگرا

گفتمان باستانگرا در قرون نخستین اسلامی از سویی با تأثیرپذیری از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و شرایط سیاسی بازآفرینی گردید و از سوی دیگر با تعریف هویت، ایجاد زمینه‌های قدرت و تأیید و یا تحدید نیروها بر این ساخت‌ها تأثیرگذار شد. پایه‌های این گفتمان بر دانش و آگاهی تاریخی استوار و در پی بازآفرینی مفاهیم فرهنگی-سیاسی تعریف‌کننده هویت ایرانی و

شرایط قدرت حاکم بود. بیشتر گزاره‌های گفتمان باستانگرا حداقل از ورود اسلام به ایران تا قرن سوم هجری به شکل عنصر (در ساختار مفهومی نظریهٔ لاکلاوموفه) در ساحت فرهنگی و ساختارهای اجتماعی به حیات خود ادامه دادند. این گزاره‌ها از قرن سوم هجری با تشکیل سلسله‌های ایرانی در شرق قلمرو خلافت اسلامی از سطح اجتماعی-فرهنگی به سطح سیاسی وارد و حول محور هویت ایرانی-اسلامی بازآفرینی گردیدند. در این زمان، رویدادهای سیاسی گرایش به الگوهای تاریخی ایران در قالب گفتمان باستانگرا را در میان لایه‌های مختلف اجتماعی دامن زد، که در گردش از حافظه تاریخی معمولاً شفاهی به متون مکتوب انعکاس می‌یافت.

### گفتمان نسب‌شناسی تاریخی

گفتمان نسب‌شناسی تاریخی یکی از بسترهای انتقال اندیشه و مفاهیم ریشه‌دار در بافت فرهنگی-اجتماعی ایران می‌باشد. این گفتمان با افزایش گرایش به الگوهای باستانی، در نتیجهٔ دسته‌بندی‌های قومیتی و سیاست‌های منفی خلفای عرب، بار دیگر در بستر گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی به منظور کسب مقبولیت بازآفرینی گردید. تمام معانی و گزاره‌های گفتمان و دانش نسب‌شناسی حول محور دال مرکزی<sup>۱</sup> «شناخت حاکمیت یک سلسله بر پایهٔ برخورداری از تبار پادشاهان و یا پهلوانان تاریخی و اساطیری ایران» سامان می‌یافت. با توجه به انعکاس گفتمان در ساختار زبان و همراهی همیشگی آنها، این معرفت از دوران تشکیل نخستین حکومت‌های ایرانی (پیش از اسلام) به عنوان یک الگوی مفهومی در بافت زبانی-اجتماعی مردم ایران شکل گرفت و باقی ماند.<sup>۲</sup> در نظام حقیقت<sup>۳</sup> گفتمان نسب‌شناسی، معنایابی با کاربرد قومی و به منظور متمایز نمودن هویت حُکام یک سلسله رخ می‌دهد. این کارکردها معنای خود را با

۱ - دال مرکزی، مفهومی در نظریهٔ گفتمان لاکلاوموفه است، که اشاره به نشانه‌هایی با معنای ثابت و پذیرفته شده توسط گفتمان‌های مختلف دارد. با مفصل‌بندی دیگر نشانه‌ها و دال‌های شناور (بدون معنای ثابت) حول دال مرکزی گفتمان جدیدی شکل می‌گیرد.

۲ - برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد تجربه و درک مفهومی-زبانی نک. برایان فی، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمهٔ مرتضی مردیپا، تهران: پژوهشکدهٔ راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۶۲ و ۳۰۴ و ۳۱۱؛ رولان بارت، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمهٔ محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا، ۱۳۸۷، ص ۳۴.

۳ - نظام حقیقت یا اپیستمه، اصطلاحی در نظریه تحلیل گفتمان فوکو است. این مفهوم اشاره به صورت کلی و پذیرفته شدهٔ دانش در یک دورهٔ تاریخی دارد که توسط گفتمان‌ها تعیین می‌شود.

جایگیری در کنش عام، همانند خلق و بازآفرینی گزاره‌ها و روایت‌های نسب‌شناسی در بستر متون تاریخی، کسب می‌نمایند.

با توجه به نقش پایدار مؤلفه «ضرورت برخورداری از تبار پادشاهان و یا سرداران ایرانی در ایجاد مشروعیت و مقبولیت برای یک سلسله» در معرفت تاریخی، گفتمان نسب‌شناسی به یکی از خرده گفتمان‌های سیاسی ثابت در میان تمام سلسله‌های ایرانی چه قبل و چه بعد از اسلام بدل گردید. بنابراین یکی از مسائل مهم گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی خلق پذیرش اجتماعی-فرهنگی از طریق اثبات حقانیت بر مبنای انتساب به سلسله‌ها و خاندان‌های باستانی ایران در بستر اندیشه برقراری پادشاهی آرمانی ایرانی<sup>۱</sup> بود.

### برخورد گفتمانی

در ساختار نظریه لاکلاوموفه، تنها یک گفتمان فعال در یک برهه زمانی وجود ندارد، بلکه برخورد با گفتمان‌های رقیب نقش مؤثری در شکل‌گیری و ساختار بندی گفتمان خواهد داشت. در واقع، گفتمان‌ها در بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به منظور به دست آوردن جایگاه برتر و ایجاد هژمونی به رقابت با یکدیگر می‌پردازند. فرکلاف نیز با این استدلال که گفتمان‌ها در خلأ وجود ندارند، به تعارض و کشاکش دائمی میان گفتمان‌ها و رویه‌های اجتماعی مختلف باور دارد. این تعارضات و کشاکش‌ها، گفتمان‌ها را در ارتباط با پرسش‌های [مربوط به] حقیقت، اقتدار و یا اتوریته شکل می‌دهند (Fairclough, 1992). در این چهارچوب، حکومت‌های ایرانی، به دنبال تحقق اهدافی در گفتمان سیاسی‌شان، همانند ادعاهای ارضی و نظامی، به هژمونیک ساختن گفتمان نسب‌شناسی خود در برخورد با گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌های قدرتمند رقیب پرداختند، که ردپای آن را می‌توان در کتب تاریخی و حتی جغرافیایی این دوره پیگیری نمود.

### دال‌های ثابت با نقش متحرک

«دال‌های ثابت با نقش متحرک» گزاره‌هایی هستند که از حوزه زیست جهان فرهنگی (هال، ۱۳۹۱: ۲۳) و نظام مفهومی-معنایی زبان کاربرانش خارج نشده و تنها با از میان رفتن بستر تجلی

۱ - در ارتباط با پادشاهی آرمانی نک. زهیر صیامیان گرجی، «نسب‌شناسی ایران گرایی فرهنگی در سنت تاریخ نگاری اسلامی - ایران»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۳، ص ۹۰؛ داود فیروزی، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۰.

بی‌واسطه‌شان در ساخت سیاسی دستگاه حاکم به سطح عمیق‌تر و ناملموس‌تر فرهنگ و اجتماع عقب نشستند. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا این دال‌ها به عنوان عناصر حاضر در فضای گفتمان‌گونگی<sup>۱</sup> نظریه لاکلاوموفه (تقدمی مقدمی، بهار ۱۳۹۰: ۹۸-۱۰۴) در نظر گرفته نمی‌شوند. در پاسخ باید گفت دال مرکزی و بسیاری از گزاره‌های دیگر گفتمان نسب‌شناسی هرگز از حوزه این گفتمان خارج نشدند تا در فضای گفتمان‌گونگی ذخیره شوند، بلکه تنها نقش و کارکردشان از بستر سیاسی به بافت فرهنگی انتقال یافت. مصداق آن تداوم یافتن و به رسمیت شناخته شدن خاندان‌های کهن ایرانی با عنوان «اهل بیوتات»<sup>۲</sup> در ساخت گفتمان نسب‌شناسی تاریخی ایران است. این گفتمان با تشکیل حکومت‌های ایرانی-اسلامی هر چند جایگاه سابق خود را در بستر سیاسی نیافت، اما بار دیگر با کارکرد ایجاد مقبولیت در گفتمان سیاسی حکومت‌ها فعال گردید.

## ایدئولوژی

در یک نگاه کلی ایدئولوژی به گزاره‌های سیاسی گروه و یا دستگاه حاکم گفته می‌شود، که در بستر اجتماعی به شکل هنجارها طبیعی و بدیهی جلوه داده می‌شوند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۰۲). به عقیده فوکو، حقیقت نسبت به قدرت امر بیرونی نبوده و مسأله‌ای این جهانی، امر اجتماعی و سیاسی است. این مسأله به نسبی بودن معنا و حقیقت و تسلط شرایط تاریخی-اجتماعی و سیاسی بر معرفی امر واقع اشاره دارد (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۸۵ و ۹۷). فرکلاف، ایدئولوژی را «معنا در خدمت قدرت» و بر ساخت معنایی‌ای می‌داند که به تولید، بازتولید و دگرگونی مناسبات قدرت یاری می‌رساند. به عقیده او، گفتمان‌ها می‌توانند کمابیش ایدئولوژیک باشند و این ایدئولوژی‌ها هستند که به حفظ و دگرگونی مناسبات قدرت در اجتماع کمک می‌کند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۳۱). همچنین فرکلاف زبان را صورت مادی ایدئولوژی و ملازم مفهوم گفتمان می‌داند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶).

<sup>۱</sup> - فضای گفتمان‌گونگی، به فضای بدون صورت و بینابینی بین گفتمان‌های مختلف گفته می‌شود که در آن دال‌های شناور (بدون معنی ثابت) با مفصل‌بندی حول دال‌های اصلی (با معنای ثابت) می‌توانند گفتمان‌های جدیدی را شکل دهند.

<sup>۲</sup> - عنوانی در منابع اسلامی برای بازماندگان خاندان‌های برجسته و نجبا و شاهزادگان ساسانی که در عهد پیشین واسپوهران خوانده می‌شدند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۹؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۶-۱۸۷).

هدف از تحلیل یک متن از منظر ایدئولوژیک کشف کاربری اندیشه‌ای معین در برهه‌ای از تاریخ در ایجاد رژیم حقیقت و برساخت شکل خاصی از جهان و تاریخ به عنوان یک واقعیت برای مخاطبان خود در سطح ایدئولوژیک و در قالب گفتمان سیاسی مسلط است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۳۱). از اینرو، ادعاهای مربوط به دانش و گاه واژگان یک متن دارای بار ایدئولوژیک و کانون مبارزاتی از این دست هستند و از این لحاظ معنادار می‌شوند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۴ و ۱۹۷). حتی مبارزه ایدئولوژیک می‌تواند بنیان ساختار گفتمان و موجب تعارض و گفتگوی دائمی آن با مواضع دیگر باشد (Pecheux, 1982). ایدئولوژی باید نقش مهم و حیاتی برای حامیان خود داشته باشد. ادعای ایدئولوگ‌ها در زمینه اعلام گفتمان خود به منزله گفتمان نهایی مستلزم تعامل اصول عام، همانند انتساب به تبار شاهان، و منافع خاصتر، همانند ایجاد مقبولیت، هستند. در ایدئولوژی‌ها اصول عام به منزله پوشش و نقاب منافع خاصتر عمل خواهند کرد. در واقع، ایدئولوژی‌ها در ظاهر ایده‌هایی که منافع گروه‌های گوناگون را در برمی‌گیرند، مشروعیت‌بخشی به اعمال برخی را به گونه‌ای انجام می‌دهند که خارج از حوزه آگاهی است (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۷۸-۷۲). بنابراین، فرمانروایان قرون نخستین اسلامی اهداف ایدئولوژیک خود، همانند همراه ساختن نیروی نهفته در لایه‌های اجتماعی، را از طریق خلق و یا صحه‌گذاری بر تبارنامه‌های باستانی و وارد نمودن آن در متون تاریخی برآورده می‌ساختند.

در مورد کاربرد مفهوم ایدئولوژی باید گفت، اگرچه در ساخت اندیشه فوکو گفتمان حداقل از چهار جنبه با ایدئولوژی در تعارض است،<sup>۱</sup> اما به دلیل اعتقاد به شکل‌گیری معنای حقیقت در برخورد با امر صادق نزد گفتمان رقیب، اعتقاد به وجود شبکه روابط قدرت در لایه‌های اجتماعی و دربار، نگاه به مقوله سلسله‌نسب به عنوان جلوه‌ای از قدرت خاندان حاکم و فراتر از سوژه و در نهایت روابط پیچیده‌ای که میان تأثیرات مادی و اجتماعی ساخت گفتمان وجود دارد، در این پژوهش، ایدئولوژی دستگاه‌های حاکم در شکل‌گیری گفتمان نسب‌شناسی ایشان پیگیری می‌شود.<sup>۲</sup> در این چهارچوب، گفتمان در ارتباط با پرسش‌های مربوط به حقیقت، اقتدار و یا اتوریته

<sup>۱</sup> - در تقابل با حقیقت است، ۲. به چیزی در حد سوژه باز می‌گردد، ۳. در مرتبه دوم از چیزی که برای نقش زیرساخت یا تعیین‌کننده اقتصادی و مادی دارد قرار می‌گیرد، ۴. در ایدئولوژی تلقی از قدرت بالا به پایین و تمرکز صرف قدرت در نهاد حکومت است (Foucault, 1977: 36).

<sup>۲</sup> - در مورد کاربرد اصطلاح ایدئولوژی در چهارچوب نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نک.



همیشه در گفتگو و تعارض با گفتمان‌ها و رویه‌های اجتماعی رقیب و در پی تثبیت ایدئولوژی خود است. به این ترتیب نقشی که گفتمان‌ها در معنادار و اثربخش ساختن اظهارات و شکل دادن به درک ما از واقعیت دارند، اساس این پژوهش در بررسی گفتمان نسب‌شناسی سامانیان و آل‌بویه در متون تاریخی تولید شده از قرن ۴ تا ۶ ه.ق می‌باشد.

### هژمونی

در نقطه‌ای بالاتر از ایدئولوژی، هژمونی<sup>۱</sup> قرار گرفته است. هژمونی با تسلط بر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژی یک جامعه رهبری را در دست دارد. سلطه هژمونی ناپایدار، ناقص و موقتی است، در نتیجه مبارزه‌ای دائمی در اطراف ناپایدارترین نقاط، میان طبقات و جبهه‌ها، به منظور حفظ و یا ایجاد رابطه سلطه برقرار است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۰۱). مفهوم هژمونی واسطه میان عینیت و امر سیاسی است. مداخلات هژمونیک گذر از تضاد سیاسی به عینیت را امکان‌پذیر می‌سازند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۷۲).

---

Cambridge, 1992; Pecheux, M. *Language, Semantics and Ideology*, Macmillan, Basingstocke, 1982.

۱ - مبدع این اصطلاح گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) بود. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه نک.

Gramsci, A. *Selections from the prison notebooks*, edited by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith. New York: International Publishers, 1971.

## فصل دوم

### چهارچوب نظری و روش شناختی

#### ۱-۲- فرایند شکل‌گیری نظریه تحلیل گفتمان

زلیک هریس، زبان‌شناس معروف انگلیسی، در ۱۹۵۲م. برای نخستین بار اصطلاح تحلیل گفتمان را به کار گرفت و نگاهی صورت‌گرایانه به آن داشت، یعنی تقلیل گفتمان به جمله و متن. مطالعات تحلیل گفتمان در فرایند رشد و تحول خود از سطح جمله و زمینه متن، یعنی عناصر نحوی و لغوی جمله، فراتر رفته و به عوامل بیرونی، همانند اوضاع اجتماعی، سیاسی، نیز متوجه گردید. این سیر تغییر و تحول (در بستر زبان‌شناسی انتقادی و اجتماعی) را در سه مرحله می‌توان دسته‌بندی کرد: ۱. تحلیل گفتمان ساختارگرا، عموماً به اندیشه فرانسوی دهه ۶۰ میلادی اطلاق می‌شود، ۲. تحلیل گفتمان نقش‌گرا، که اوج آن در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی بود، و ۳. تحلیل گفتمان انتقادی، رواج آن در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی اتفاق افتاد. وجه اشتراک تمام این رویه‌ها بزرگتر بودن زبان از گفتمان است. از حدود دهه هفتاد میلادی تحلیل گفتمان از مبحثی کاربردی در زبان‌شناسی، به واسطه اندیشمندانی نظیر میشل فوکو، وارد عرصه مطالعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گردید.

فوکو، بنیان‌گذار تحلیل گفتمان در حوزه فلسفه سیاسی در دهه ۶۰ میلادی، گفتمان را بزرگتر از زبان و تحمیل‌کننده نظام‌های حقیقت بر سوژه‌ها یا فاعلان اجتماعی معرفی کرد (سرایبی و دیگران، پاییز ۱۳۸۷: ۸۴-۸۵؛ سلطانی، زمستان ۱۳۸۳: ۱۵۵). در قدم بعدی لاکلاموفه مفهوم گفتمان را بسط داده و جایگاه زبان را به نظام معنایی بخشیدند، یعنی هر چیزی معنایش را با قرار گرفتن در یک گفتمان خاص به دست آورده و هویت می‌یابد. در نظر ایشان، گفتمان بخش‌هایی از حوزه اجتماع را در سیطره خود دارد و به واسطه در اختیار گرفتن ذهن سوژه‌ها، به گفتارها و رفتارهای فردی و اجتماعی آنها شکل می‌دهد (سلطانی، همان: ۱۵۵)، همانگونه که گفتمان نسب‌شناسی با هدف قرار دادن طبقه ممتاز اجتماع تأثیر غیرمستقیم بر ذهن و گرینش افراد جامعه داشت. در فرایند تغییر و تحول تحلیل گفتمان به تدریج پیش‌فرض‌های کاربردی آن شکل گرفتند، از جمله: ۱. هیچ متن خنثی یا بی‌طرفی وجود ندارد و متن‌ها بار ایدئولوژیک دارند، ۲. معنا و پیام یک متن در بین نوشته‌های آن قرار دارد، ۳. معنا همانقدر که از متن ناشی می‌شود از بافت یا زمینه اجتماعی و فرهنگی نیز اثر می‌پذیرد، ۴. هر متنی در شرایط و موقعیت خاصی تولید می‌شود، از اینرو رنگ خالق خود را همیشه به همراه دارد و به یک منبع قدرت یا اقتدار (نه لزوماً سیاسی) متصل است (سرایبی و دیگران، پاییز ۱۳۸۷: ۹۵ و ۹۶).

## ۲-۲-۱- تحلیل گفتمان لاکلاموفه

در چهارچوب نظریه گفتمان لاکلاموفه، نشان دادن جریان کشمکش‌های اجتماعی بر سر تثبیت معنا در تمامی سطوح امر اجتماعی و آشکار نمودن فرایندی که طی آن در برخی موارد معانی، همانند نسب‌شناسی سلسله‌های ایرانی، به امر معمولی و پدیده طبیعی بدل گردیده‌اند، دنبال می‌شود. لاکلاموفه، گفتمان‌ها را عامل بازآفرینی، تعیین و تثبیت معانی می‌داند. از این دیدگاه، مهمترین کارکرد گفتمان نسب‌شناسی در ساخت قدرت قرن چهارم هجری: برساخت هویت اجتماعی، روابط اجتماعی و نظام‌های دانش و معنا است.

تحلیل چگونگی ساخت و تغییر ساختار گفتمان‌ها در نظریه لاکلاموفه بر پایه مفهوم مفصل‌بندی انجام می‌شود. مفصل‌بندی دربرگیرنده تمام اعمال اجتماعی متأثر از شبکه روابط قدرت است، که انتساب‌های متعارف معنا را بازتولید کرده و یا تغییر می‌دهند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۵۴-۵۵ و ۱۱۹). از دیگر مفاهیم کلیدی و کاربردی نظریه گفتمان لاکلاموفه در این پژوهش می‌توان به این موارد اشاره نمود: *دال شناور* (وقته و یا عنصر)، منظور از این

اصطلاح صورت‌های مفهومی است که در فضای گفتمان‌گونگی قابلیت جذب و پذیرش معانی از سوی گفتمان‌های متفاوت حول یک وقته با ارزش برتر، به عنوان *دال مرکزی* (معنای مرکزی)، و ایجاد انسجام و ساخت گفتمانی در قالب مفصل‌بندی را دارند (همو، ۶۳-۷۸). از استفاده‌های کاربردی تحلیل گفتمان به شیوهٔ لاکلاوموفه در این پژوهش: ۱. شناسایی گفتمان‌های رقیب در یک مقطع زمانی و موقعیت مکانی مشخص، ۲. بررسی ساختار نظام معنایی یک گفتمان در مقابل رقیبش به منظور دریافتن نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی، و ۳. تحلیل منازعات معنایی میان گفتمان‌های متخاصم است (سلطانی، زمستان ۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۶۲ و ۱۷۰). برخی از مهمترین ویژگی‌ها و اصول نظریهٔ لاکلاوموفه: ۱. اعتقاد به عدم قطعیت ساختارها و امکان تغییر صورت‌بندی‌ها و روابط اجتماعی، ۲. نقش قدرت در شکل‌گیری صورت‌بندی‌های اجتماعی، ۳. شکل‌گیری گفتمان‌ها و صورت‌بندی‌های اجتماعی و امکان فروپاشی آنها فراهم‌آورندهٔ شرایط امکان و ایجاد هویت و در عین حال تهدید کننده و عامل نابودی آن خواهد بود، این اصل به معنای موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی است (حسینی‌زاده، زمستان ۱۳۸۳: ۱۹۴-۱۹۹). به این ترتیب، با استفاده از نظریهٔ گفتمان لاکلاوموفه و برخی مفاهیم آن همانند مفصل‌بندی و *گره‌گاه*<sup>۱</sup> می‌توان نشان داد که میان گفتمان‌های رقیب بر سر معنای کدام نشانه‌ها کشمکش وجود دارد و کدام یک از آنها نسبتاً تثبیت شده‌اند و معنای مورد توافق دارند.

همانگونه که اشاره شد، هدف لاکلاوموفه در نظریهٔ گفتمان‌شان چیزی بیش از آشکار ساختن ساختار گفتمان‌ها است. در واقع، ایشان به دنبال تحلیل چگونگی ساخته شدن و تغییر ساختارها بودند، که باعث می‌شد گفتمان‌ها چنین طبیعی و عینی<sup>۲</sup> به نظر برسند؛ به این منظور باید بررسی کرد که چگونه مفصل‌بندی‌ها پیوسته گفتمان را باز تولید می‌کنند و یا به چالش می‌کشند و تغییر می‌دهند. در نظر لاکلاوموفه، اولویت با امر سیاسی است و مفصل‌بندی‌های سیاسی تعیین می‌کنند که چگونه فکر و عمل کرده و در نتیجه جامعه را خلق کنیم. در عین حال، تمامی عمل‌های اجتماعی را می‌توان مفصل‌بندی به شمار آورد، زیرا تمامی آنها انتساب‌های متعارف معنا را باز تولید

۱ - گره‌گاه، نشانه‌ای است که نسبت به دیگر نشانه‌ها در جایگاه ممتازی قرار دارد. مفهوم گره‌گاه قابل مقایسه با اصطلاح دال اصلی (Master signifier)، پایان‌بخش زنجیرهٔ دال‌ها و دارای کدهای ویژه در تعریف موضوع، در نظریهٔ لاکان (۱۹۰۷-۱۹۸۱) می‌باشد (Lacan, 1993: 694).

۲ - عینیت‌یافتگی گفتمان (Objective Discourse)، همانند عینیت‌یافتگی گفتمان نسب‌شناسی، موجب ثبات و طبیعی به نظر رسیدن روابط قدرت می‌شود و آن‌ها را از نظرها پنهان می‌دارد تا قابل مواخذه نباشند (سلطانی، زمستان ۱۳۸۳: ۱۵۶-۱۵۸ و ۱۶۰).

می‌کنند یا تغییر می‌دهند. در نهایت همین بازتولید و تغییر نحوه انتساب معنا، که در بستر اجتماعی صورت می‌گیرند، اعمالی سیاسی‌اند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۶۲-۷۱). به این ترتیب، لاکلاوموفه تحلیل گفتمان را از حوزه زبان شناسی به عالم سیاست و اجتماع کشیده و از آن به مثابه ابزاری نیرومند برای تحلیل‌های اجتماعی خود استفاده کردند (تقدمی مقدمی، بهار ۱۳۹۰: ۹۶؛ حسینی‌زاده، زمستان ۱۳۸۳: ۱۹۴).

### ۲-۲-۲- تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف

تحلیل گفتمان به عنوان یک روش کیفی، در مقابل روش کمی تحلیل محتوا، در پی کشف معنای نهفته در متن یا سخن در زمینه‌های مختلف، همانند سیاست، می‌باشد، به ویژه تحلیل گفتمان انتقادی که از ابزارهای کارآمدی برای تحلیل متن برخوردار است و بیش از همه به نقد ایدئولوژی و قدرت توجه دارد (کلانتری و دیگران، پاییز ۱۳۸۸: ۷-۸). در میان اندیشمندان مختلف حوزه تحلیل گفتمان انتقادی، فرکلاف یکی از کاربردی‌ترین روش‌ها را ارائه می‌کند. از اصطلاحات کلیدی در تحلیل گفتمان فرکلاف فرایند میان‌متنیت است، که به نفوذ تاریخ بر یک متن و نفوذ متن بر تاریخ اشاره دارد. در این چهارچوب، متن با تأثیرپذیری از گفتمان‌های فعال در بستر زمانی و برداشت از متون پیش از خود موجبات تحول و تغییر تاریخی را فراهم می‌نماید (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۲۹).

فرکلاف تحلیل را در دو سطح کلی زبان‌شناختی و بینامتنی انجام می‌دهد. در این دو سطح او به ترتیب تأثیر صورت بر محتوا و شکل‌گیری محتواهای یک متن در رابطه با متن‌ها و گرامرهای دیگر را بررسی می‌نماید (فاضلی، پاییز ۱۳۸۳: ۹۵). از نقاط افتراق روش فرکلاف با لاکلاوموفه، محدود نمودن اصطلاح گفتمان به نظام‌های نشانه‌ای از قبیل زبان و تصویر در برابر تلقی تمام عمل‌های اجتماعی به عنوان گفتمان به وسیله لاکلاوموفه است. بنابراین، فرکلاف در قدم نخست به تحلیل ویژگی‌های زبان متن، سپس فرایندهای مرتبط با تولید و مصرف متن و در آخر به عمل اجتماعی گسترده‌تر می‌پردازد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۲۰). این ساختار همان مدل سه بعدی فرکلاف و سه سطح بررسی متن از دیدگاه او: ۱. متن، یعنی گفتار، نوشتار، تصویر بصری یا ترکیبی از آنها، ۲. عمل گفتمانی شامل تولید و مصرف متن، و ۳. عمل اجتماعی به مثابه زمینه متن و دربردارنده روابط کنش‌های گفتمانی و بسترهای اجتماعی، سیاسی و تاریخی و فرهنگی است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶-۱۶۸). در تحلیل متن: خصوصیات صوری، از قبیل کلمات،

گرامر و نحو و انسجام جمله، و در تحلیل عمل گفتمانی: شناخت گفتمان‌ها و ژانرهای زنده و فعال در جامعه اولویت دارند. در این سطح، از سویی تحلیل‌گر به دنبال آشکار کردن نحوه اتکای مؤلف بر گفتمان‌ها و ژانرهای از پیش موجود برای تولید متن است و از سوی دیگر کشف اینکه دریافت‌کنندگان متن چگونه گفتمان‌ها و ژانرهای در دسترس را برای مصرف و تفسیر متون به کار می‌گیرند. تحلیل عمل اجتماعی؛ بررسی گفتمان در بستر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که با عمل گفتمانی و ویژگی‌های خاص آن تعامل دارد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۲۲). بررسی رابطه عمل گفتمانی و اجتماعی را می‌توان بر پایه چند پرسش اساسی انجام داد، از جمله: آیا عمل‌های گفتمانی مورد بررسی نظم گفتمانی را بازتولید و به این ترتیب به حفظ وضع موجود عمل اجتماعی کمک می‌کنند؟ یا این که نظم گفتمانی تحول پیدا کرده است و در نتیجه تغییر اجتماعی تسهیل می‌شود؟ پیامدهای ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی عمل گفتمانی مورد بررسی کدامند؟ آیا عمل گفتمانی روابط نابرابر قدرت در جامعه را پنهان و تقویت می‌کند، یا با بازنمایی واقعیت و روابط اجتماعی به صورتی نو مناسبات قدرت را به چالش می‌کشد؟ به این ترتیب، رابطه‌ای دیالکتیکی میان متن، عمل‌های گفتمانی و اجتماعی برقرار است، که نشان‌دهنده جایگاه اجتماعی گفتمان و ریشه‌دار بودن آن در جامعه می‌باشد (همان ۱۳۵، ۱۴۹-۱۵۲).

تا اینجا شمایی از مدل سه بعدی فرکلاف فراهم آمد، که بر پایه آن و به منظور تحلیل گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون قرن ۴ تا ۶ ه.ق سؤال‌های زیر مطرح می‌شوند: ۱. یک متن حاوی چه زبان‌های اجتماعی است؟ آیا می‌توان گرامر خاصی که گویای اهداف ایدئولوژیک و یا گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های حاکم باشد را در متن پیدا کرد؟ ۲. کدام هویت‌ها یا فعالیت‌های زمینه‌مند اجتماعی این زبان‌های اجتماعی را فعال می‌سازند و به کار می‌گیرند؟ ۳. کدام عوامل غیرزبانی باعث ساخت هویت‌ها و فعالیت‌های مندرج در متن شده‌اند؟ ۴. کارکرد نتیجه متن چیست؟ ۵. پی‌آمدهای اجتماعی و سیاسی متن چیست؟ ۶. گفتمان با چه نهادهایی در ارتباط است؟ ۷. گفتمان از کدام موضع یا موقعیت بر می‌خیزد؟ ۸. هر گفتمان چه عبارات و مفاهیمی را به کار گرفته و کدام‌ها را حذف کرده است؟ ۹. واژه‌ها با چه واژه‌های دیگری ترکیب می‌شوند و این ترکیب‌بندی از چه قاعده‌ای تبعیت می‌کند؟ (فاضلی، پاییز ۱۳۸۳: ۹۴). به واسطه این میانبرهای کاربردی، شناختی از نحوه مواجهه متن با وقایع و روابط اجتماعی و در نتیجه نحوه برساخت روایت‌های خاص از واقعیت، هویت‌ها و روابط اجتماعی حاصل می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

این سه سطح تحلیل گفتمان فرکلاف در سه مرحله انجام می‌شود: ۱. توصیف؛ در این حالت صرفاً به خود متن می‌پردازیم و مشخصات ظاهری آن را تحلیل می‌کنیم. ۲. تفسیر؛ چستی معنای مرکزی سؤال محوری ما در تمام تحلیل گفتمان‌ها است، که در آغوش منظومه‌ای از گفتمان‌های بسترش شکل می‌گیرد. فرکلاف این فرایند را تفسیر و یا بینامتنیت می‌نامد، که نسبت متن با بستری که پشت آن وجود دارد را آشکار می‌سازد. ۳. تبیین؛ شامل نشان دادن نسبت متن با رویدادهای واقعی که در دنیای بیرون جریان دارند. فرکلاف در این مرحله بحث ژانر را در کنار گفتمان مطرح می‌کند، که منظور از آن سنجیدن نسبت متن با شبکه‌ای از اعمال اجتماعی است (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای مقطع دکتری).

با پرداختن به ویژگی‌های واژگانی و دستوری می‌توان متن را در سطح توصیف تحلیل نمود، از جمله جملات معلوم و مجهول و یا مثبت و منفی، عباراتی حاکی از حسن تعبیر و یا واژگانی ارزشی در ارتباط با فاعل‌ها و هویت‌های اجتماعی همانند کاربرد القاب شاه، سلطان، امیر. با این بررسی، امکان روشن نمودن ارزشیابی تولیدکننده متن، در وسیع‌ترین مفهوم آن، از بخشی از واقعیت فراهم می‌شود. اهمیت متن در مرحله تفسیر ناشی از تاریخی بودن آن و ارزش متون به عنوان شکل‌های مهم عمل اجتماعی است. این اشکال از سویی سازنده ساختارهای اجتماعی و از سویی مشروط و نشأت گرفته از آن‌ها می‌باشند. به این ترتیب شاخص‌های کاملاً مناسب از تغییرات اجتماعی توسط تحلیل متنی به دست می‌آید (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۵۴-۱۵۵ و ۱۶۸-۱۷۳). بخشی از مرحله تفسیر پرداختن به مسئله بینامتنیت، روابط متون با یکدیگر و گفتمان‌ها، است. مفهوم بینامتنیت و تاریخ با یکدیگر پیوند تنگاتنگی دارند، زیرا در بررسی بینامتنیت باید به گفتمان‌ها و متون از چشم انداز تاریخی نگاه کنیم (همان، ۲۳۵). تحلیل بینامتنیت در روابط معنایی بین کلمات نیز صادق است. یعنی این احتمال وجود دارد که در یک متن روابط هم معنایی بین کلماتی ایجاد شود که در هیچ گفتمان دیگری هم معنا نیستند و ایدئولوژی‌ها می‌توانند تعیین کننده این روابط باشند. البته باید به این نکته دقت داشته باشیم که گاه ممکن است ایدئولوژی نه حاصل یک گفتمان بلکه خلاقانه در متن تولید شده باشد. روابط معنایی اصلی شامل: هم معنایی، شمول معنایی و تضاد معنایی است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۷-۱۸۹). صورت‌بندی جملات، مثلاً در مورد دودمان شاهان، نیز به گونه‌ای که موجب دستیابی به مقاصد ایدئولوژیک گفتمانی گردد، راهی برای ایجاد پذیرش در مشارکین نسبت به روایتی مشخص از یک رویداد و محدود نمودن مشارکتهای متعاقب است. صورت‌بندی می‌تواند هم امتیاز ویژه

قدرتمندان باشد و هم نباشد، یعنی همیشه صاحب قدرت موفق به کنترل جریان یک متن نخواهد بود و ممکن است در داستان مؤلف اثر قرار بگیرد (همو، ۲۰۷-۲۰۸).

در آخرین سطح تحلیل، گفتمان به عنوان بخشی از فرایند و کنش اجتماعی توصیف می‌شود. در این سطح، نحوه تعین گفتمان توسط ساختارهای اجتماعی آشکار و در رابطه‌ای معکوس تأثیرات بازتولیدی گفتمان‌ها در حفظ و یا تغییر ساختارها روشن می‌گردد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵). همچنین در تحلیل کنش اجتماعی، تغییرات دانش زمینه‌ای - دارای رابطه دیالکتیکی با گفتمان و ساختارهای اجتماعی - پیگیری می‌شود، که یا بدون تغییر در گفتمان بازتولید و یا دگرگون شده است. این بدان معنا است که تولید کننده متن رابطه‌ای هنجاری با دانش زمینه‌ای برقرار کرده و بر اساس آن و به شکل مستقیم عمل می‌کند و یا اینکه رابطه خلاقانه با دانش زمینه‌ای دارد، یعنی به شکلی مبتکرانه در حین استفاده از دانش زمینه‌ای اجزاء آن را با یکدیگر ترکیب کرده و آن را تغییر می‌دهد. روابط مبتکرانه با دانش زمینه‌ای ویژه موقعیت‌های دشوار و رابطه هنجاری ویژه موقعیت‌های عادی و بدون مسأله است (همان، ۲۱۵). خلاقیت فاعل، همانند آنچه در ترجمه تاریخ طبری شاهد هستیم، در شرایط اجتماعی خاصی رونق می‌گیرد. شرایطی که در آن منازعات، بر هم زنده نظم‌های گفتمانی هستند. در مقابل، خلاقیت به دنبال خود پیامد اجتماعی خواهد داشت؛ یعنی به شکل روزافزون بازآفرینی نظم‌های گفتمانی را موجب می‌شود. مشارکین گفتمان ممکن است تفسیرهای متفاوت و یا تقریباً یکسان داشته باشند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۳۰ و ۲۵۸)، مثل تفسیر متفاوت ابوریحان بیرونی و گردیزی از گفتمان نسب‌شناسی حکام زمان خود،<sup>۱</sup> همچنین محتمل است تفسیر صاحب قدرت بر بقیه مشارکین تحمیل گردد، همانند تأثیر تفسیر عضالدوله دیلمی بر مکاتبات زمان خود. کارکرد اصلی تفسیر و تبیین ابهام زدایی از پیش‌فرض‌های گفتمان است، که در متن وضوح آشکاری ندارند. مرحله تفسیر و تبیین بخش اصلی تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف هستند، که به ویژه در ارتباط با ارزش‌های اجتماعی متون، همانند نقش تاریخنگاری‌ها در ایجاد مقبولیت، و عناصر تشکیل‌دهنده آنها اهمیت می‌یابند (همان، ۲۱۳-۲۱۵ و ۲۴۵).

شکستن ساختار پدیده‌های طبیعی شده را باید در سطح تبیین انجام داد. امر طبیعی شده و ایدئولوژی ارتباط مستقیمی با یکدیگر دارند. فرکلاف این مسأله را اینگونه توضیح می‌دهد که

۱ - در این مورد نک. فصل چهارم از کتاب.



امکان دارد ایدئولوژی‌ها و اعمال ایدئولوژیک با فاصله‌ای که از منشأ اجتماعی و منافع خاص به وجود آورنده‌شان می‌گیرند کمتر یا بیشتر طبیعی شوند. به این ترتیب، اعمال طبیعی شده به عنوان دانش پایه در تعاملات فعال شده و اساس انسجام در تعامل می‌گردند. عدم وضوح، جلوه دیگری از طبیعی‌سازی است. در این فرایند، مشارکت‌کنندگان گفتمان نه از تأثیرات و پیامدهای کاربرد پدیده‌های طبیعی‌شده آگاهند و نه از حقیقت ماهوی این پدیده‌ها. فرکلاف از قدرت ایدئولوژیک/گفتمانی سخن می‌گوید، که به معنی توانایی حفظ سلطه یک صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی (یا شبکه‌ای از این صورت‌بندی‌ها) در بستر اجتماعی است. این قدرت در کنار قدرت سیاسی و اقتصادی و در پیوند با آنها جریان دارد. این پرسش که چگونه گفتمان به طور فزاینده در بازتولید ساختارهای کلان دخیل است؟ در مرکز جستجوهای تبیینی در تحلیل انتقادی گفتمان قرار دارد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۶ و ۳۸-۵۳).

شرایط خلق روایت در ساخت متن تاریخی، ناظر بر اهمیت مرحله تبیین در فرایند تحلیل می‌باشد، زیرا روایت تحت تأثیر موضع فرهنگی و در واقع جایگاه راوی در بستر اجتماعی-سیاسی زمان خود شکل می‌گیرد. از اینرو، جستجو و کنکاش در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک زمان به منظور درک و بازسازی ساخت و فضای حاکم بر اندیشه مؤلف یکی از روش‌های بنیادین در تحلیل تاریخی یک متن است. این مسأله ویژگی تاریخمندی اندیشه و خدمت آگاهانه و یا غیرآگاهانه آن به اهداف ایدئولوژیک قدرت دستگاه حاکم و یا سایر لایه‌های اجتماعی را آشکار می‌سازد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۲۴؛ جنکینز، ۱۳۸۷: ۲۹). در حقیقت پیدایش متن در یک بازی ایدئولوژیک و به منظور هم‌مونیک ساختن یک ساختار گفتمانی در برابر ساخت‌های گفتمانی رقیب در بافت سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد. چنین متنی نه تنها بازتاب‌دهنده زیست جهان فرهنگی (هال، ۱۳۹۱: ۲۳) تولیدکننده و مصرف‌کننده متن، بلکه انعکاس‌دهنده تصویری از اوضاع سیاسی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خواهد بود (صیامیان، زمستان ۸۸: ۸۹). به این ترتیب، اصول کار زبان‌شناسان انتقادی، به ویژه فرکلاف، بیشترین تأثیر را در شیوه بررسی موضوع این پژوهش دارد. زیرا برخلاف آنچه مد نظر زبان‌شناسان<sup>۱</sup> و یا روانشناسان اجتماعی<sup>۲</sup> (میلز، ۱۳۸۸: ۱۶۹-۱۷۱) است، نگارنده در پی آشکار نمودن نحوه کار

۱- زبان‌شناسان تنها به بررسی ساختارهای جمله و فراتر از آن می‌پردازند.

۲- روانشناسان اجتماعی سروکار چندانی با تحلیل محتوایی و مضمونی ندارد، بلکه بیشتر به پرسش‌های مرتبط با معانی احتمالی گفتمان‌های مختلف مورد استفاده شرکت‌کنندگان در گفتمان و یا مورد استفاده در متن می‌پردازند.

متون برای ایجاد نابرابری‌های قدرت در بستر گفتمان نسب‌شناسی و سیاسی دودمان‌های حاکم می‌باشد. دغدغهٔ زبان‌شناسان انتقادی تحلیل اثرات سیاسی گفتمان است، همانند اینکه چطور دانش برخی مردمان در مقابل دانش مجاز بی‌اعتبار تلقی شده و یا جدی گرفته نمی‌شود. این گروه تنها به توضیح ساختارهای گفتمانی بسنده نمی‌کنند، بلکه نحوهٔ شکل‌گیری گفتمان به واسطهٔ روابط قدرت و ایدئولوژی‌ها و تأثیرات گفتمان بر هویت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی و نظام‌های دانش و اعتقاد را نیز نشان می‌دهند (همان، ۱۸۸-۱۸۱).

فرکلاف با اعتقاد به شکل‌گیری جامعه تحت تأثیر گفتمان‌ها، به دنبال تحلیل زبان‌شناختی دقیق و ارجاع به متون واقعی است که در بافت مشخصی پدید آمده‌اند و به بررسی شکل‌گیری گفتمان‌ها در بستر بیناگفتمانی و بینامتنی می‌پردازد. همچنین به عقیدهٔ فرکلاف، تنها یک گفتمان یا نوع دیگر آن بر روابط اجتماعی تسلط نخواهد داشت، بلکه در این عرصه انواع مختلف گفتمان برای تفوق در تعامل‌های کلامی و یا متنی با یکدیگر روبه‌رو خواهند شد (میلز، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۴).

## ۲-۳- چهارچوب نظری گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های ایرانی

«لزوم انتساب به دودمان شاهان و بزرگان برای ایجاد حق حاکمیت» مفهومی بود که در ساختار نظام سیاسی نخستین حکومت‌های ایرانی (پیش از اسلام) معنا و تداوم یافت. این مفهوم در طول قرن‌ها تبدیل به معرفتی<sup>۱</sup> عمیق و ریشه‌دار در فرهنگ و تمدن ایران گردید. به این ترتیب، مؤلفهٔ «ضرورت انتساب به تبار پادشاهان باستانی در مشروعیت بخشی و ایجاد مقبولیت برای دودمان‌های حاکم» به عنوان یک الگوی مفهومی برآمده از درک زبانی-اجتماعی مردم ایران تثبیت شد. از این دیدگاه، موضع انفعالی سوژهٔ فوکو جای خود را به نقش سوژهٔ فعال و مؤثر در گفتمان انتقادی فرکلاف می‌دهد (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۲۰، ۵۶ و ۹۰). از سوی دیگر، با توجه به این واقعیت که گفتمان‌ها نیز نظام‌بخش چيستی معرفت هستند (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۹۹)، دستگاه‌های حاکم ایرانی-اسلامی با بازآفرینی گفتمان نسب‌شناسی به تعریف واقعیت تاریخی-اجتماعی خود اقدام نمودند. در این بازآفرینی، حکومت‌ها ادعای خود را همانند قلاب سنگی بر

۱ - منظور از معرفت مجموعه اندیشه‌ها و اعمال یک گروه اجتماعی یا جامعه‌ای است که آن‌ها را به عنوان واقعیت برای خود می‌پذیرند و بر علاق، ارزش‌ها و هنجارهای یک اجتماع در گزینش اخبار و جهت‌گیری‌های سیاسی تأثیرگذار خواهد بود (فی، ۱۳۸۳: ۶۲، ۳۰۴ و ۳۱۱).

آگاهی تاریخی و یا همان معرفت تاریخی مردم سوار کردند و در عین حال معرفتی مختص به تبار خود به وجود آوردند و از طریق رسانه آن زمان، یعنی متون تاریخی، زمینه تغییرات سیاسی و اجتماعی را فراهم آوردند.

در گفتمان رابطه مفهوم و معنا محصول نظام قراردادهای اجتماعی است، که از یک جامعه به جامعه دیگر و از یک زمان به زمان دیگر متفاوت و در نتیجه معانی و مفاهیم هرگز ثبات و صورت قطعی نخواهند داشت (هال، ۱۳۹۱: ۵۹-۷۰). همچنین تحلیل آثار کلاسیک جز با بررسی موقعیت و جایگاه تاریخی بکارگیری مفاهیم ممکن نیست (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۳۱). به این دلیل، گفتمان‌ها در طول زمان و به تبعیت از شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پدیدآورنده آنها تغییر می‌کنند. به عنوان مثال برخورداری از مؤلفه «تبار پادشاهی» در ساخت سیاسی حکومت‌های ایران تا پیش از ورود اسلام بیشتر مشروعیت بخش بود تا ضامن ایجاد مقبولیت، اما با ورود اسلام و تغییر مؤلفه‌های سیاسی و دینی این جریان معکوس و این مؤلفه در بستر فرهنگی-اجتماعی نمود یافت. اینجا همان نقطه تغییر در کارکرد گزاره‌های نسب‌شناسی است، که به دوره‌های بعد منتقل و بازآفرینی شدند و نقش جدیدی در صورت‌بندی گفتمان سیاسی خاندان‌های حاکم به خود گرفتند. نگارنده، چنین گزاره‌هایی را «دال‌های ثابت با نقش متحرک» در گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی می‌نامد، یعنی گزاره‌هایی که از حوزه زیست جهان فرهنگی و نظام مفهومی-معنایی زبان کاربرانش خارج نشده و تنها با از میان رفتن بستر تجلی بی‌واسطه‌شان در ساخت سیاسی دستگاه حاکم به سطح عمیق‌تر و ناملموس‌تر فرهنگ و اجتماع وارد شدند. در مرحله بعد چنین گزاره‌ها و دال‌های رسوب یافته‌ای در ساخت گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی، به عنوان خرده گفتمانی از گفتمان سیاسی، بازآفرینی گردیدند. به این ترتیب، با وجود اعتقاد فوکو به تاریخ منقطع با گسست‌های شناختی که موجب توسعه‌های ناپیوسته در ساختارهای گفتمان می‌شود، نشانه‌هایی از وجود پیوست در ساخت اندیشه، فرهنگ و معانی و مفاهیم مشترک و پایدار در ساختار زبان - در اینجا زبان فارسی - وجود دارد.

از دیدگاه هال، آفرینش معنا از دو طریق صورت می‌گیرد: ۱. بازنمایی مفهومی، یعنی ساخت نظام مفهومی برای انواع بی‌شمار هستی‌ها و نسبت میان آن‌ها، ۲- بازنمایی زبانی، به معنی تعیین نشانه‌هایی برای آن نظام مفهومی در قالب زبان. به این ترتیب، تنها از طریق زبان می‌توان معانی مشترک داشت، که خود نشانگر جایگاه محوری زبان در معنا و فرهنگ است. در مرحله بعد، معناهای تولید شده به واسطه مشروعیت‌بخشی و یا مشروعیت‌زدایی در خدمت تحکیم و یا

تخریب مناسبات قدرت قرار می‌گیرند. از اینرو کسانی که در پی حکومت بر رفتار و تصورات مردم هستند، سعی در شکل دادن به معانی دارند. به این ترتیب، بازآفرینی گفتمان نسب‌شناسی توسط دودمان‌های حاکم در قرن چهارم هجری در پس وجود نقشه‌های مفهومی مشترک نهفته بود. این نقشه‌ها موجب می‌شد تا مردم با وجود درک متفاوت، با نگرش‌های نسبتاً مشابه جهان را درک و یا تفسیر کنند و توانایی برقراری ارتباط با یکدیگر را داشته باشند. این به معنی تعلق به فرهنگ مشترکی است، که در آن زبان از طریق بازنمایی، معانی مفاهیم موجود در اذهان ما را تولید می‌نماید (هال، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۳، ۲۳-۳۵). اما باید توجه کرد که معنی، با توجه به خصلت اجتماعی-تاریخی ساخت آن، در نظر سازه‌نگاران نسبی است. زیرا رمزی که تعیین بخش رابطه نشانه و مفهوم و در نهایت معنی است، در چهارچوب تاریخ و فرهنگ تولید می‌شود و خود نشانه حامل معنی نیست. همچنین نظام قراردادهای اجتماعی، مختص هر جامعه و مقاطع تاریخی معین است، که رابطه میان دلالت‌یاب (صورت بیرونی واژه) و دلالت‌گر (مفاهیم) را برقرار می‌سازد. از سوی دیگر، این دگرگونی در طول زمان شامل مفاهیم نیز خواهد شد و موجبات تغییر نقشه مفهومی و دسته‌بندی و درک متفاوت از جهان در لحظه‌های متفاوت تاریخی را فراهم می‌آورد (همو، ۴۹-۶۱). بنابراین درک تغییر کارکرد مؤلفه «ضرورت انتساب به تبار پادشاهان در ایجاد حق حاکمیت یک دودمان»، که در فرهنگ سیاسی ایران باستان بیشتر مشروعیت‌بخش بود تا فراهم‌کننده مقبولیت ملی و در دوره اسلامی برعکس، در این قالب امکان‌پذیر می‌گردد. زیرا در بافت سیاسی حکومت‌های اولیه ایران، تبار پادشاهی مفهومی هم‌عرض با مفهوم فرّه ایزدی<sup>۱</sup> و مشروعیت‌بخش فرمانروایان بود، اما پس از ورود اسلام و تحولات بنیادین سیاسی و عقیدتی ساختار مفهومی-معنایی نیز به تدریج تغییر نمود. در این ساخت مفهومی جدید، تبار قریشی حکام عربی جایگزین تبار پادشاهی فرمانروایان ایرانی گردید. سست شدن تدریجی پایه‌های خلافت و شکل‌گیری حکومت‌های خرد بر پایه زور و تغلب، در قالب امارت استیلاء،<sup>۲</sup> تغییر دیگری را در بستر مفاهیم سیاسی موجب گردید، که دانش سیاسی (فقه سیاسی) این تحول را با صدور جواز تعدد حکام و عدم لزوم برخورداری از تبار قریشی تأیید نمود. این تغییر به بازآفرینی مفاهیم گفتمان نسب‌شناسی تاریخی ایران در بستر سیاسی انجامید، که حدود سه قرن با تغییر نقش در

۱ - در اینجا باید دقت داشته باشیم که مفهوم فرّه پادشاهی اشاره به حق الهی پادشاهان دارد و متفاوت از مفهوم تبار پادشاهی است.

۲ - در ارتباط با حاکمیت استیلاء نک. فصل دوم این کتاب.

قلب تأیید خاندان‌های کهن (اهل بیوتات) در در بستر اجتماعی و فرهنگی به حیات خود ادامه داده بودند.

گفتمان دینی-سیاسی اسلام، شکل خاصی از تاریخنگاری بر محور ادیان ابراهیمی و به شیوه‌ای متفاوت از تاریخنگاری پیش از اسلام ایران را در قالب تاریخ عمومی<sup>۱</sup> پایه‌گذاری نمود. اما دانش تاریخ از قرن ۵۴ق. به بعد به واسطه اعمال گفتمانی، همانند پرداختن به تاریخ ایران باستان و ارج نهادن به زبان فارسی و حمایت از مورخان و ادبا توسط دربار، در خدمت گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی قرار گرفت. به این ترتیب، تاریخنگاری با نیرویی که از پیوند با روابط قدرت - متکثر در سطح دستگاه حکومت و طبقه ممتاز اجتماعی - می‌یافت، بر صدق گزاره‌ها و روایت‌های خود صحنه گذاشته و خود را به عنوان مرجع حقیقت ارائه می‌نمود. همچنین این شاخه از دانش با کمک به ایجاد مشروعیت و مقبولیت، همانند ساخت و یا تأیید تبارنامه حکام و امراء، در راستای ایدئولوژی دستگاه حاکم اثر واقعی در دنیای بیرون داشت و از همان جنبه صادق می‌شد.

نهضت ادبی و تاریخنگاری ایرانی، ابتدا در خراسان بازآفرینی گردید و سپس از حدود سده چهارم هجری به نواحی غربی و دربار قابوس بن وشمگیر و مجدالدوله بویه‌ای در ری و وزیرش صاحب‌ابن‌عباد راه یافت (لازار، ۱۳۹۰: ۵۳۱). سامانیان و آل‌بویه آخرین تلاش‌ها برای بازآفرینی عناصر سیاسی و فرهنگی حاکمیت ایرانی در بستر اجتماعی را پیش از سیادت ترکها در قرن پنجم هجری به کار بستند، همانند تأکید بر ادبیات و تاریخ در نگارش آثاری به زبان فارسی و اصرار بر نوزایی و ترکیب اندیشه سیاسی ایرانی با خلافت اسلامی (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۴). همچنین با توجه به اینکه متون تاریخی در بستر فرهنگی و تحت تأثیر قدرت حاکم موجد کنش‌های کلامی جدی هستند، که در ساخت اندیشه مخاطبان مؤثر واقع خواهند شد، حکام بویه و سامانی با تأکید بر دانش تاریخنگاری در پی کسب مقبولیت در بستر اجتماعی بودند. به این ترتیب، بازآفرینی و تأکید بر تاریخنگاری فارسی در ساخت قدرت دستگاه سامانی به منظور تثبیت گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی ایشان و به حاشیه راندن گفتمان‌های رقیب صورت گرفت.

<sup>۱</sup> - تواریخ عمومی در آغاز تحت نگرش جهان وطنی اسلامی و در قالب تاریخنگاری اسلامی-عربی به نگارش درآمدند (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۴؛ صالحی، خرداد و تیر ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳). الگوی کلان و نقطه عطف این شیوه تاریخنگاری، تاریخ الرسول و الملوك اثر طبری بود (صیامیان، زمستان ۱۳۸۸: ۷۸).

در نهایت، ساخت نظری این پژوهش به این ترتیب تدوین می‌گردد: گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی در بطن شبکه روابط قدرت متکثر در بستر سیاسی و اجتماعی، به ویژه دهقانان، و با همراهی دانش تاریخ بازآفرینی گردید. این ساخت گفتمانی، حاصل مفصل‌بندی دال‌های فرعی حول محور دال ثابت با نقش متحرک «ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان در ایجاد حق حاکمیت یک دودمان» و برآورنده اهداف ایدئولوژیک دستگاه‌های حاکم بود.

## ۲-۴- انطباق نظریه و روش تحلیل گفتمان با موضوع پژوهش

با توجه به ماهیت پژوهش و پرسش‌های مطرح، به منظور تحلیل موضوع «رقابت‌های دودمانی (نسب‌شناسی) دستگاه‌های حاکم ایرانی: سامانیان و آل‌بویه، در بستر متون قرن ۴ تا ۶ ه.ق» از اصول نظریه گفتمان لاکلاموفه و ارکان روش‌شناختی مکتب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده خواهد شد. روش تحلیل متن در نظریه فرکلاف ترکیبی از سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین است. در مرحله توصیف، ویژگی‌های صوری متن بررسی می‌شود و با صورت کلی متن سروکار داریم. در سطح تفسیر، ویژگی تاریخی بودن، متن را در بستر رقابت‌های گفتمانی و برخورد و بهره‌برداری از متون دیگر قرار می‌دهد. در این فرایند دائم توجه خود را بر روی متن و نوع گفتمان و یا انواع گفتمان‌ها و متن‌های مرتبط دیگر متمرکز می‌نماییم (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۵). در سطح تبیین، تحلیل به دنیای واقعی رویدادها و وقایع اجتماعی گسترش می‌یابد. در این مرحله، ارتباطات کنش گفتمانی و یا گفتمان‌های متن در ارتباط با کنش‌ها و فرایندهای اجتماعی بررسی می‌شود. در این مرحله، به منظور شکستن ساختار پدیده‌های طبیعی شده، سعی می‌کنیم نشان دهیم که چگونه ساختارهای اجتماعی ویژگی‌های گفتمانی را رقم می‌زنند و چگونه گفتمان به نوبه خود ساختارهای اجتماعی را معین می‌سازد (همو، ۲۶).

پس از توصیف طرح کلی روش‌شناسی، در مرحله بررسی متن ابتدا جمله‌های کانونی را جستجو می‌کنیم. به واسطه این جملات و تحلیل آن‌ها می‌توانیم معنی مرکزی و روح کلی متن را دریابیم. به این منظور در قدم اول، معنا را در مواجهه با ویژگی‌های صوری و ظاهری متن جستجو می‌کنیم، سپس همان معنا را در بستر کنش‌های گفتمانی و دوباره در بستر علمی و ساختارهای اجتماعی می‌یابیم. ساختارهای گفتمانی در نهایت بعد از عبور از این مراحل تولید می‌شوند. یکی از فواید بازسازی گفتمانی مشخص نمودن نسبت یک گفتمان با سوژه است (غلامرضا کاشی، بهار ۸۷:

۱۸۸)، به عنوان مثال آشکار نمودن اینکه گفت‌مان نسب‌شناسی در خدمت تولید چه سوژکتیویته‌ای است و یا هویتی که تولید می‌کند چه مشخصاتی دارد.

در قالب نظریهٔ گفت‌مان لاکلاوموفه، دال‌های مرکزی با سرریز معنایی جستجو می‌شوند، یعنی دالی که معنایش تمام اصطلاحات و مفاهیم دیگر را تحت تأثیر قرار داده و معانی آنها باید از زاویهٔ معنایی آن دال مرکزی تفسیر شود. با این روش می‌توانیم به صورت کلی‌ای از مفاهیم و معانی دست‌یابیم که سازندهٔ ذهنیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی یک دوره هستند. به این ترتیب، کاویدن و تحلیل محتوای متون آشکار می‌سازد که اظهارات در موقعیت خودشان در ذهن باورمندان‌شان چه ابعادی داشته‌اند و اینکه چگونه بازی‌های زیر متن، از طریق ارائهٔ مفاهیم و معانی، اراده‌ایی را پیش می‌برند (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری).

در بینامتنیت به دنبال صداهای مختلف در درون متن هستیم که مفروضات (انگاشت‌های بدیهی) آن‌ها را در یک زمینهٔ مشترک سرکوب نموده‌اند. با توجه به اینکه متن در یک میدان پرمنازعه به منظور پیشبرد اهداف ایدئولوژیک گفت‌مانی و یا شخصی مؤلف تولید می‌شود، نمی‌تواند نسبت به گفت‌مان‌ها و متون پیرامونش بی‌اعتنا باشد. جستجوی این ابعاد، ناظر بر روابط بیرونی و در عین حال روشن‌کنندهٔ معنای درونی، مرکزی و ابعاد درونی متن است. به این ترتیب ابتدا صداهای مختلف درون متن را می‌یابیم. تناقضات درون متنی بازتاب تنازعات دنیای بیرون است، اما این به معنی آشوب در متن نیست. هر متنی ابعادی دارد که ضمن تعارضات نشانگر انسجام آن است و ما آن‌ها را مفروضات می‌نامیم. در تحلیل محتوا این مفروضات بنیادین، که در پرتو آن همهٔ این بازی‌های متعارض صورت همگونی می‌یابند، را جستجو می‌کنیم. مفروضات به دلیل بدیهی انگاشته شدن، معنی‌دار شده و در جریان متن در مورد آن‌ها دیگر سخنی گفته نمی‌شود و متن کمتر به آن‌ها مشغول می‌شود. یکی از روش‌های کاربردی برای آشکار نمودن این مفروضات استفاده از الگوی جانشین‌ی (جانشین‌ی و هم‌نشینی ۲ مقام در نظریهٔ سوسور) است، که در این حالت اگر مفروض را برداریم متن به هم ریخته و باورپذیری‌اش را از دست خواهد داد (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری).

بخش دیگر روش تحلیل گفت‌مان فرکلاف جستجوی ژانرها است. ژانر گاهی با مفهوم بینامتنیت همراه می‌شود. در مبحث ژانر نسبت متن را با میدان خاصی از عمل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی می‌سنجیم. هر یک از نهادهای اجتماعی، همانند بازار و مسجد، محیط‌های کاربردی<sup>۱</sup> با الگوهای هستند که نحوه خاصی از رابطه با افراد متفاوت را ارائه می‌دهند. کنش‌های گفتاری و اجتماعی در این نهادها تحت تأثیر محیط کاربردی آنها است، که صورت خاصی از رفتارها را موجب می‌شوند. در این ساختار مقصود سخنور اگر با ملاحظه محیط کاربردی صورت بگیرد باعث تولید معنا خواهد شد. تمام مسائل مربوط به بینامتنیت و ژانر مباحث برون متنی هستند و اهمیت آنها در این نکته نهفته است که درون متن در پرتو برون متن تحلیل می‌شود. به این ترتیب، متن مستقل از ژانر معنا نمی‌شود و ژانر بر متن تأثیر می‌گذارد. تحلیل ژانر و بینامتنیت به آشکار شدن بستر تاریخی در تحلیل یک متن و بازسازی شرایط سیاسی-تاریخی خاص یک دوره یاری می‌رساند (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری). در تحلیل زبان‌شناختی، متون از نظام‌های زبانی به شکل گزینش‌گرانه‌ای استفاده می‌کنند، اما در تحلیل بینامتنیت این انتخاب از میان نظم‌های گفتمانی در بستر تاریخی است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۲۲-۱۲۳).

در نهایت بعد از شناخت اجزاء متن، مفروضات و بینامتنیت و ژانرها (در قالب محیط کاربردی) به تحلیل گفتمان می‌رسیم. به این منظور مفروضات متن، یعنی بنیادهایی که شاکله متن را انسجام می‌دهند، را اساس قرار داده و ارتباط آنها با پویای درونی، بسترها و نسبت‌های بیرونی را توصیف و تحلیل می‌نماییم (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری).

در این پژوهش، با توجه به تعداد زیاد متون مورد بررسی در بافت زمانی قرن ۴ تا ۵۶ ه. ق، روش بررسی‌ای متفاوت از روش معمول تحلیل یک متن منفرد در پیش گرفته خواهد شد. به این منظور، در ابتدا ویژگی‌های ظاهری متون مورد نظر را در ارتباط با گزاره‌های گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی حکومت‌های سامانی، بویه و برخی از خاندان‌های محلی توصیف می‌نماییم. در ادامه، در مرحله تفسیر و تبیین برای دریافت روابط بیرونی شکل‌دهنده معنای مرکزی متون، در بستر میان‌متنیت و ژانر، گفتمان‌های مورد نظر را در ارتباط با بافت سیاسی و اجتماعی-تاریخی قرن چهارم هجری تحلیل خواهیم کرد.

---

<sup>1</sup> - Practical spaces





## فصل سوم

### بافت سیاسی حکومت‌های سامانی و آل بویه

ترسیم فضای گفتمانی - که گفتمان‌های نسب‌شناسی سامانیان، آل بویه و برخی خاندان‌های محلی در بستر آن شکل می‌گیرد - نیازمند بررسی نهاد دربار و بافت سیاسی-اجتماعی است. نهاد دربار با شکل دادن به گفتمان‌ها، از طریق خلق و یا تأیید معانی برآمده از بستر اجتماعی، اهداف ایدئولوژیک خود را در بافت سیاسی و اجتماعی دنبال می‌نمود. به این منظور دستگاه حاکم از مهمترین رسانه‌ی زمان خود، یعنی دیوانسالاری و به ویژه تاریخنگاری، بهره جست. در این بستر بسیاری از نویسندگان، تحت تأثیر گفتمان مسلط و شرایط تاریخی-اجتماعی زمان خود، معانی و اهداف مورد نظر دودمان‌های حاکم را وارد آثار خود نمودند و آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت اهداف ایشان قرار گرفتند.

آنچه تا اینجا مطرح شد، تحت عنوان میان‌متنیت و ژانر در نظریه‌ی فرکلاف، مباحث برون‌متنی هستند؛ که در شکلگیری معنای درونی متن و در نتیجه تحلیل آن نقش کلیدی دارند. بررسی و تحلیل گفتمان‌های مسلط و فعال در یک جامعه و همچنین رویدادهای سیاسی و اجتماعی، موجب آشکار شدن بستر تاریخی و بازسازی شرایط سیاسی-اجتماعی خاص یک دوره می‌شود، که در شکلگیری معنای درونی متون مؤثر هستند. در مبحث ژانر با یک محیط کاربردی مواجه هستیم، که کنش‌های گفتاری تحت تأثیر این محیط شکل می‌گیرند. محیط کاربردی مورد نظر

در این پژوهش «نهاد دربار» است، که با استفاده از قدرت اجرایی و اداری در راستای اهداف ایدئولوژیک و توجیه قدرت خود نوع خاصی از رفتار و گفتار را موجب می‌شود و آن را در قالب دانش وارد بستر اجتماعی می‌نماید. در این بستر، سخنور با ملاحظهٔ دربار و قالب‌های گفتاری که در آن ارائه می‌شود، سخن می‌گوید. به عنوان نمونه، دربار سامانی با استفاده از قدرت نهادی خود به خلق و بازآفرینی معانی مورد تأییدش پرداخت و آن‌ها را در قالب دانش تاریخنگاری در بستر اجتماعی وارد نمود. سامانیان با برخورداری از سه مؤلفهٔ نژادگی، دهقان‌زادگی و مرزرداری همزمان چند جریان قدرت اجتماعی و نظامی را رهبری می‌نمودند. این ویژگی برای ایشان توانایی بازآفرینی گزاره‌های گفتمان نسب‌شناسی تاریخی ایران و خلق گزاره‌های مرتبط با برتری دودمان خود، از طریق انتساب به اشکانیان، را فراهم می‌نمود. ایشان به این طریق به برخی اهداف خود، همانند کسب مقبولیت ملی و اثبات حاکمیت بر حق، در برابر ادعاهای آل‌بویه دست می‌یافتند. ضرورت ترسیم فضای گفتمانی - که در آن گزاره‌های مورد تأیید حکومت‌های سامانی، بویه و برخی خاندان‌های محلی در ارتباط با دودمان ایشان در قالب گفتمان نسب‌شناسی بازآفرینی و یا خلق گردیدند - نگارندگان را وامی‌دارد در این فصل و فصل آتی به بررسی بافت سیاسی و اجتماعی قرن چهارم هجری و مهمترین رویدادهای این دوره بپردازد.

صورت کلی ساخت سیاسی و اجتماعی دربار سامانی: ۱. شبکهٔ روابط قدرت درباریان و اشراف، دهقانان، امیران ترک و روحانیان، ۲. تقابل قدرت با حکومت‌های همجوار به ویژه آل‌بویه و ۳. رویارویی‌های فرقه‌ای بود. حکومت سامانی، به عنوان یک حکومت ایرانی در حوزهٔ تمدنی شرق ایران، ناگزیر از رویارویی با قدرت خاندان‌های کهن دیگر در نواحی شمالی و شمال شرق ایران، از جمله پادشاهان زیدیه طبرستان و امرای متعدد محلی در حاشیه جنوبی دریای خزر،<sup>۱</sup> و آل‌بویه در مرکز و جنوب ایران بود. برخوردها تنها به رویارویی نظامی ختم نمی‌شد و بخش مهمی از آن در بستر اندیشه و فرهنگ رخ می‌داد. در این بستر، تلاش دودمان‌های ایرانی برای اثبات حقانیت در میان لایه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی از مهمترین عناصر گفتمان سیاسی ایشان بود.

روابط سامانیان و آل‌بویه در کشاکش مداوم جهت‌گیری‌های مذهبی-فرقه‌ای، ادعای سرزمینی و مداخلات سیاسی و نظامی در امور یکدیگر و در امور حکومت‌های خُرد، همانند زیدیان طبرستان

<sup>۱</sup> - همانند قارنوندیان در کوهستان‌های طبرستان که خود را از تبار ساسانیان می‌دانستند (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۷۹).

و حکام محلی آذربایجان، تا پایان کار آل سامان ادامه داشت.<sup>۱</sup> در طول دوران حاکمیت خاندان بویه، تلاش های رکن/الدوله و عضدالدوله در احیای پادشاهی ایران و دست آوردهای عضدالدوله در زمینه های سیاسی و اداری با تأکید محسوس بر امور فرهنگی قابل توجه است (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۱۵-۱۱۶، ۴۶۷). قدرت آل بویه در ۳۳۴ه.ق با تصرف بغداد و کنترل قدرت مرکزی جهان اسلام به اوج خود رسید. این رویداد، روابط سامانیان و دستگاه خلافت را تحت تأثیر قرار داد، همانند به رسمیت نشناختن القادر و پناه دادن به مدعی خلافت محمد بن المستکفی (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۰).<sup>۲</sup>

یکی از فرقه های مذهبی فعال و مؤثر در تاریخ حکومت آل سامان، اسماعیلیه بود. داعیان اسماعیلی فعالیت خود را با هدف قرار دادن طبقه ممتاز حکومت های محلی و نیمه مستقل،<sup>۳</sup> به ویژه سامانی، آغاز کردند (Stern, 1983: 196). یکی از دلایل موفقیت تبلیغ اسماعیلیه، به خصوص در نخستین سال های حکومت نصر بن احمد (نصر دوم)، شباهت های قوی دکتربین اسماعیلی با عناصر گنوسی و شیعی بود (Treadwell, 1991: 192). همچنین ضعف آشکار شده در دستگاه خلافت، به دنبال فعالیت سربازان ترک و موفقیت های قرامطه عراق در اوایل قرن ۵ه.ق، احتمالاً در گرایش سامانی ها نسبت به بدعت اسماعیلیه مؤثر واقع شد. در چنین شرایطی سامانیان این بدعت را جایگزینی برای مشروعیت در حال فروپاشی دستگاه خلافت می دیدند.<sup>۴</sup> از نشانه های تغییر در جهت گیری های فرهنگی و عقیدتی طبقه ممتاز دربار سامانی، به ویژه در دوره امارت نصر بن احمد، علاقه فراوان به گذشته ایران و زبان فارسی - که فراهم آورنده بستر فکری و انگیزه

---

۱ - در ارتباط با شرح مفصل رویارویی های آل بویه و سامانیان نک. هیرمبرت بوسه، ایران در عصر آل بویه، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، گردآوری رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰، صص ۲۱۷-۲۶۳؛ علی اصغر فقیهی، آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر، گیلان: صبا، ۱۳۵۷؛ ولادیمیر مادلونگ، سلسله های کوچک شمال ایران، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، گردآوری رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۰، صص ۱۷۲-۲۱۷.

۲ - تا پیش از تسلط آل بویه بر بغداد ارتباط سامانیان با دستگاه خلافت به آوردن نام خلیفه بر سکه و در خطبه نماز جمعه، دادن هدیه (نامی از مالیات و خراج در منابع تاریخی نیامده است)، مطلع ساختن خلیفه از اقدامات خود، امیر خوانده شدن سامانیان (چیزی شبیه به نایب السلطنه خلیفه) محدود می شد (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۳).

۳ - از موارد نفوذ اسماعیلیه در حکومت های آذربایجان (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۲۲)، وزارت یک داعی اسماعیلی در زمان حکومت دیسم بن ابراهیم الکردی (۳۲۶ه.ق) می باشد (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۲۰۲-۲۰۱).

۴ - در این زمان رودکی، حتی بخارا را پایتخت جهان اسلام می داند. او در این رابطه چنین می گوید: امروزه به هر حالی بغداد بخاراست کجا میر خراسان است پیروزی همان جاست (هروی، ۱۳۸۸: ۵۰).

قوی آفرینندگان کتاب‌های تاریخی فارسی در دوره‌های بعدی شد - و همچنین کاهش نفوذ علمای سنی متعصب<sup>۱</sup> بود (Ibid, 170,192).

آموزه نزدیک بودن آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی (عج) از مهم‌ترین طرح‌های اندیشه‌های قرن چهارم هجری به ویژه در شرق قلمرو اسلام است.<sup>۲</sup> عناصر مطرح در این الگو، به دلیل تطابق مفهومی با گزاره‌های فرهنگی و آیینی رسوب یافته در تاریخ ایران، تأثیر چشمگیری در پیشبرد گفتمان و اهداف اسماعیلیه داشتند. اسماعیلیان، علاوه بر این طرح آخرالزمانی، در سطوح بالا از اهداف سیاسی برخی اعضای طبقه ممتاز در مقابله با دستگاه سنی خلافت - که همسو با اهداف اسماعیلیه و اقدامات ملی‌گرایانه برخی از حکام نومسلمان به ویژه در کرانه دریای خزر بود - سود می‌جستند (Madelung, 1988: 97). در زمان منصور بن نوح سامانی سومین و آخرین قیام اسماعیلی بر اساس گزارش نظام/ملک رخ داد. بار دیگر، اکثر تغییر مذهب داده‌ها از دایره دربار بودند (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۲۹۹). به تحریک اسماعیلیه ابوعلی بلعمی (وزیر) و بکتوزون (فرمانده غلامان) به زندان محکوم شدند. در نهایت قائله اسماعیلیه، با هشدار آلپتگین (حاکم خراسان) و تمهیدات ابو‌احمد (قاضی اصلی بخارا)، با سرکوبی ایشان خاتمه یافت (همان، ۳۰۳). این وضعیت گویای ساختار دربار و عناصر تأثیرگذار در گفتمان سیاسی این دوره تاریخی است.

به دست آوردن تأیید و همراهی طبقه اندیشمند، شامل اندیشمندان درباری: دیوانیان و روحانیان، و دانایان محلی: دهقانان، به دلیل موقعیت ممتاز سیاسی-اجتماعی و جایگاهی که در شبکه روابط قدرت داشتند، در توفیق اهداف دستگاه سامانی ضروری می‌نمود. در نیمه اول قرن ۴ ه.ق دیوان به دلیل برخورداری از وزیران برجسته و درخور، همانند ابوالفضل بلعمی (وزارت ۳۲۷-۳۱۰ ه.ق)، امور دربار و لشکریان را در کنترل خود داشت (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۶). در این شرایط دیوانیان، اکثراً از خاندان‌های نژاده ایرانی، تلاش نمودند تا گفتمان سیاسی حاکم را تحت تأثیر ضعف دستگاه خلافت، نفوذ دکترین شیعه اسماعیلی و رویارویی‌های منطقه‌ای با آل‌بویه با گفتمان سیاسی عقلگرا و اخلاقی‌تر جایگزین نمایند. این طبقه با استفاده از زبان فارسی به عنوان

<sup>۱</sup> - کم‌رنگ شدن روابط با علمای سنی مدت زیادی به طول نیانجامید، زیرا سامانیان در آستانه قیام اسماعیلیان تلاش نمودند همبستگی با علما را حفظ نماید (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۲).

<sup>۲</sup> - از جمله نامه یزدگرد سوم به کنارنگ توس در روایت فردوسی که با توصیفات آخرالزمانی زرتشتی آغاز می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر هشتم: ۴۴۱-۴۴۸).

زبان دیوان در کنار عربی و گاه برتری آن<sup>۱</sup> و همچنین با تلاش برای برکشیدن گفتمان سیاسی دستگاه مخدوم خود - به ویژه از طریق ساخت تبار ایرانی و وارد نمودن آن در تاریخنگاری فارسی - در ساخت وجهه‌ای متمایز برای دودمان سامانی مؤثر واقع شدند. اما از نیمه دوم قرن چهارم هجری با قدرت یافتن امیران و لشکریان (در دست ممالیک ترک) و روحانیان متعصب حنفی و شافعی، تلاش دیوانیان در وزن بخشیدن به گفتمان سیاسی جایگزین شکست خورد.<sup>۲</sup>

### ۳-۱- تصویر دستگاه (دربار و دیوان) سامانی

#### ۳-۱-۱- دوران قدرت‌یابی و اقتدار سامانیان

سامانیان در ابتدا، والیانی محلی تحت تابعیت طاهریان بودند و با فروپاشی طاهریان در ۲۵۹ ه.ق. مستقیماً با تأیید دربار بغداد حاکمیت ماوراءالنهر را به دست گرفتند. این در حالی بود که قلمرو صفاریان از سیستان تا شمال خراسان و از ری و قومس تا جیحون گسترده بود (هروی، ۱۳۸۸: ۱۸۳). از این زمان به تدریج نشانه‌های افزایش قدرت و استقلال در حکومت سامانیان ظاهر گردید، همانند ضرب نخستین سکه سیمین (درهم) در ۲۷۳ ه.ق، در حالی که پیش از این تاریخ احمد بن اسماعیل در ۲۴۴ ه.ق تنها موفق به ضرب سکه مسین (فلس) در سمرقند شده بود (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۰). رویارویی سرنوشت ساز آل سامان و صفاریان، به عنوان دو نیروی عمده محلی در شرق قلمرو اسلام، در زمان امیر اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ ه.ق) در بلخ به سال ۲۸۷ ه.ق رخ داد. اما کوتاه شدن دست صفاریان از خراسان طمع قدرت‌های دیگر، همانند علویان طبرستان، را برانگیخت. پس رویارویی بعدی امیر اسماعیل با ایشان و در دروازه گرگان بود، که به تسلط سامانیان بر منطقه وسیعی از طبرستان و ایجاد وقفه ۱۴ ساله در حاکمیت علویان بر این نواحی انجامید (هروی، ۱۳۸۸: ۲۰۷). در دوران امارت اسماعیل مناطقی همانند بخارا، ری، اصفهان، طبرستان و نواحی خراسان به قلمروی سامانیان ضمیمه گردید و یکپارچه سازی حکومت

<sup>۱</sup> - با توجه به تغییر زبان دیوان از زبان فارسی دری به عربی توسط احمد بن اسماعیل (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷۸)، زبان فارسی در زمان اسماعیل بن احمد اگر نه به تمامت اما نفوذی کامل در دیوان سامانی داشته است. همچنین به عقیده فرای، فارسی بودن زبان دیوان غزنوی و بی‌نتیجه ماندن کوشش میمندی، وزیر سلطان محمود و مسعود غزنوی، در تغییر آن به عربی نشان‌دهنده کاربرد فراگیر زبان فارسی در دستگاه سامانی است (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۷).

<sup>۲</sup> - در ارتباط با روابط دیوان و دربار در دوره سامانی نک. ریچارد نلسون فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش، ۱۳۵۸.

خراسان و ماوراءالنهر تحقق یافت (کرمر، ۱۳۷۵: ۱۴۱). اعطای لقب *امیر عادل* در زمان حیات امیر اسماعیل بن احمد، به عنوان بنیانگذار سلسله سامانی، نشانه‌ای از اهمیت مؤلفه عدالت در اندیشه سیاسی ایرانیان در اواخر قرن سوم هجری است. از اقدامات امیر اسماعیل سامانی، که او را شایسته این عنوان می‌نمود، می‌توان به این موارد اشاره کرد: اصلاح سنگ توزین زر خراج در ری و بازپس دادن زمین‌هایی که علویان و دیگر قدرتمندان منطقه طبرستان و آمل به زور از صاحبانشان گرفته بودند (فروزانی، ۱۳۸۸: ۷۱ و ۹۴). از رویدادهای فرهنگی امارت اسماعیل بن احمد انتخاب زبان فارسی دری برای دیوان و احتمالاً دربار بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷۸). این مسأله احتمالاً نخستین نشانه تلاش نهاد دربار برای بهره‌برداری از ساخت معنایی-مفهومی زبان جامعه هدف و همچنین انتقال معانی و مفاهیم خلق شده در فضای گفتمانی به بستر اجتماعی است.

پس از امیر اسماعیل فرزندش *احمد بن اسماعیل* (۲۹۵-۳۰۱ ه.ق) سیستان را تحت کنترل سامانیان درآورد، اما در مقابل قدرت *حسن بن علی (ناصر اطروش)* (متوفی ۳۰۴ ه.ق) طبرستان را از دست داد. حاکمیت سامانیان بر سیستان نیز به دنبال تسلط خلافت عباسی بر آن، در نتیجه شورش مردم این ناحیه علیه *ابوالحسن سیمجور* نماینده حکومت سامانی، در آستانه به امارت رسیدن نصر دوم از دست رفت (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۰۲-۳۰۴).<sup>۱</sup> احمد بن اسماعیل در ۳۰۱ ه.ق به دست غلامانش کشته شد. برخی منابع علت آن را حشر و نشر زیاد او با علما می‌دانند (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۴؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۱۴).

۱ - در این رویداد شاهد تحولات نظامی مستقل دستگاه خلافت در شرقی‌ترین بخشهای جهان اسلام هستیم، که در نتیجه آن نیروهای خلیفه مقتدر حتی به بست و غزیه نیز مسلط شدند. در نهایت، در سال ۳۰۴ ه.ق این ناحیه تحت لوای حاکمیت کثیر بن احمد شهفور درآمد و با تهدید نظامی حاکم فارس و خلیفه پرداخت خراج به دربار بغداد را پذیرفت. اما پس از مدتی در سیستان، بست و کرمان و نواحی اطراف آن *ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث صفاری* به حکومت رسید. درگیری‌های داخلی و خارجی دستگاه بغداد و مشکلات سامانیان موجب شد *ابوجعفر احمد* قدرت خود را در نواحی سیستان و کرمان تثبیت نماید (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۰۵-۳۰۷).

### ۳-۱-۲- اوضاع سامانیان در دوران امارت نصر بن احمد سامانی

نصر بن احمد (نصر دوم) (۳۰۱-۳۳۱ ه.ق.)، که در ۸ سالگی به قدرت رسید، ناگزیر از رویارویی با شورش های عمو و برادرانش ۱ بود. او در دوران حکومت سی ساله اش نتوانست حکومت طبرستان، که در این زمان تحت سلطه ماکان بن کاکا بود، را مجدداً به دست آورد. اما دوران امارت نصر با وجود دو وزیر والامقام، یعنی ابوعبدا. جیهانی ۲ و ابوالفضل بلعمی، نقطه اوج و یا عصر طلایی حکومت سامانی گردید (کرم، ۱۳۷۵: ۱۴۱). همچنین مملکت سامانیان در این زمان به بیشترین وسعت خود - از شمال به تاشکند (چاچ)، از شمال شرقی به فرغانه و از جنوب غربی به ری - رسید (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۷). از ویژگی های دوران حکومت نصر بهبودی روابط استپ های ترک و ماوراءالنهر و عدم درگیری میان این مناطق در قسمت اعظم امارت او بود (Stern, 1983: 163).

قدرت گیری حسین بن قاسم علوی (داعی صغیر) در طبرستان و دیلم در ۳۰۴ ه.ق، که تدریجاً این مناطق را به طور کامل از حیطه قدرت سامانی خارج ساخت، از وقایع سیاسی مهم روزگار نصر بن احمد است. پس از طبرستان منطقه ری نیز در ۳۰۴ ه.ق با هجوم یوسف بن ابی الساج، حاکم آذربایجان و ارمنستان، از کنترل سامانیان خارج شد. در این ماجرا شاهد اقدام نظامی دیگری از سوی دستگاه خلافت هستیم، که به شکست یوسف در ۳۰۷ ه.ق انجامید. داعی صغیر حتی با استفاده از ضعف دربار سامانی، به دنبال درگیری داخلی نصر با برادرانش، لیلی بن نعمان را در ۳۰۸ ه.ق به نیشابور و گرگان گسیل داشت. این نخستین اقدام مهم علویان پس از ۱۴ سال ناکامی در پی سرکوب اسماعیل سامانی بود. این غائله، هر چند با رویارویی نظامی حمویه بن علی به نفع سامانیان خاتمه یافت (صابی، ۱۹۷۷: ۷۳-۸۲)، اما نشانه ای از رخنه ضعف و سستی در ساختار سیاسی - نظامی دستگاه سامانی است. پس از این شکست برخی سرداران داعی صغیر،

---

۱ - از مهمترین رویدادهای زمان نصر دوم شورش برادرانش، ابوزکریا یحیی، ابوصالح منصور و ابواسحاق ابراهیم، است. به نقل از برخی مورخان این عصر، این حادثه بین سالهای ۳۱۴ تا ۳۱۸ ه.ق به دنبال زندانی شدن این سه تن در قهندز بخارا و فرار ایشان به یاری ابوبکر بن عمی الخباز، آشپز دربار، پس از لشکرکشی امیر نصر دوم برای مقابله با اسفار بن شیرویه در ری رخ داد. این غائله به یاری سرداران سامانی، همانند ابوبکر محمد بن مظفر چغانی، و در نهایت هلاکت یحیی و منصور و پناهنده شدن ابراهیم نزد خلیفه خاتمه یافت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۵).

۲ - ابوعبدا. جیهانی اولین کسی بود که در ۳۰۱ ه.ق به نصر بن احمد اعلام وفاداری کرد. بنابراین، احتمالاً او جایگاه قابل توجهی در سیستم اداری قبلی داشت. جیهانی تا ۳۱۰ ه.ق، که احتمالاً به اتهام مخالفت با سیستم اعتقادی غالب و داشتن دیدگاه های مذهبی مشکوک از کار برکنار شد، وزارت و دیوان سامانی را در دست داشت (دفتری، ۱۳۷۶: ۱۴۴).



همانند ماکان بن کاکي، مرداویج زیاری، اسفار بن شیرویه و پسران بویه،<sup>۱</sup> دست به اقدامات نظامی مستقل و سرکوبی رهبران نظامی داعی زدند. اعطای حکومت برخی نواحی به این سرداران یاغی در راستای سیاست سامانیان برای جذب سرداران علوی سودی به حال ایشان نداشت و در نهایت به رویدادهای نظامی و تشکیل سلسله‌های خرد و مستقل دیلمی در ایران غربی انجامید. اوج این رویدادها اقدام اسفار پس از غلبه بر طبرستان، گرگان، ری و قزوین و زنجان برای تاجگذاری در ری بود. او حتی نیروهای خلیفه را شکست داد و آنچه‌نجان موجب هراس نصر شد که امیر سامانی خود برای مقابله با او به نیشابور شتافت (هروی، ۱۳۸۸: ۲۶۲-۲۶۵، ۲۷۷-۲۸۳). این مقابله در نهایت به صلح انجامید، اما مقدمه‌ای برای کشاکش‌های دائمی سامانیان با دیگر حکومت‌ها، به ویژه آل‌بویه، بر سر ری بود.

### ۳-۱-۲-۱- دستگاه وزارت نصر بن احمد سامانی

ابوعبدا.. جیهانی، نخستین وزیر قدرتمند دستگاه سامانی، از آغاز امارت نصر بن احمد زمام امور را به دست گرفت و نظم را در کشور احیاء نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۰). او (وزارت از ۳۰۱ تا ۳۱۰ ه.ق) عملاً بنیان‌گذار نظام وزارت و تشکیلات دیوانی در تاریخ سیاسی حکومت‌های ایران بعد از اسلام بود (هروی، ۱۳۸۸: ۲۴۷). نقطه اوج قدرت وزراء در کنترل امور دیوان و دربار در نیمه اول حاکمیت سامانیان و در زمان جیهانی رخ داد. کنکاش و بهره‌برداری از شیوه‌های مختلف اداری کشورهای دیگر، همانند هند و یونان، در کنار سبک اولیه و سنتی سیستم اداری سامانی، الگوبرداری شده از دستگاه اداری خلافت، از ابتکارات جیهانی بود (Stern, 1983: 171). این مسأله به یقین نشان‌دهنده عقل‌گرایی و انعطاف وزیر سامانی در مقابل نص‌گرایی و جذمیت علمای سنی، بنیانگذاران اندیشه سیاسی اسلامی، و همچنین گواهی بر قدرت پذیرش طبقه ممتاز نسبت به عقاید جدید، به ویژه تبلیغات اسماعیلیه، است. پس از ابوعبدا.. جیهانی، دومین وزیر قدرتمند دربار نصر سامانی ابوالفضل بلعمی است، که به عقیده فرای وزارت او از ۳۱۰-۳۲۵ ه.ق تداوم سیاست آزادی خواهانه و روشنفکرانه ابوعبدا.. جیهانی بود (فرای، ۱۳۴۸: ۸۸). مهمترین اقدام

<sup>۱</sup> - نخستین اشاره منابع به خاندان بویه مربوط به پیکار ابوالحسین احمد، پسر ناصر کبیر و حاکم گرگان، بالیاس بن محمد بن الیسع، سپهسالار سامانیان در خراسان، در ۳۰۴ ه.ق است. در این پیکار ابوشجاع بویه بن فناخسرو در لشکر ابوالحسین احمد بود و در نبرد تن به تن الیاس را از پا درآورد (صابی، ۱۹۷۷: ۵۹). اما بر اساس نظر غالب مورخان، ابوشجاع بویه و پسرانش نخست در خدمت ماکان بن کاکي بودند (فقیهی، ۱۳۵۷: ۹۱).

فرهنگی ابوالفضل بلعمی، که نشان دهنده آغاز توجه دربار سامانی به ادبیات فارسی است، ترجمه کلیله و دمنه از عربی به پارسی<sup>۱</sup> بود (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۱).

### ۳-۱-۲-۲- سال های پایانی دوران امارت نصر بن احمد سامانی

در سال های پایانی امارت نصر، اوضاع داخلی دربار بار دیگر آشفته شد. پس از خیانت و شورش الیاس بن اسحاق، نصر بن احمد با خویشان و اشراف درجه یک خود تغییر رفتار داد. در نتیجه حاکمیت بسیاری از مناطق در خراسان و حوزه خزر را از ایشان گرفت و به امیران آزاد و مملوکان ترک سپرد (Stern, 1983: 169). این مسأله موجب بروز شورش هایی علیه او گردید. از سوی دیگر، خلفا هم به راحتی برای شورشیان پس از فتح یک منطقه منشور و لوا می فرستادند. به طور کلی در دوره نصر سه دسته آشوب به وقوع پیوست: ۱. از جانب اشراف و شاهزادگان، ۲. از جانب زیدیان، و ۳. مملوکان ترک. همچنین گسترش و نفوذ عقاید اسماعیلیه در دربار نصر بن احمد سامانی و در نهایت همدلی احتمالی او با این فرقه زمینه ساز نگرانی برخی درباریان، از جمله علما، قاضیان، نظامیان و غلامان، گردید. این مسأله در نهایت به توطئه نافرجام قتل او و انتقال نرم قدرت به نوح بن نصر سامانی انجامید (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۴؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۱۴۱). دنیل در مورد فعالیت های اسماعیلیه در زمان امارت نصر بن احمد معتقد است، کشور در آستانه کودتای فرقه ای بود که نوح بن نصر تلاش کرد با سرکوبی اسماعیلیه و همبستگی با علما قدرت را حفظ نماید (Daniel, 1995: 6).

### ۳-۱-۳- دوران ضعف و انحطاط سامانیان

دوران ضعف و انحطاط دستگاه سامانی در ایام امارت نوح بن نصر در نتیجه افزایش قدرت نظامیان و اوضاع نابسامان دربار و درگیری های داخلی اعضای خاندان سامانی آغاز شد. این شرایط تقریباً در تمام دوران حکومت عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ ه.ق.)، منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵ ه.ق) و نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷ ه.ق) ادامه داشت (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۷؛ ایشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۷)، که از نشانه های آن می توان به تملک قدرت واقعی توسط رئیس نگهبانان در زمان امارت عبدالملک بن نوح اشاره نمود. همچنین گزارش /بن /تئیر از اعدام یکی از سپهسالاران در زمان عبدالملک بن

۱ - احتمالاً نصر بن احمد تحت تأثیر داستان مأمون - که برای زنده نگه داشتن نام خود از اقدام /نوشیروان در دستور ترجمه کلیله و دمنه سرمشق گرفته و دستور برگرداندن همین اثر را از پهلوی به عربی داد - ابوالفضل بلعمی را موظف به ترجمه اثر کلیله و دمنه از عربی به فارسی نمود و سپس از رودکی خواست آن را به نظم بکشد (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۲۲-۳۳).

نوح و اغتشاشاتی که در پی داشت، می تواند نشان دهنده تلاش این امیر سامانی و وزیرش برای رهایی از قدرت طلبی و برتری لشکریان باشد. اما عبدالملک در نهایت به اقتدار نظامیان تن داد و مجبور شد الپتگین را به ولایت خراسان منصوب نماید. حتی قبل از این انتصاب الپتگین وزیر را معزول کرده و ابوعلی بلعمی را جانشین ساخته بود (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۳۲-۵۳۴). سلسله جانشین سامانیان در روزگار منصور بن نوح از بدنه دربار سامانی جدا شد. در آغاز امارت منصور جانشین الپتگین از جانشینی نصر، برادر دیگر عبدالملک، موجب تیرگی روابط الپتگین با امیر سامانی و تلاش سردار ترک برای تصرف بخارا گردید. در نهایت مواجهه با سپاه آماده سامانی در مرز جیحون، تلاش آلپتگین را با شکست مواجه ساخت و موجب گریز او به غزنه شد (هروی، ۱۳۸۸: ۳۹۳ و ۳۹۵).

### ۳-۱-۴- اوضاع سامانیان در دوره امارت منصور بن نوح سامانی

در دوره امارت منصور بن نوح سامانی، آل بویه در طبرستان، کرمان و حتی در سیستان تحرکات نظامی داشتند و قلمرو سامانیان را تهدید می کردند. در این ارتباط می توان به تسخیر کامل کرمان توسط نیروهای عضالدوله و به قتل رسیدن خاندان *ابوعلی الیاس* و همچنین حمله رکن الدوله بویه ای به تحریک *ابومنصور عبدالرزاق* به طبرستان و گرگان اشاره نمود، که در نهایت به تسلط آل بویه بر این مناطق و پناه بردن وشمگیر به دیلم و گیلان انجامید. این عوامل و تحریکات سردارانی نظیر وشمگیر زیاری و ابوعلی الیاس، ابومنصور سامانی را برای یک حمله بزرگ به ری و مقابله با آل بویه تشویق نمود. او وشمگیر، حسن فیروزان و *ابوالحسن سیمجوری* را برای بسیج سپاهیانشان فراخواند. از سوی دیگر، رکن الدوله نیز از عضالدوله در شیراز و عزالدوله در بغداد یاری خواست. در پاسخ عضالدوله راهی ری شد. این تحرکات می تواند نشان دهنده اهمیت منطقه ری برای حکومت بویه باشد. در نهایت لشکرکشی ها با مرگ وشمگیر در ۳۵۶ ه.ق و مصالحه بیستون، فرزند وشمگیر، با آل بویه پایان یافت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۸). اندک زمانی پس از این رویداد در سال ۳۶۳ ه.ق با تلاش های *ابوالحسن سیمجوری*<sup>۱</sup> و *ابوالفضل بن عمید*، وزیر رکن الدوله، صلحی سی ساله میان سامانیان و آل بویه منعقد شد. در این صلح به نوعی حاکمیت سامانیان بر ری و بلاد جبال تأیید گردید، زیرا آل بویه پذیرفت سالانه مبلغی به جهت استیلاء و نظارت بر این

۱- در گزارش گردیزی مکاتبات میانجی گرانه میان آل بویه و سامانیان توسط *ابوجعفر عتبی*، وزیر منصور بن نوح در سال های پایانی حکومت او، انجام شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۹-۳۶۰).

نواحی به حکومت سامانی سپردند. شرط دوام این صلح ازدواج ابومنصور با دختر عضدالدوله دیلمی بود (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۷۴). جنبه منفی این مجادلات، تضعیف دستگاه سامانی در برابر ترک های تازه مسلمان بود که با ورود به ماوراءالنهر به تدریج سرزمین های اسلامی را تحت سیطره خود درآوردند (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۸). کشمکش دو سلسله ایرانی بویه و سامانی بر سر ری، شاید به دلیل حقی بود که آل سامان به واسطه منشور خلیفه، در زمان اسماعیل بن احمد (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۱)، برای خود قائل بودند و یا به دلیل ادعای ایشان در انتساب به سلسله اشکانی به واسطه خاندان مهران<sup>۱</sup>.

از دیگر بسترهای درگیری و رویارویی دو حکومت سامانی و آل بویه، امارت های کوچک محلی، به ویژه در منطقه گرگان، دیلم و طبرستان، است، همانند رویدادهای مرتبط با حکومت قابوس بن وشمگیر در گرگان. قابوس حاکمی شاعر، ادب پرور و به تبع دربارش محل تجمع دانشمندی نظیر بیرونی و ابن سینا گردید. او پیرو مذهب تسنن و مخالف تحکات شیعه و معتزله بود. از سوی دیگر، احساسات ملی گرایانه قابوس نیز قابل توجه است که در نامگذاری فرزندان و نوادگانش انعکاس می یافت، همانند منوچهر و انوشیروان شرف المعالی و دارا (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۱۸۷). اما اشتراک در چنین عقایدی نتوانست خاندان وشمگیر را در کنار آل بویه قرار دهد. این مسأله شاهدهی است بر رجحان جناح بندی های سیاسی و عقیدتی بر گرایشات قومی و منطقه ای در قرن چهارم هجری قمری<sup>۲</sup>.

مهمترین رویداد فرهنگی امارت منصور بن نوح، ترجمه دو اثر تاریخ الأمم و الملوک و تفسیر قرآن کریم، نگاشته محمد بن جریر طبری، بود. ترجمه این آثار را به ابوعلی بلعمی، نخستین وزیر منصور بن نوح<sup>۳</sup> با حفظ وزارت از زمان عبدالملک، نسبت می دهند (هروی، ۱۳۸۸: ۴۰۲). به طور کلی دربار سامانی از لحاظ اعتقادات دینی بیشتر پشتیبان مذهب حنفی و بعد از آن شافعی بود (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۲). اسماعیلیان و مبلغان این مذهب هرگز به اقبالی که با

۱ - به عقیده برخی خاندان مهران در دوره ساسانی در منطقه ری مقیم بودند (کریمان، ۱۳۴۵: ج ۳۰۸/۱). اما تفویلاکتس گزارش می کند که بهرام چوبین از منطقه ارزنه، واقع در ارمنستان، برخاست (کریستن، ۱۳۸۵: ۵۱).

۲ - اما پروانه پورشریعتی تطابقت قومی-منطقه ای را به عنوان عامل نخست در انتسابات قومی و در نتیجه جهتگیری های سیاسی خاندان های محلی عنوان می کند. در این مورد نک. پروانه پورشریعتی، «پارتیان و گردآوری شاهنامه های مرجع»، ایران نامه، ۱۳۹۱، سال ۲۶، شماره ۱-۲، صص ۱۱۷-۱۵۴.

۳ - گردیزی وزارت منصور بن نوح را به طور همزمان به ابوعلی بلعمی و ابوجعفر عتبی منتسب می کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۹).

پشتیبانی رسمی نصر دوم سامانی در شرق جهان اسلام تجربه نمودند، مجدداً دست نیافتند. حتی تردول و دنیل حمایت از ترجمه متون دینی از عربی به فارسی در دوره منصور و پس از آن را نشانه‌ای از تلاش متنفذان و درباریان برای دفاع از سنت در برابر الحاد می‌دانند (Treadwell, 1990, 1995, Daniel, 2005-2001:1991)، زیرا بر پایه گزارش نظام‌الملک در دوره منصور بن نوح اعضای فرقه اسماعیلیه مجدداً در بزرگان دربار نفوذ یافتند، که به بروز فتنه‌ای انجامید (نظام‌الملک، ۱۳۷۲: ۲۲۱-۲۲۶). همچنین آثاری نظیر ترجمه *ابوالقاسم سمرقندی* به دستور نوح بن منصور - که نشان‌دهنده نیاز مردم و امرای ساسانی به ترجمه به منظور کسب اطلاعات بیشتر از مسائل عقلی است - می‌تواند تأییدکننده این نظر باشد (لازار، ۱۳۹۰: ۵۴۰).

در دوران امارت منصور، مدتی غزنه دوباره تحت تابعیت سامانیان درآمد، زیرا اسحق فرزند الپتگین در ۳۵۳ ه.ق به دنبال شکست از صاحب قبلی غزنه تنها با یاری منصور توانست حکومت غزنویان را احیاء نماید. پس از این رویداد تا مدتی بر سکه‌های غزنه نام سامانیان نیز ضرب می‌شد (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۳۶). بنابراین در مجموع، دوره امارت منصور بن نوح نه تنها از لحاظ ادبی و فرهنگی، بلکه از لحاظ سیاسی نیز قابل توجه است. نفوذ در سیستان و دست بالا داشتن در مصالحه با آل‌بویه نیز در تجدید قدرت حکومت سامانی مؤثر بود.

### ۳-۱-۵- پایان کار سامانیان

نهایت کار سامانیان را سرکشی فرماندهان نظامی رقم زد. *فاتح خاصه* در زمان امیر نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷ ه.ق) به مکاتبه با *بغراخان هارون حاکم قراخانی*<sup>۱</sup> در *بلاساغون*، واقع در ساحل چو در ناحیه *یلی* و *کاشغر*، پرداخت. در واقع او با این اقدام به دنبال واردن نمودن آخرین ضربه به حکومت تضعیف شده سامانی و تصاحب بخشی از قلمرو آن بود، که در نهایت به تصرف موقت بخارا انجامید. نوح سامانی برای مقابله دست به دامان ترکان غزنوی شد و سبکتگین پس از دور نمودن قراخانیان خراسان را تصرف نمود (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۱-۲۶۲). اما واگذاری قطعی خراسان به خاندان غزنوی تا شکست *عبدالملک ثانی* از محمود غزنوی در نزدیکی مرو به طول

۱ - این طایفه از ترکان *خانیه*، که به *آل‌فراسیاب* نیز مشهور هستند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۶: ۴۲؛ ج ۲: ۱۷۱)، اتحادیه‌ای از قبایل ترک در شمال شرقی قلمرو سامانیان بودند. قبایل ترک این منطقه تحت امارت ستوک (ستوق) *بغراخان* (۳۱۵-۳۴۴ ه.ق)، بنیانگذار سلسله قراخانی، به اسلام گرویدند (فروزانی، ۱۳۸۸: ۱۲۴). حاکمان این خاندان در قرون ۴-۶ ه.ق در سرزمین‌های شمال و جنوب کوه‌های تیان‌شان و مدتی بر سرزمین‌های غرب آن قلمرو تا رود جیحون تسلط داشتند (پاکتچی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱).

انجامید و به دنبال آن سلسله سامانی با سقوط بخارا در حمله / ارسلان / ایک نصر، شاه قراخانی /وزگند در فرغانه، از صفحات تاریخ محو گردید (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۷).

در یک نگاه کلی سامانیان، خاندانی دهقان نژاد بودند که از حدود قرن سوم هجری منطقه ماوراءالنهر را تحت حکومت واحد درآورده و میراث ایران باستان را از نابودی رهایی بخشیدند (فرای، ۱۳۹۰: ۱۴۰). در این زمینه می توان به بهره برداری ایشان از محیط فرهنگی ایران، فعال شدن زبان فارسی در حوزه ادبیات در زمان نصر دوم (Stern, 1983: 172) و دستور نوح بن منصور به محمد بن / احمد دقیقی - شاعر دربار امیر منصور بن نوح و سپس نوح بن منصور - در به نظم کشیدن تاریخ حماسی ایران پیش از اسلام و قدیمی ترین روایت شاهنامه اشاره نمود (کرمر، ۱۳۷۵: ۱۴۲). این همان بستر فرهنگی است که دربار سامانی گزاره های نسب شناسی خود را بر پایه مفاهیم و معانی تاریخی آن بازآفرینی و خلق نمود. به واقع، کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان اداری از زمان صفاریان آغاز شد و در دوره سامانی احتمالاً امیر اسماعیل بن احمد بود که زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی دربار خود انتخاب نمود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷۸). در دوره نصر بن احمد نیز عربی زبان علم بود، اما فارسی در محیط های رسمی و درباری کاربردی روزافزون داشت (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۲۹-۳۲). به عقیده تردول، از زمان امارت منصور بن نوح زبان فارسی با ترجمه تفسیر طبری در زمینه علوم دینی راه یافت و علما هم به زودی ناچار از پذیرش آن شدند (Treadwell, 1991: 141). اسکات میثمی، جنبه کاربردی نثر فارسی در این زمان را با آثار عالمانه جدی عربی در مقام مقایسه قرار می دهد و تعدد تألیفات عربی در شاخه های مختلف را نشانه انگیزه شاعران و نویسندگان شعوبی مسلک برای نشان دادن برتری فرهنگی ایرانیان و توانایی در زبان و ادبیات عرب می داند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۳ و ۶۷). همچنین در این زمان ایرانیان مستعرب در بغداد و عراق به ترجمه و نگارش سیرالملوکها<sup>۱</sup> روی آوردند، در حالیکه تقریباً به طور همزمان در خود ایران مجموعه هایی از اخبار پادشاهان گذشته به زبان فارسی با نام شاهنامه (صورت دیگری از نام خداینامه)، همانند شاهنامه نثر / بومؤید بلخی و منظومه مسعودی مروزی، نگاشته می شد (قزوینی، ۱۳۱۳: ۴-۶).

<sup>۱</sup> - سیرالملوکها ترجمه های عربی از خداینامه های پهلوی بودند. اسامی کاتبان این آثار در کتبی همانند الفهرست / ابن ندیم، مقدمه ترجمه طبری و مقدمه مجمل / التواریخ به تفصیل آمده است (قزوینی، ۱۳۱۳: ۴-۳).

## ۳-۱-۶- شیوهٔ کشورداری سامانیان

سامانیان، بر پایهٔ الگوی سنتی رایج در منطقهٔ آسیای میانه در پیش از اسلام، حکومت خود را بر اساس مناسبات تیولداری توسعه بخشیدند (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۹ و ۱۳۰). به این ترتیب شیوهٔ ادارهٔ کشور سامانیان، به ویژه در آغاز امارت ایشان، در سراسر قلمروشان یکسان نبود و چندین شکل حکومت حقیقی و یا عرفی، در قالب قدرت اجتماعی، وجود داشت. به نقل از مقدسی در برخی نواحی، همانند خوارزم و جوزجان، حکام محلی گاه از خاندان‌های بسیار قدیمی بودند، که برای حکومت مرکزی نه خراج بلکه تنها هدایایی ارسال می‌کردند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۲). از سوی دیگر حکام محلی برخی مناطق، که در *اشکال العالم* به عنوان «ملوک اطراف اندر قدیم» یاد شده‌اند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۰۹)، به دست سامانیان از میان برداشته شده و احتمالاً با اشراف سامانی و یا دهقانان محلی<sup>۱</sup> جایگزین گردیدند. همچنین به قول مقدسی، برخی از این افراد همانند رئیس دهقانان در *محال* (یعنی *ایلاق*) در آن زمان دیگر قدرت سیاسی نداشتند، ولی به دلیل وسعت اراضی ملکی‌اش کماکان در مردم صاحب نفوذ بوده و «دهقانی نیرومند» خوانده می‌شدند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۰۰). در منطقهٔ خوارزم نیز، که آغاز دودمان حاکم آن به ادوار افسانه‌ای می‌رسید، اعراب لقب شاه [امیر] را برای صاحبان محلی باقی گذارده و قدرت واقعی را به دست ولات خود سپردند.<sup>۲</sup> همچنین صاحب *اسفیجاب* وفاداری خود را فقط با ارسال پول، هدایا و جاروب (یعنی چی) ابراز می‌کرد (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۰۰-۵۰۱). این شیوهٔ کشورداری شاید در ترمذ طبقهٔ متنفذ دهقان و توطئهٔ لشکریان ترک<sup>۳</sup>، که با عناصر ناراضی داخلی همراه شده و گاهاً با *قرلوقها* و یا قراخانیان تبتانی می‌نمودند، بعد از مرگ نصر دوم (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۶) مؤثر بود. به این ترتیب سامانیان، که تا هنگام سقوط طاهریان تنها در دو شهر بزرگ ماوراءالنهر، یعنی بخارا و سمرقند، به عنوان عامل حکام طاهری امارت داشتند، با پیروزی اسماعیل سامانی

۱ - همچنان که بر اساس روایت بیرونی، قتیبه پس از فتح دوم خوارزم فردی به نام *اسکجموک بن ازکاجوار* از دهقانان محلی را جانشین ملوک منطقه از خاندان *اکاسره* [نژاد کیخسرو کیانی] نمود (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۵۷).

۲ - پس از ورود اسلام در اواخر قرن اول هجری به ناحیهٔ خوارزم، دو خاندان قدرت محلی خود را حفظ نمودند؛ نخست، حکومت باستانی *خوارزمشاهیان* (*آل عراقی یا افریغیان*) در شمال رود جیحون به پایتختی *کاث* که نسب خود را به کیخسرو پادشاه کیانی می‌رساندند (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۵۶-۵۷)، دومین خاندان، از پادشاهان محلی ایرانی با عنوان *امیر یا والی گرگانج* (*آل مأمون*) که پس از افول سلسلهٔ سامانی در جنوب رود جیحون بر سر کار آمدند. این دودمان، سه سال پس از تأسیس سلسلهٔ خود، در ۳۸۵ه.ق پادشاهی آل عراق را سرنگون نمود (آل داود، ۱۳۹۳: ۶۳۲-۶۳۳).

۳ - در شمار لشکریان سامانی، به غیر از ترکان، دهقانان نیز حضور داشتند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۸۹).

بر عمرولیث صفاری و تصرف خراسان تبدیل به بزرگترین قدرت سیاسی شرق ایران شدند. اما در نهایت سلسله سامانی، با از دست دادن تدریجی اراضی و برخورد با ترکان قراخانی، در ۳۸۹ه.ق مضمحل گردید و قلمرو ایشان میان غزنویان در شرق و آل بویه در غرب تقسیم شد (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۰-۲۹؛ اشیپولر، همان: ۱۲۷).

### ۳-۲- دستگاه (دربار و دیوان) آل بویه

#### ۳-۲-۱- آغاز کار آل بویه

آل بویه دیلمیانی<sup>۱</sup> از طایفه شیردل<sup>۲</sup> آوندان در جنوب دریای خزر بودند (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۹). نخستین جلوه های حیات سیاسی-نظامی ایشان خدمت نظامی سه پسر ابوشجاع بویه به داعی علوی<sup>۳</sup> و سپس ماکان بن کاکي، حاکم کرمان از جانب سامانیان، بود. پس از هزیمت این سردار دیلمی در برابر سپاه سامانی، برادران بویه به خدمت مرداویج زیاری درآمدند. مرداویج در سال ۳۱۶ه.ق حدود یک سال و چند ماه بر ناحیه دیلم و گیل حکم راند. او جانشین اسفاره، حاکم دیلمی از خاندان وارداد آوندان، بود. بویه ای ها در خدمت مرداویج برای نخستین بار به امارت یک ناحیه، یعنی کرج ابودلف در حدود همدان، رسیدند. پسران بویه پس از قتل مرداویج و با استفاده از ضعف دستگاه خلافت از حدود ۳۲۲ه.ق در غرب ایران سلسله خود را تأسیس نمودند (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۷۳-۳۸۱ و ۳۹۴-۳۹۹). این رویداد را در واقع می توان نقطه نهایی و ثمره تلاش سرداران دیلمی سپاه علویان، همانند اسفاره بن شیرویه و مرداویج بن زیار، از اوایل قرن چهارم

۱ - آل بویه نسب خود را به بهرام گور می رسانند (صابی، ۱۹۷۷: ۳۳-۳۴). مورخانی نظیر اصطخری و ابوریحان بیرونی ایشان را همچنین از نسل قوم عرب بنی ضبیه/ضبه (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۵؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۱) و حمدا.. مستوفی از تبار رستم زال دانسته اند (مستوفی، ۱۳۳۹: ۳۰۴-۳۰۵).

۲ - ابواسحاق صابی در کتاب خود آورده است که گیلیان به چهار طایفه به دیگران فخر می فروشند، که یکی از آنها طایفه شیرذیلانوند از اسلاف عضالدوله دیلمی است (صابی، ۱۹۷۷: ۳۲).

۳ - نفوذ اسلام در خطه دیلمان، که وضعیت جغرافیایی ویژه اش آن را از نواحی داخلی فلات ایران متمایز می نمود، بیشتر به واسطه علویانی صورت پذیرفت که از ستم خلفای عباسی به این منطقه پناه برده و تا سال ۲۵۰ه.ق در این نواحی مقاومت می نمودند، از جمله حسن بن زید (الداعی الکبیر) که با ایجاد حکومت مستقل علوی در گیلان و دیلمان تشیع را در این نواحی رواج داد. در نهایت، پس از ۱۴ سال وقفه در حکومت علویان، ناصر اطروش - با تجدید حکومت علوی و به اسلام درآوردن جمعیت کثیری از مردم دیلم که هنوز اسلام نیاورده بودند - از ۳۰۱ه.ق این نواحی را به طور کامل تحت حاکمیت اسلام در آورد. همزمان با نسج علویان در منطقه دیلمان در قرن سوم هجری، داعیان اسماعیلی نیز از مقر اصلی خود در فلات ایران، یعنی ری، راهی این نواحی شدند و نتیجه آن تمایل اسفاره بن شیرویه و مرداویج جیلی به ایشان بود (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۰).



هجری قمری برای تشکیل سلسله‌های مستقل در ایران به شمار آورد. پسران بویه سردارانی عاقب‌اندیش بودند، که همین ویژگی به یکی از عوامل موفقیت ایشان در تشکیل سلسله بدل گردید. مهمترین اقدام ایشان در این مرحله انتخاب نیروی برتر در عرصه مجادلات سیاسی بود، همانند روی آوردن به مرداویج پس از شکست سپاه ماکان بن کاکي. در نهایت هنگامی که مرداویج زیاری به دست غلام خود به قتل رسید، پسران ابوشجاع به حدی از توانایی دست یافته بودند که بدون التزام سرسپردگی به سرداری نیرومند مستقیماً برای فتح نواحی اقدام نمایند. در نتیجه ایشان فارس، کرمان و خوزستان را تحت فرمان درآوردند.

به طور کلی شرایط سیاسی منطقه در نخستین دهه‌های قدرت‌گیری آل‌بویه بر این منوال بود: فارس، ری، اصفهان و جبال زیر فرمان بویه‌ای‌ها، کرمان تحت حکومت محمد بن الیاس، موصل و دیارات (دیار ربیع، دیار بکر و دیار مضر) تحت فرمان آل‌حمدان، فرمانروایی محمد بن طُغج‌الاحشید بر مصر و شام، فاطمیان بر مغرب و افریقیه، سامانیان بر خراسان و ماوراءالنهر، بریدیه‌ها بر اهواز و واسط و بصره، قرامطه بر یمامه و بحرین، دیلمیان بر طبرستان و جرجان و خاندان بنی‌امیه بر اندلس (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۸).

### ۳-۲-۲- اوج کار آل‌بویه

اوج کار آل‌بویه، ورود احمد بن بویه (معزالدوله) به بغداد در سال ۳۳۴ه.ق و تسلط بر دستگاه خلافت و شخص خلیفه، المستکفی، بود. از ثمرات این فتح برای خاندان بویه می‌توان به دریافت القاب حکومتی نظیر رکن‌الدوله، حق ضرب دینار و درهم و ذکر نام و کنیه‌شان بر سکه‌ها اشاره نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۷-۱۶۹). در این هنگام علی بن بویه (عمادالدوله) فارس و کرمان و حسن بن بویه (رکن‌الدوله) ولایت جبال را در اختیار داشتند و مراکز عمده حاکمیت بویه: عراق (بغداد)، فارس (شیراز) و جبال (ری و اصفهان) بود. شیوه اداره این مناطق توسط سه برادر بویه، که پیوندهای خانوادگی را گرمی می‌داشتند، نشان‌دهنده برداشت ایشان از قدرت به منزله امری موروثی و خانوادگی با زیربنای نظامی و اداری است. اما عضدالدوله، همانگونه که در مطالب پیش‌رو به آن پرداخته خواهد شد، ایجاد حکومت یک‌چارچه، احتمالاً بر اساس الگوی حاکمیت ساسانیان، را در نظر داشت. شاهد این مدعا تأکید او بر تبار (احتمالاً ساختگی) ساسانی دودمانش و وارد نمودن آن در متن تاریخ التاجی است. در یک نگاه کلی، بوسه حکومت ۱۱۰ ساله آل‌بویه را به سه دوره تقسیم می‌کند: ۱. دوره آغازین (۳۳۳-۳۶۵ه.ق)، دوران حاکمیت سه برادر و انتقال

آن به فرزندانانشان *عزالدوله* و *عضدالدوله*، ۲. دوره امپراطوری (۳۶۵-۴۰۰ ه.ق.)، از تصاحب بغداد توسط عضدالدوله تا حاکمیت پسرانش *صمصام الدوله*، *شرف الدوله* و *بهاءالدوله*، و ۳. افول و سقوط امپراطوری (۴۰۰-۴۴۳ ه.ق.) (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۱۷-۲۶۳).

در واقع اوج کار آل بویه، دوران حاکمیت عضدالدوله (۳۲۴-۳۷۲ ه.ق.) بود. این نام به واقع لقبی است که خلیفه *المطیع* (۳۵۱ ه.ق.) به *ابوشجاع قنّاء خسرو*، فرزند رکن الدوله بویه‌ای، اعطاء نمود. عضدالدوله با به ارث بردن حکومت فارس از عمادالدوله، عموی بی‌فرزندش، در ۱۳ سالگی زندگی سیاسی خود را آغاز کرد. او با مرگ معزالدوله در ۳۵۶ ه.ق حکومتش را تا عمان و سال بعد تا کرمان و در ۳۶۱ ه.ق تا مکران گسترش داد. عضدالدوله حکومت آل بویه را به اوج شکوفایی و قدرت رساند. او، که وارث تمام قدرت خاندان بویه بود، حدود مرزهای این سلسله را گسترش داد و از خلیج فارس تا دریای خزر و از اصفهان تا شام به طور مستقیم یا غیر مستقیم حکومت نمود. نام عضدالدوله در سند (منصوره) و در یمن در خطبه آمد و از یمن و سیستان برای او هدیه فرستادند (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۶۹-۳۷۰). عضدالدوله تنها حاکم بویه‌ای بود که دو وزیر داشت: یکی مسیحی به نام *نصر بن هارون*، که بعد از فتح بغداد او را در شیراز باقی گذاشت،<sup>۱</sup> و وزیر دیگر *مطهر بن عبد...*، که در بغداد حضور داشت (فقیه‌ی، ۱۳۵۷: ۳۵۲).

### ۳-۲-۳- اهمیت القاب در ساخت سیاسی خاندان بویه

تلاش اعضای خاندان بویه در به دست آوردن جایگاه بالاتر در گفتمان سیاسی قرون نخستین، به خصوص پس از تسلط بر بغداد، در عناوین مختلفی که از خلیفه دریافت می‌داشتند انعکاس می‌یابد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۷-۱۶۷). شاهد آن سرباز زدن خلیفه مستکفی از دادن لقب *عزالدوله* به فرزند معزالدوله است، زیرا احتمالاً معنی این لقب، یعنی شکوه حکومت، به خوبی تابعیت دستگاه بویه را نشان نمی‌داد. همچنین تلاش معزالدوله برای جلوگیری از اعطاء لقب تاج‌الدوله توسط خلیفه به پسر بزرگ رکن‌الدوله و تنزل آن به عضدالدوله، به معنی نیروی ارتش حکومت، احتمالاً به دلیل جلوگیری از افزایش قدرت عضدالدوله بود، زیرا به نظر می‌رسید عضدالدوله، به عنوان جانشین عمادالدوله در شیراز، بالاترین مقام را در میان نسل دوم خاندان بویه داشت. سپس معزالدوله در همان تاریخ، یعنی ۳۴۰ ه.ق، عنوان *عزالدوله* را برای پسرش بختیار

<sup>۱</sup> - عضدالدوله با وجود تصرف بغداد با نصب یک وزیر و قاضی القضاة در شیراز همچنان این ناحیه را به عنوان پایتخت آل بویه در فلات ایران حفظ نمود (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۵).

گرفت (مسکویه، ۱۹۰۵، ج ۲: ۱۷۶). عضدالدوله بعد از مرگ پدر و تسخیر بغداد لقب تاج‌الملک را برای خود اختیار کرد، که او را به مقامی بالاتر از هم رده‌هایش سوق می‌داد (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۳۹).

### ۳-۲-۴- اقدامات ملی‌گرایانه آل‌بویه

از لحاظ اعتقادات قومی و احساسات ملی، آل‌بویه وارث اندیشهٔ بازسازی شکوه پادشاهی ایران از حکام موقت این برههٔ تاریخی، به ویژه مرداویج، بودند.<sup>۱</sup> در این زمینه اقدامات عضدالدوله برای احیای پادشاهی ایران قابل توجه است، همانند انتخاب لقب امیر عادل - صفتی که امتیاز ویژهٔ پادشاهان ایران باستان بود - بر اساس سکه‌ای که در ۳۵۰ ه.ق برای خود در شیراز ضرب نمود. این در حالی است که تا زمان عضدالدوله ذکر القاب و اسامی بر سکه‌ها به ندرت رخ می‌داد (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۳۹). در حقیقت از زمان رکن‌الدوله و احتمالاً تحت نفوذ وزیرش ابن عمید نشانه‌های تلاش برای بازآفرینی گفتمان باستان‌گرا در گفتمان سیاسی حکومت بویه آشکار می‌شود، از جمله یادبود سیمین فتح طبرستان ضرب شده در ری به سال ۳۵۱ ه.ق که بر این سکه تصویر امیرالامراء (رکن‌الدوله) به صورت پادشاهی ایرانی با تاجی بر سر و نوشتهٔ پهلوی «شکوه شاهنشاه افزون باد» دیده می‌شود. همچنین نام‌های ایرانی بسیاری در نسل دوم آل‌بویه اختیار شد، همانند/بونصر خسرو فیروز از آخرین مدعیان خاندان بویه (همو، ۲۳۶-۲۳۷ و ۲۶۰). «شاهنشاه» عنوانی بود که از زمان رکن‌الدوله تقریباً تبدیل به لقب حکومتی خاندان بویه گردید، به خصوص تأکید و اصرار عضدالدوله در به نمایش درآوردن آیین تاج‌گذاری، گرفتن عنوان شاهنشاه در ۳۶۷ ه.ق به طور رسمی از خلیفه و کاربرد آن بر تمام سکه‌ها از سال ۳۶۹ ه.ق، یعنی زمانی که فتوحات عضدالدوله به پایان رسید (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۳۸-۲۳۹). این شواهد نشان‌دهندهٔ تلاش عضدالدوله برای بازآفرینی فرمانروایی ایرانی است که به افزایش قدرت بویه‌ای‌ها به ویژه در میان رؤسای دیلمی کمک می‌کرد. پس از عضدالدوله احتمالاً تمام حکام بویه استفاده از این لقب را ادامه دادند، از جمله *فخرالدوله*، *بهاء‌الدوله* (حاکمان عراق و خوزستان) و *صمصام‌الدوله* (حاکم بر فارس) که به طور همزمان لقب شاهنشاه را بر سکه‌هایشان نقر نمودند و *ابوکالیجار* که در حدود ۴۲۸ ه.ق پس از نهایی کردن امیرالامرایی‌اش عنوان شاهنشاه را بر روی سکه‌هایش ضرب نمود (همو، ۲۵۱-۲۵۷). این مسأله نشان‌دهندهٔ تداوم آگاهی از میراث فرهنگی در دورهٔ

<sup>۱</sup> - رکن‌الدوله مدتی را در قصر مرداویج سپری کرد و احتمالاً در این زمان با اندیشه‌ها و برنامه‌های او آشنا شد (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۱).

جانشینان عضدالدوله و تضعیف لقب امیرالأمراء در مقابل شاهنشاه است. اما در نهایت تلاش رکن‌الدوله و عضدالدوله برای زنده کردن پادشاهی ایرانی از طریق ترکیب آن با شکل حکومت اسلامی شکست خورد، شاهد این مدعا عدم کاربرد گسترده و مستمر لقب شاهنشاه در برابر لقب سلطان در قرون بعدی است. هر چند سلاجقه در آغاز کار خود را شاهنشاه خواندند (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۴۰ و ۲۵۴-۲۵۶)، که اثبات می‌کند حداقل در دوره‌های نزدیک به تاریخ خاندان بویه کاربرد این لقب رواج داشته و یا افتخار بزرگی برای دارنده آن بوده است.

### ۳-۲-۵- زوال خاندان بویه

آل بویه، که از منطقه دیلم در نواحی جنوب غربی دریای خزر برخاستند، در قرون چهارم و پنجم هجری امپراطوری قدرتمندی از ری تا بغداد، به مرکزیت عمده شیراز، برقرار ساختند. قلمرو ایشان سرزمین‌های عراق، نواحی مرکزی، شمالی و غربی ایران، کرمان در شرق و عمان در خلیج فارس را در برمی‌گرفت. زوال حکومت بویه از ۳۷۲ه.ق با مرگ عضدالدوله دیلمی آغاز شد و اداره بغداد در ۴۴۷ه.ق و کنترل شیراز در ۴۵۴ه.ق از دست رفت. نیروی نظامی آل بویه، متشکل از پیاده نظام دیلم و سواره نظام ترک، از نقاط ضعف ایشان بود (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۲-۳۳)، زیرا از لحاظ نظامی دیلمیان نیروهایی پیاده بودند و سواره نظام را در هنگام تشکیل نیروی ارتش خود به ناچار از نیروهای ترک تأمین می‌نمودند (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۹). این ترکیب، با توجه به نظامی‌گری و اشرافیت نظامی موروثی آل بویه، در نهایت به دو دستگی در ساختار سیاسی حکومت، همانند اختلاف دائمی میان سپاهیان دیلمی (مورد حمایت آل بویه ایران) و نظامیان ترک (مورد حمایت بویه‌ای‌های عراق)<sup>۱</sup>، و ستیزهای داخلی آل بویه انجامید (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۱۸). خاندان بویه در آخرین سالهای حکومت دچار تنگنای بزرگی شد. /بومنصور فولاد ستون، از آخرین مدعیان تاج و تخت در شیراز در ۴۴۵ه.ق، در جریان بازپس گرفتن شیراز برتری طغرل سلجوقی را پذیرفت و نام امیرالأمراء بویه‌ای در خطبه بعد از فرمانده سلجوقی آمد. از عوامل فروپاشی حاکمیت بویه می‌توان به غیرقابل اعتماد بودن لشکریان ترک و اختلاف میان امرای بویه اشاره کرد، که در نهایت موجب سقوط ایشان در برابر سلاجقه گردید (همان، ۲۶۰).

۱ - همانند سیاست معزالدوله در تکیه بر ترکان، در این مورد مسکویه چنین گزارش می‌کند: «معز الدوله، ترکان را به برتری جوئی بر دیلمیان، و سرزنش کردن، و ایشان را، نافرمان، اجماع شکن، و مانند آن خواندن، تشویق می‌کرد، ترکان با کمی شمارشان دیلمیان را بیچاره و زبون کردند...» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۶: ۲۲۰-۲۲۱).

### ۳-۳- اوضاع فرهنگی ایران در دوران حاکمیت سامانیان و آل‌بویه

اشپولر، سامانیان را نخستین ناجیان و مروجان معنویت و روح ایرانی می‌داند، که حیات فرهنگی با روی کار آمدن ایشان آغاز شد (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲). همچنین اکثر محققان، همانند کرمر، به حق عصر سامانی را زمان بازآفرینی بنیادهای اندیشه‌ای و فرهنگی تمدن ایرانی و تکوین مبانی فکری آن در سایهٔ تبدیل خراسان به مرکز رنسانس ایرانی-اسلامی معرفی می‌کنند (هروی، ۱۳۸۸: ۶۰؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۳۸۵). از شاخصه‌های فرهنگی حکومت بویه ارزش والای دانش و دانشمندان بود. برخی از حکام این سلسله، همانند عضالدوله، عزالدوله و شرفالدوله، نه تنها به حمایت از عالمان و ادیبان می‌پرداختند، بلکه خود نیز اهل علم و ادب و شعر بودند (سجادی، ۱۳۹۳: ۱۰۱). در زمان حکومت خاندان بویه کتابخانه‌های عظیم و غنی‌ای در ایران، عراق و مصر تأسیس شد، که در هر زمینه‌ای کتب ارزشمندی را گرد آورده بودند (فقیهی، ۱۳۵۷: ۵۳۰-۵۳۳)، از جمله، گزارش مقدسی از کتابخانهٔ عضالدوله در قصر باشکوهش، که آن را تبدیل به محل اجتماع متکلمان، نحویان و شاعران کرده بود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۶۸-۶۶۹). همچنین عضالدوله برای اهل علم و حکمت، همانند زاهدان و شاعران و ریاضیدانان، مستمری کافی مقرر نموده بود. در این مورد مسکویه می‌نویسد: «برای هر یک از گروه‌های: اهل فقر، فقیهان، تفسیرگویان، متکلمان، محدثان، نسب‌شناسان، شاعران، نحویان، عروضیان، پزشکان، منجمان، ریاضی‌دانان، مهندسان جیره‌ای ویژه نهاده شد. عضالدوله در خانه خود برای ویژگان و فیلسوفان حکیم، جایی نزدیک جایگاه خود، در اتاق پرده‌داران، اختصاص داد. ایشان برای گفتگوی علمی با دلگرمی، به دور از غوغای توده نادان، در آنجا گرد می‌آمدند. به هر یک از آنان ماهیانه مرتب و بخششها می‌رسید، تا این دانشها که مرده بود زنده شد، مردان آن که پراکنده بودند گرد آمدند، جوانان به آموختن و پیران به آموزش دادن پرداختند. ذوقها به جوش آمد، بازار کساد دانش گرم شد... به وزیر نصر بن هارون اجازت داده شد که بیعه‌ها، [کنیسه‌ها] و دیرها را نیز نوسازی کند، به بینوایان ایشان نیز رسیدگی نماید.» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۸۱-۴۸۲). اکثر وزیران و رجال بویه نیز کتابخانه‌ای در اختیار داشتند، همانند کتابخانهٔ ۱۵ هزار جلدی حبشی، برادر عزالدوله بختیار، (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۰۱؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۲۹۶) و کتابخانهٔ ابوالفضل بن عمید (مسکویه، همان: ۲۷۸). تعدادی از مهمترین آثار علمی در شاخه‌های مختلف، همانند کتاب *الایضاح و التکملة اثر ابوعلی فارسی*، ادیب و نحوی و لغوی مشهور، در زمان عضالدوله و در مملکت او نگاشته شد. همچنین برخی از برجسته‌ترین ادیبان و دانشمندان زمانش، همانند

ابوالحسن علی بن عباس اهوازی، از بزرگترین پزشکان قلمرو اسلام، کتاب‌هایی به نام او به زیور طبع آراستند (سجادی، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

از برنامه‌های اجتماعی-اداری حکام بزرگ بویه می‌توان به اقدامات معزالدوله در بغداد در زمینه آبادی اراضی کشاورزی و تعدیل احکام نامتعارف قضایی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۰-۲۰۱)، ایجاد بناهای عام‌المنفعه توسط عضالدوله و به تعداد کمتر توسط پدرش رکن‌الدوله با مقاصد کشاورزی، تجاری و دینی و علاقه کلی و کوشش عضالدوله به توسعه شهرها و تجارت و ارتباطات اشاره نمود (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۴۳-۲۴۴). همچنین ساخت بیمارستان در بغداد و یا تجدید بنای بیمارستان سابق این شهر در سال ۳۷۱ ه.ق نشانه‌ای از توجه عضالدوله به بهداشت و سلامت عمومی بود (فقیهی، ۱۳۵۷: ۷۴۶-۷۴۷). تلاش عمده عضالدوله در ساخت بناهای مذهبی بعد از ۳۵۷ ه.ق در راستای برنامه‌های او جهت تقویت و ترویج عامدانه اسلام به منظور ایجاد فرمانروایی مشروع قابل تفسیر است (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

به درستی مینورسکی حاکمیت سامانیان و آل بویه در فاصله سیادت کامل اعراب، که تا قرن سوم هجری ادامه داشت، و سلطه ترک‌ها، که در قرن پنج هجری آغاز شد، را «میان پرده ایرانی» می‌نامد. همچنین به عقیده کرم، خاندان بویه همان نهضتی که سامانیان در زمینه ادبیات آغاز نمودند را در فضای سیاسی بسط داده و بر نوزایی و ترکیب اندیشه سیاسی ایرانی با خلافت اسلامی اصرار ورزیدند (کرم، ۱۳۷۵: ۷۴؛ فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۰). آل سامان با گرایش‌های صرف اسلامی کار خود را آغاز نمودند، اما به تدریج آگاهانه<sup>۱</sup> به بازآفرینی گزاره‌های ملی و فرهنگی ایران روی آوردند. همچنین در سلسله بویه، دوران حکومت رکن‌الدوله و عضالدوله به دلیل تلاش‌های ایشان به منظور احیای پادشاهی ایران قابل توجه است (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۴۶). به این ترتیب، در بستر سیاسی و فرهنگی قرن چهارم هجری قمری توجه عمده‌ای به تاریخ ایران باستان وجود داشت. این شرایط در بازآفرینی گزاره‌های گفتمان باستان‌گرا در این دوره و همچنین گفتمان نسب‌شناسی دودمان سامانی و بویه نقش مهمی داشت.

---

<sup>۱</sup> - آگاهی ایشان در مقدمه هر دو کتاب ترجمه تاریخ و تفسیر طبری تأیید می‌گردد. در این متون ابتکار ترجمه به امیر منصور بن نوح نسبت داده شده و دستاورد مهمی تلقی می‌گردد، که با دقت و نیت بسیار مشخص و در لحظه بسیار خاصی از زمان انجام شده است (طبری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۵-۶).

### ۳-۴- روابط سامانیان و آل‌بویه با دستگاه خلافت

گفت‌مان سیاسی حکومت‌های سامانی و آل‌بویه، متأثر از دانش سیاسی عصر خود بود. /بونصر فارابی با مشخص نمودن قلمروی علم سیاست و خارج نمودن آن از حیطة فلسفه از پایه‌گذاران دانش سیاسی اسلامی محسوب می‌شود. او بر خصلت سیاسی فقه و کلام اسلامی تأکید داشت و دانش سیاسی را متناظر با شرایط فکری و ساختار اجتماعی جامعه اسلامی قرن چهارم هجری می‌دید. چنین دریافتی از مختصات عقل عملی ویژه تمدن اسلامی است، که فارابی با توجه به آرایش نیروها و الزامات دوران خود - همانند حکومت امیران شیعه مذهب بویه بر بغداد و موازنه قوا میان آنان و خلیفه که شرایط مناسبی را برای ظهور دانش‌های متنوع فراهم آورده بود - به تبیین و گزارش آن پرداخت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۷۰-۷۳). با توجه به اهمیت نقش دستگاه خلافت در ساخت گفت‌مان و دانش سیاسی اسلامی، در ادامه روابط سامانیان و آل‌بویه با خلفای عباسی مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

### ۳-۴-۱- منصب امیرالأمراي و آغاز زوال قدرت سیاسی دستگاه خلافت

از زمان خلافت الراضی (۳۲۲-۳۲۹ه.ق) تغییری در ساختار قدرت دستگاه خلافت رخ داد، که احتمالاً زمینه‌ساز آن ضعف خلافت عباسی بود و آغاز آن به دهه‌ها قبل باز می‌گشت؛ یعنی زمانی که خلیفه الواثق به چیرگی سرداران ترک و نایب‌السلطنه شدن ایشان در بغداد تن در داد و در قدم بعدی این سرداران نیرومند، متوکل را بر مسند قدرت نشاندند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۷: ۲۰۱). محمد بن رائق نخستین فردی بود که در دوران خلافت المقتدر به طور رسمی به منصب امیرالأمراي دست یافت. گرچه پیش از او هارون بن غریب و مونس خادم را نیز امیرالأمراء خوانده بودند (سجادی، ۱۳۹۳: ۵۵۴). جرقه نهایی در زمان خلافت الراضی زده شد، که نتیجه نزاع‌های متوالی و دست‌اندازی نیروهای نظامی مدعی امارت و حاکمیت، همانند بریدیان و حمدانیان، بود. مجموع این رویدادها به بحران‌های بی‌سابقه سیاسی و اقتصادی و شورش‌های متوالی در بغداد انجامید (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۶-۲۰ و ۳۲-۳۶)، که در نهایت الراضی را وادار نمود تا با ایجاد منصب امیرالأمراي کارها را به امرای نظامی سپرده و اوضاع را آرام سازد. در این ترکیب، قدرت واقعی خلافت و اداره بغداد و عراق به نقش جدید امیرالأمراء انتقال یافت و تنها قدرت معنوی و تصرف ظاهری در امور دنیوی در دستان خلیفه باقی ماند. امیرالأمراء را سلطان، فرمانروای بغداد و امیرالحضرة می‌خواندند و از دوره امیرالأمراي توزون در ۳۳۱ه.ق نامشان بر سکه‌ها نیز نقر

گردید (سجادی، ۱۳۹۳: ۵۵۴). با ایجاد این منصب، دستگاه وزارت و دیوان‌ها از کار افتاد و بیت‌المال تباه و خلیفه باز یحیی دست امیرالأمراها گردید (همان، ۵۵۵). منصب امیرالأمرای - پس از حدود یک دهه (از ۳۲۴ تا ۳۳۴ ه.ق) و پنج بار دست به دست شدن - با تصرف بغداد و تصدی این مقام به وسیله احمد بن بویه سامان یافت (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۷-۱۶۹). به این ترتیب آل بویه پایه‌گذار بدرفتاری با خلفا نبوده و تنها وارث روش امیرالأمراها گردیدند، که خلیفه را تبدیل به دستگاه اجرایی تعویض قدرت سیاسی نموده بودند (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۲).<sup>۱</sup> گردیزی روایتی از بدرفتاری‌های بهاءالدوله، سومین پسر عضالدوله و جانشین برادرش شرفالدوله، با خلیفه الطایع و در نهایت برکناری او و جانشین نمودن القادر دارد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۴-۲۰۷). این رشته تنها در زمان خلیفه القادر از هم گسست و دستگاه خلافت مجدداً قدرت دنیوی خود را به دست آورد و در زمان جانشین او، القائم، قدرت آل بویه به دست سلاجقه از هم فرو پاشید (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۰۶-۱۰۷).

### ۳-۴-۲- روابط سامانیان با دستگاه خلافت

سامانیان از نخستین خاندان‌های ایرانی بودند که از سوی دستگاه خلافت مشروعیت سیاسی و دینی یافته و همکاری و ارتباط مداوم با طاهریان و عباسیان داشتند. خلفای عباسی بیش از مالیات و خراج به حکومتی در سرحدات شرقی خود نیاز داشتند، که ضمن تابعیت و انقیاد هر چند صوری حافظ قلمرو ایشان باشد. در واقع دستگاه خلافت به منظور محدود نمودن صفاریان، از طریق درگیر ساختن ایشان با قدرتهای منطقه‌ای، تسلط خاندان سامانی را تأیید نمود. به این منظور معتصد، که پس از آشفتگی و شورش‌های دوران خلافت معتمد در ۲۷۹ ه.ق بر تخت خلافت نشست، به دلیل هراس از برنامه‌ها و قدرت براندازی حکام صفاری در ابتدا منشور حکومت ماوراءالنهر را به نام عمرولیث نگاشت، اما او را به رویارویی با سامانیان کشاند. همچنین خلیفه پس از شکست عمرو در نبرد بلخ، منشور امارت این ناحیه و سپس تمام متصرفات عمرولیث را به نام اسماعیل فرستاد. به این ترتیب، حکومت سامانی به طور رسمی از ۲۸۷ ه.ق تأسیس شد (هروی، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۱۰۷). از سوی دیگر، نیاز حکومت‌های تازه تأسیس ایرانی-اسلامی به کسب

<sup>۱</sup> - هرچند بدون شک رفتار نامناسب امرای بویه با خلفای عباسی ریشه در احساسات ملی‌گرایانه حکام این سلسله و اعتقادات شیعی ایشان نیز داشت، برای مثال ابن اثیر برخورد معزالدوله با مستکفی را ناشی از اعتقاد ایشان به مذهب تشیع و عدم پذیرش خلافت عباسیان می‌داند، که باعث می‌شد انگیزه‌های مذهبی برای اطاعت از ایشان نداشته باشند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۸-۱۶۹).



مشروعیت سیاسی و مذهبی در بستر سیاسی و اجتماعی ایشان را در پیوند با دستگاه خلافت قرار می‌داد. از اینرو سامانیان، به ویژه در دوران تأسیس سلسله و اقتداریابی، با دریافت منشور حکومت از خلفا و ارسال فتح‌نامه‌ها به دربار بغداد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۰) حاکمیت خود را در ارتباط با دستگاه خلافت تعریف می‌نمودند. حتی در دورهٔ امارت نصر بن احمد (نصر دوم) و اوج فرقه‌گرایی ارسال سر ماکان بن کاکاکی به بغداد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۹۲) - که احتمالاً به منظور جلب نظر خلیفه و تلطیف چهرهٔ سامانیان انجام شد - نشان‌دهندهٔ اهمیتی است که امیر سامانی برای این رشته ارتباطات قائل بود. بنابراین به طور کلی، آل سامان گرچه از لحاظ فرهنگی و ادبی حافظ میراث ایرانی شناخته می‌شوند، اما از لحاظ سیاسی و مذهبی اغلب هواداران وفادار به دستگاه خلافت باقی ماندند (Madelung, Jan 1969: 84).

در این ساختار ایدئولوژیک، نفوذ اسماعیلیه در دربار نصر بن احمد همچون آفتی برای مشروعیت سیاسی و دینی دستگاه سامانی محسوب می‌گردید و در نتیجه به طور قاطع از جانب نوح بن نصر سرکوب شد. اما تحت تأثیر تسلط آل بویه بر بغداد، به تدریج نشانه‌های تنزل رابطهٔ دستگاه سامانی و خلفای بغداد آشکار گردید. از سوی دیگر، امرای سامانی همزمان با اوضاع آشفتهٔ سیاست خارجی در کشمکش‌های داخلی، نظیر سقوط بخارا در دوران نوح بن نصر و دوران پرتلاطم عبدالملک بن نوح، گرفتار شدند. به نظر نگارندگان حکومت سامانی از زمان امارت منصور بن نوح، احتمالاً به منظور ایجاد پایگاه قدرت اجتماعی در مقابل دستگاه خلفای مغلوب، چهرهٔ فرهنگی و بیشتر ایرانی-اسلامی به خود گرفت. جلوهٔ این رویداد را می‌توان در احیای تاریخنگاری ایرانی<sup>۱</sup> و وارد نمودن تبار اشکانی دودمان سامانی در متن تاریخ بلعمی مشاهده نمود.<sup>۲</sup> اما این تغییر هم تأثیری در بهبود وضعیت رو به وخامت ایشان نداشت. به این ترتیب، تضعیف جدی و قطعی رابطهٔ دربار سامانی و دستگاه خلافت نه در پی گرایش‌های اسماعیلی امیر و درباریان سامانی بلکه در نتیجهٔ تسلط آل بویه بر بغداد رخ داد. این رویداد در قالب یکی از عظیم‌ترین تحولات سیاسی-نظامی جهان اسلام در قرن چهارم هجری رابطهٔ میان سامانیان و خلفا را سست و متزلزل ساخت، که نمود عملی آن به رسمیت نشناختن خلیفهٔ دست‌نشاندهٔ خاندان بویه و عدم ذکر نام او در خطبه و سکه‌ها بود. این در حالی است که برخلاف آل بویه - با مذهبی متفاوت از دستگاه خلافت

<sup>۱</sup> - در فصل چهارم به مسألهٔ تاریخنگاری ایرانی پرداخته خواهد شد.

<sup>۲</sup> - هرچند اندیشمندانی نظیر دنیل، این جریان را در راستای سیاست زدودن اندیشه‌های الحاد و بددینی قرمطیان و اسماعیلیان قدرت یافته در بدنهٔ دربار در دورهٔ منصور بن نوح تفسیر می‌نمایند (Daniel, 1995; 1990).

و بی‌توجه به وجاهت سیاسی و مذهبی خلفا - سامانیان با دربار بغداد اشتراک مذهبی (حنفی) داشتند و احتمالاً به غیر از زمان نصر بن احمد (نصر دوم) خود را دوستدار و تابع خلفا نشان داده و در پی محدود نمودن آن نبودند (هروی، ۱۳۸۸: ۹۷ و ۱۰۰). به رسمیت نشناختن خلیفه در زمان اقتدار بویه در بغداد از نفوذ و حیثیت سیاسی و اجتماعی حکومت سامانی نمی‌کاست، زیرا گاه مورخان ایرانی امرای سامانی را با لقب خاص خلیفه، یعنی امیرالمؤمنین، می‌خواندند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۸۸).

### ۳-۴-۲-۱- تاریخ روابط سامانیان و دستگاه خلافت

بر اساس طبقه‌بندی هروی، رابطه سامانیان و دستگاه خلافت در دوران امارت احمد بن اسماعیل و خلافت المکتفی تحت تأثیر آشفتگی دربار احمد و درگیری بغداد با قرامطیان و مدعیان نواحی غربی خلافت بود. از سال ۳۰۱ ه.ق با روی کار آمدن نصر بن احمد، دوره‌ای جدید از روابط سامانیان و دربار بغداد آغاز شد. حکومت نصر معاصر با ۴ خلیفه عباسی - المقتدر، القاهر، الرازی و المتقی - و همزمان با شکلگیری خلافت فاطمی در آفریقا و امویان اندلس بود. همچنین انقلابات و تحرکات اسماعیلی در قلمرو حکومت سامانیان بر امارت نصر تأثیرگذار گردید. در این زمان، ضعف دستگاه خلافت امری آشکار بود و تنها امور دینی تحت نظر خلیفه اداره می‌گردید؛ در حالیکه اقتدار سیاسی و نظامی از آن امیران نظامی (امیرالامراها) بود (هروی، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۰۹). جانبداری مقتدر از امارت نصر توانست به اغتشاشات دربار سامانی بعد از مرگ احمد بن اسماعیل خاتمه دهد (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۸۶). همچنین تأیید امارت او توسط سه خلیفه بعدی موجب تداوم حاکمیت سامانیان در شرق ایران گردید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۳-۱۹۷). این در حالی بود که متقی با آگاهی از گرایش‌های اسماعیلی دربار نصر و احتمالاً خود او ناخرسند بود، اما در منابع تاریخی هیچ گزارشی از عکس‌العمل این خلیفه در برابر رویدادهای دستگاه سامانی وجود ندارد (هروی، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۳). انعکاس اخبار روابط دربار بغداد و نصر دوم تنها در تاریخ گردیزی و غیبت این اطلاعات از دیگر منابع تاریخی همزمان، نشان دهنده سردی روابط ایشان در این برهه از تاریخ حاکمیت سامانی است. همچنین در برخی مسکوکات به دست آمده از دوره امارت نصر بن احمد، نام مقتدر نیامده است، همانند سکه‌های مربوط به سال‌های ۳۱۶ ه.ق و ۳۲۰ ه.ق (همو، ۱۱۲ و ۲۵۳).

سومین مرحله روابط سامانیان و عباسیان از دوران امارت نوح بن نصر (نوح دوم)، همزمان با خلافت المستکفی، تا پایان خلافت الطایع، یعنی از سال ۳۳۱ تا ۳۸۱ ه.ق، را در بر می‌گیرد. در این دوره، اقدامات آغازین نوح در بازسازی روابط با دربار بغداد به دنبال تسلط آل‌بویه بر دستگاه خلافت بی‌ثمر ماند. به این ترتیب زمانی که خلافت تحت امر امرای شیعه بویه قرار گرفت و حتی از مشروعیت دینی متزلزلی برخوردار بود، امرای سامانی نام خلفای دست‌نشانده عباسی را از سکه و خطبه خود برانداختند، از جمله مسکوکات دوران حکومت نوح دوم (۳۳۱-۳۴۳ ه.ق) که از سال ۳۳۶ تا ۳۴۱ ه.ق تنها به نام المستکفی (معزول به سال ۳۳۵ ه.ق) ضرب شدند. حتی ابوعلی چغانی نیز در شورش خود علیه سامانیان به نام همین خلیفه سکه ضرب کرد. در دوره عبدالملک اول (۳۴۳-۳۵۰ ه.ق) تا سال ۳۴۵ ه.ق، این روند ادامه یافت و پس از آن نام المطیع بر سکه‌ها آمد. نام این خلیفه، با وجود عزل در سال ۳۶۳ ه.ق، همچنان در زمان منصور اول (۳۵۰-۳۶۵ ه.ق) و آغاز حکومت نوح سوم (۳۶۵-۳۷۸ ه.ق) در خطبه‌ها و بر روی سکه‌ها باقی ماند. سپس از سال ۳۶۸ ه.ق نام الطایع (معزول به سال ۳۸۱ ه.ق) تا پایان روزگار نوح سوم بر سکه‌ها ضرب شد و منصور دوم (۳۸۷-۳۸۹ ه.ق) و عبدالملک دوم (۳۸۹ ه.ق) همچنان به نام این خلیفه سکه زدند. در این شرایط سامانیان در امور داخلی نیز با مشکلات جدی مواجه شدند، از جمله قدرت‌یابی عنصر ترک، رشد ناموزون قدرت سیاسی در ارکان نظامی حکومت، اعطای پناهندگی و دادن منشور حکومت مناطق همانند خراسان به مخالفان و شورشیان دستگاه سامانی از سوی دربار بغداد (هروی، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۷).

مرحله چهارم روابط سامانیان و خلفای عباسی از زمان خلافت قادر (۳۸۱ ه.ق) تا پایان کار سامانیان بود. در این دوره، از سویی درگیری سامانیان در مشکلات داخلی و دفع هجوم اقوام ترک<sup>۱</sup> و از سوی دیگر ضعف و فروپاشی دربار بغداد فرصتی برای پرداختن به یکدیگر باقی نمی‌گذاشت (همو، ۱۱۶-۱۱۷). به این ترتیب روابط تضعیف شده سامانیان با دستگاه خلافت، که از زمان تصرف بغداد توسط آل‌بویه در ۳۳۴ ه.ق آغاز شد، هرگز بهبود نیافت. این وضعیت نتایجی به دنبال داشت، همانند به رسمیت نشناختن قادر و عدم ارسال سربازان ترک برای عباسیان (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۰). در نهایت، درگیری با دستگاه خلافت و نفوذ ممالیک ترک موجب بحران در حکومت سامانی گردید.

۱- اما به عقیده اسکات میثمی، در اواخر حکومت سامانی روابط با ترکان بیابان‌نشین بهبود یافت (اسکات میثمی، ۱۳۹۳: ۳۹)، زیرا گروه کثیری از ایشان، به ویژه با تلاش‌های وعاظ حنفی، به اسلام گرویده بودند (Treadwell, 1991: 233-234).

### ۳-۴-۳- روابط آل بویه و دستگاه خلافت عباسی

خاندان بویه در دوره تجزیة امپراطوری عباسی، که از حدود ۳۱۴ ه.ق آغاز شده بود، در غرب ایران و بغداد به قدرت رسیدند (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۸-۶۷). اهمیت قدرت مشروعیت بخش دستگاه خلافت برای آل بویه از همان آغاز کار ایشان و در درگیری های نظامی علی بن بویه آشکار می شود. بر پایه روایت مسکویه، علی بن بویه ابتدا توسط مرداویج به حاکمیت کرج ابودلف رسید. سپس زمانی که مرداویج شهرت زیاد پسر بویه را تحمل نکرد و تلاش نمود او را معزول نماید، علی بن بویه به سوی اصفهان حرکت کرد. او در نامه ای به *ابوالفتح مظفر بن یاقوت*، حاکم عباسی اصفهان، خود را تابع عباسی ها و جویای کسب حمایت او معرفی نمود. جواب منفی و ایستادگی یاقوت موجب شد تا نیروهای دیلمی به زور وارد اصفهان شوند. در ادامه رویدادها، علی بن بویه به هنگام فرار از مقابل سپاهیان مرداویج و حرکت به سوی کرمان بار دیگر پیامی برای یاقوت در فارس فرستاد، تا او را در سپاهش بپذیرد و یا اینکه به او اجازه حرکت به سوی بغداد دهد. اما بار دیگر درخواست علی بن بویه از جانب سردار عباسی رد شد. بنابراین، علی نامه ای به مجری مالیات عباسی در بصره نوشت و او را از تابعیت خود مطمئن ساخت و درخواست نمود تا پیامی به وزیر *الخصیبی برساند*، با این مضمون که یا به او اجازه ورود به بغداد داده شود و یا یاقوت را وادار کنند تا الحاق او را در شیراز بپذیرد. همچنین پس از فتح شیراز، علی بن بویه با هدف کسب تأیید رسمی خلیفه الراضی نامه ای به وزیر جدید *ابن مقله نگاشت*. در این پیام او قول پرداخت مبلغی به طور سالانه را می داد و وفاداری شخصی و حمایتش از وزیر و پسرش *ابوالحسن* را تضمین می نمود، که نتیجه آن ارسال منشور و لوا به نام علی برای حکومت شیراز در سال ۳۲۲ ه.ق بود. هدف از ذکر مجموع این رویدادها، نشان دادن اهمیت دریافت تأیید رسمی خلافت و کسب وجهت سیاسی-مذهبی در بافت سیاسی و اجتماعی دوران حکومت آل بویه بود. ضرورتی که باعث می شد علی بن بویه با تلاش برای شرکت در سپاه عباسی و یا حتی طی مسافت طولانی و حضور در بغداد آن را به دست آورد. اما به واقع این سردار بویه هیچ حس وفاداری به دستگاه خلافت عباسی نداشت. نماینده وزیر خلیفه برای دریافت پول وعده داده شده توسط علی بن بویه در شیراز ماند، اما در همانجا بدون دریافت یک درهم درگذشت. با عهد شکنی علی، ابن مقله بار دیگر یاقوت را به کارزاری علیه امیر بویه تشویق کرد، اما نتیجه آن صلح خفت بار برای نماینده دستگاه خلافت و تأیید حاکمیت علی بدون پرداخت دیناری بود (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۹۴-۴۰۳).

رابطه آل بویه و دربار بغداد، به ویژه در اوج اقتدار حکومت بویه (زمان رکن الدوله و عضدالدوله)، به آوردن نام خلیفه در خطبه و سکه محدود می‌گردید. در واقع، قدرت آل بویه تا بدانجا رسید که با اجازه ایشان خطبه نماز جمعه به نام خلیفه خوانده و نام او بر سکه‌ها ضرب می‌شد (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). با اینکه امرای بویه شیعه و یا متمایل به این مذهب بودند، اما در هنگام تصرف بغداد خلافت را به خاندان علوی بازنگرداندند. علت این امر را ابن اثیر اینگونه روایت می‌کند: «زمانی که معزالدوله بر دستگاه خلافت استیلاء یافت در اندیشه جانشینی فردی علوی - به روایتی ابو الحسن محمد پسر یحیی بن زید و یا به روایت دیگر المعز الدین / فاطمی - بود. اما ابو جعفر صیمری، که بعدها به وزارت او رسید، با این استدلال که در این صورت زبردستان فرمانبردار و تابع او خواهند بود و حتی به اشاره خلیفه تو را گردن خواهند زد، معزالدوله را از تصمیم خود منصرف نمود» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۹-۱۷۰). اما به عقیده کرمر، یکی از دلایل حفظ خلافت سنی توسط آل بویه جلب نظر اکثریت جمعیت سنی جهان اسلام، به ویژه در بغداد و سرداران ترک سنی مذهب، بود. از اینرو ایشان با گرفتن تأیید رسمی حکومت از دربار بغداد، از وجهه خلافت برای مشروعیت بخشی به قدرت خود استفاده نموده و خود را محافظان خلیفه وانمود می‌کردند (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۵-۷۶). همچنین از دیدگاه مورگان، خلافت تحت کنترل آل بویه بهتر از نبود آن و یا پس از ۳۵۸هـ.ق بهتر از حکومتی از نوع خلافت فاطمی مصر بود (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). به نظر می‌رسد، خاندان بویه با حفظ خردمندانه صورت تثبیت شده ساخت سیاسی عصر خود؛ یعنی دستگاه خلافت سنی مذهب عباسی و تسلط بر آن در قالب منصب امیرالأمراء، منافع خود و تغییرات تدریجی را دنبال می‌نمودند، از جمله نشان دادن برتری و قدرت خود به سامانیان با تصرف بغداد. شاهد این مدعا، دستور احمد معزالدوله برای به زیر کشیدن خلیفه مستکفی در برابر نماینده امیر سامانی و کشانکشان بردن او تا کاخ امیر بویه است (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۸). در این رویارویی سیاسی نوح بن نصر سامانی حتی با وجود دریافت منشور از خلیفه مطیع، خلیفه منصوب آل بویه، همچنان خواندن خطبه و ضرب سکه را به نام مستکفی ادامه داد. این مسأله باعث شد زمانی که نام مطیع پس از قیام ابوعلی چغانی در سال ۳۴۳هـ.ق (بعد از حدود یک دهه) در خطبه خراسان آمد، خلیفه این خبر را به تمامی بلاد اعلام نماید (هروی، ۱۳۸۸: ۳۵۱-۳۵۰).

یکی از مهمترین رویدادهای دوران حکومت آل بویه در ارتباط با دستگاه خلافت، برنامه عضدالدوله برای دریافت منشور، تاج، دو پرچم و لقب تاج‌المله از خلیفه الطائع در مراسم باشکوهی

بود (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۷۱). در واقع عضدالدوله در این اقدام نمادین نه تنها خود را جانشین به حق شاهان ایران باستان معرفی می نمود، بلکه نزد اکثریت سنیان جامعه و سپاه از مشروعیت سیاسی و مذهبی برخوردار می گردید. همچنین عضدالدوله امتیازهایی داشت که پیش از او فرمانروایان غیر دینی از آنها برخوردار نبودند، همانند آمدن نام او پس از خلیفه در خطبه و نواختن طبل قبل از نمازهای یومیه بر در امارتش (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۴۶۷). به قول مسکویه، حتی عضدالدوله از طریق پیوند ازدواج دخترش با طایع در پی انتقال خلافت به آل بویه بود (همو، ۴۸۸). اما این نقشه با شکست مواجه شد. در نتیجه عضدالدوله در بازگشت از همدان به بغداد به سال ۳۷۰ ه.ق به منظور تحقیر خلیفه و نشان دادن جایگاه برتر خود، به عنوان وارث دستگاه سیاسی ایران باستان، به خلیفه اعلام کرد به استقبال شاهی بشتابد که از نسل شاهان قدیم است و راه خسروان بزرگ را می پیماید (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۷۲). هر چند، در یک نگاه کلی به اقدامات عضدالدوله اینگونه به نظر می رسد که او همزیستی خلافت و پادشاهی را راه حلی برای مسائل دینی و سیاسی عصر می دانست. تصور عضدالدوله از اینکه مأمور خدا برای حل و فصل چنین مسائلی است، در نامه های اداری اش قبل از سفرهای جنگی انعکاس می یابد. به واقع او در اندیشه تقسیم قدرت میان خلافت و پادشاهی و تحدید قلمرو هر یک از آنها در بستر همزیستی ای سلامت آمیز بود. بنابراین عضدالدوله جایگاه معنوی خلیفه را هرگز زیر سوال نبرد، از جمله برخلاف ترکان در بغداد مسجد نساخت و آن را امتیاز ویژه و مسئولیت شخصی خلیفه قلمداد نمود (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۳۹-۲۴۰ و ۲۴۵). همچنین عضدالدوله با بهره برداری از مفاهیم موجود در بافت فرهنگی ایران و با هدف تثبیت جایگاه برتر، اثبات حقانیت و اعلام پیگری شیوه کشورداری یکپارچه ساسانیان معانی مورد نظر خود در ارتباط با تبار دودمان بویه را از طریق دانش تاریخنگاری (التاجی) به بستر اجتماعی و سیاسی منتقل نمود.

### ۳-۴-۴- سیاست مذهبی آل بویه در دوران تسلط بر دستگاه خلافت

آل بویه در اوج اقتدار خود سیاست تسامح مذهبی را دنبال می نمودند، از جمله به کار گرفتن نصرانی ها در کارهای اداری، در نظر گرفتن کیفر سخت برای مسلمانانی که در سال ۳۶۹ ه.ق در شیراز خانه زرتشتیان را غارت کردند و بازگذاشتن دست شیعیان به ویژه در قم و تبدیل آن به مرکز کلام شیعه. اما در مجموع اقداماتی نظیر ساخت مقبره بر مرقد امام علی (ع) و بقعه بر مرقد حسین بن علی (ع)، کشف کتیبه ای از عضدالدوله در تخت جمشید - که نام دوازده امام شیعه به همراه سلام های معمول به ایشان بر آن حک شده است - و تدفین او در مجاورت مرقد امام علی

(ع) در نجف از تعلق خاندان بویه (به ویژه عضدالدوله) به مذهب شیعه امامی خبر می‌دهد (ندیم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲: ۱۲۸-۱۲۹). همچنین روایتی در کتاب تجارب‌الأمم نشان‌دهنده اهمیت پایبندی به آئین‌های شیعی در گفتمان سیاسی آل‌بویه است. در این ارتباط مسکویه چنین می‌نویسد: «بختیار در این هنگام در کوفه، به زیارت غری [قبر علی (ع) در نجف] تظاهر می‌کرد ولی به شکار می‌پرداخت.» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۶: ۳۶۵). در عین حال با وجود شواهدی دال بر تمایل آل‌بویه به مذهب تشیع در دوره‌هایی، همانند زمان حکومت عضدالدوله بختیار بر بغداد و وزیر او ابوالفضل شیرازی، اوضاع شیعیان چندان خوب نبود، از جمله در این ارتباط مسکویه اینگونه روایت می‌کند: «در میان پرده‌داران مردی بد اخلاق پست به نام «صافی»، که تعصب سنی‌گری داشت، محله کرخ را که پایگاه شیعیان و بازرگانان بسیار بود به آتش کشید. این آتش‌سوزی گسترش یافت و آنقدر کالاها را سوزانید که زیان مردم از آن، بیش از خرابکاری سفیهان توده بود. ابو احمد موسوی، حسین بن موسی که «نقیب طالبیان» می‌بود و با وزیر ابوالفضل درباره آنچه بر سر شیعیان آورده بودند گفتگو کرد، که به درستی انجامید، وزیر بر آشتی و او را از نقیبی بر کنار کرد و ابو محمد پسر ناصر، حسن بن احمد علوی را به جای او گمارد» (همو، ۳۷۱). همچنین مسکویه در تجارب‌الأمم در ارتباط با شرکت شیعیان در دسته‌بندی‌های سیاسی این دوره چنین گزارش می‌کند: «چون عامه که به سنیان معروفند به پشتیبانی از سبکتکین گروه‌بندی شدند، شیعیان نیز همدست شده، دو گروه رو در رو گشتند، چون شمار شیعیان کمتر بود، در خانه‌های «کرخ» در کرانه باختری متحصن شدند. جنگ ادامه یافت، خونها بریخت، به ناموسها دست درازی شد، «کرخ» برای بار دوم به آتش کشیده شد. این آتش‌سوزی «کرخ» از آتش‌سوزی نخستین در روزگار وزارت ابوالفضل، سخت‌تر بود، بازرگانان بینوا شدند، عیاران به نام نگهبانی که بازرگانان بدان نیاز داشتند، بر دارایی، کالاها، خانه و خانواده ایشان چیره شدند. هر گروه از ایشان که نگهبانی جایی را به دست می‌گرفت، بر گروه نگهبان جای دیگر یورش می‌برد. نظم شهر بر هم خورد، نیروی حکومت زبون گشت. تعصب مذهبی آن دو گروه به صورت تعصب سیاسی آشکار شد، زیرا شیعیان طرفدار بختیار و دیلمیان بودند و سنیان به پشتیبانی سبکتکین و ترکان برخاستند. بختیار بر اقطاعهای ترکان دست انداخت، پس انداز بختکین آزاد رویه را در جندی‌شاپور بگرفت. ترکان شورشی بیرون اهواز گرد آمده برخی به نزد سبکتکین رفته برخی را بختیار بسوی خود بازگردانید.» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۶: ۳۹۱-۳۹۲). در یک نگاه کلی دربار آل‌بویه سخت‌گیری‌هایی نسبت به شیعیان داشت، همانند وادار کردن ایشان به شرکت در مراسم نماز جمعه و مشارکت در نگهداری مسجد جامع در زمان رکن‌الدوله (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۴۸-۲۴۹).

همچنین عضالدوله در دو دستگی شیعه و سنی در بغداد تلاش کرد اکثریت سنی را با خود همراه کند (کرمر، ۱۳۷۵: پاورقی ۳۷۹). به علاوه بیشتر عوامل و دست‌نشانندگان امرای بویه شیعه مذهب نبودند (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳).

### ۳-۴-۵- امارت استیلاء

در نخستین سال‌های تأسیس حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی، خلیفه تنها این حکومت‌ها را وسیله‌ای برای اداره اراضی دوردست شرق می‌دید و از ایشان، با قدرتی که جهت مشروعیت بخشی و تأیید داشت، به عنوان اهرم فشار بر یکدیگر استفاده می‌نمود. همچنین زمانی که لبه شمشیر این حکومت‌ها تا گردنش می‌رسید، مثل دوران تسلط آل بویه و سلجوقی، تنها به حفظ قدرت مذهبی قناعت می‌نمود. از سوی دیگر، از اواخر قرن سوم هجری برخی از دودمان‌های ایرانی در اندیشه به دست آوردن نیروی کنترل بزرگترین قدرت آن زمان، یعنی دستگاه خلافت، بودند. آل بویه این آرزو را محقق ساخت و با دستیابی به بالاترین حد قدرت زمان خود اداره عملی دستگاه خلافت و بغداد را به دست گرفت. در دانش سیاسی اسلام این حاکمیت‌های ایرانی-اسلامی در قالب امارت استیلاء طبقه‌بندی شده و اعتبار می‌یافتند، به ویژه معزالدوله با تصرف بغداد و عضالدوله با دریافت منشور، تاج و دو علم از دست خلیفه امارت استیلاء را در شکل قطعی خود تحقق بخشیدند.

جامعه اسلامی از حدود قرن سوم هجری سلطه و اقتداری که به دلیل ترس از عواقب اهمال در نظم سیاسی و وقوع آشوب به آن گرفتار شده بود را در مفهوم امارت استیلاء توجیه نظری نمود، از جمله با وجود سلطان (خوب یا بد) دین و مردمان راست می‌گردند و یا اینکه سلطان مساوی و یا عین زمان است که وجود آن ملازم حفظ دین می‌باشد. جالب اینکه *ماوردی* (۳۶۴-۴۵۰ه.ق)، فقیه اهل سنت در دوره آل بویه و اوایل حکومت سلاجقه، در این زمینه به سخن *اردشیر بابکان* در مورد اهمیت ملازمه دین و سلطنت اشاره می‌کند. این مسأله می‌تواند نشان‌دهنده رواج الگوهای باستانگرایی در میان نویسندگان این دوره به منظور همراه نمودن اندیشه عوام و خواص باشد. حتی *طرطوشی* (۴۵۱-۵۲۰ه.ق) در سخنی، که عناصر مشابهی با اندیشه ضرورت وجود شاه برای حفظ نظم طبیعت در ایران باستان دارد، اعلام می‌دارد: هرگاه سلطان از زمین برداشته شود، برای خداوند حاجتی در (توجه به) اهل زمین نخواهد بود. *ابوالحسن آمدی* (۵۵۱-۶۳۱ه.ق)، از اصحاب طریقه «المتأخرین» در علم کلام و پیونددهنده فلسفه با کلام،



نیز به خوبی وضعیت قدرت در دوره میانه را تشریح می‌کند: شمشیر و نیزه کاری می‌کنند که برهان و استدلال قادر به انجام آن نیست (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۱-۲۰۷).

در فقه سیاسی اسلام، اهمیت حفظ وحدت اجتماع موجب می‌شود تأکیدی بر عدل امام نشود. در نتیجه کفایت و شوکت او در دفاع از دارالاسلام در برابر تهدید خارجی، جلوگیری از بروز فتنه و جنگ داخلی و به طور کلی حفظ استقرار و وحدت اجتماعی و سیاسی محوریت می‌یابد. در این ساختار تمام افعال و اجتهادهای سیاسی حاکم مشروع تلقی خواهد شد، زیرا تحقق جماعت، حتی به زور و استیلاء به سیف، شرط سلطه و امارت بر مردم می‌باشد (انصاری قمی، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰: ۳۳ و ۳۴). حتی دانشمندانی همانند *غزالی* (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق) شرط عدالت را در صورت تعارض با اصل سلطنت ساقط نمودند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۰۹). از سوی دیگر به تدریج در بستر اندیشه سیاسی قرون نخستین و میانه، یکی از موانع مهم ایجاد حاکمیت غیر قریشی با زوال این عصبیت و پذیرش پراکندگی کانون‌های قدرت، که بر اساس قهر و زور روی کار می‌آمدند، برطرف شد. به این ترتیب، اندیشمندان با تکیه بر این قاعده که امر شرعی نمی‌تواند مخالف امر وجودی تعدد قدرت باشد، به حاکمیت غیر قریش و کثرت آن در جامعه اسلامی حکم دادند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۹). همچنین در قالب نقش مکمل قدرت و دانش، رابطه حاکم و علما در مرکز اندیشه سیاسی این دوره قرار داشت و شرط ضروری جامعه اسلامی بود (همو، ۲۱۷)، زیرا زمانی که جماعت - مفهوم مورد اشاره پیامبر به عنوان تنها مرجع اداره جامعه بعد از ایشان - در اندیشه سنی به پیگیری سنت پیامبر و صحابه تعبیر شد، نقش علما به عنوان دانایان سنت برجسته گردید. پس علما به عنوان نمایندگان جماعت و انعکاس دهنده اجماع امت شناخته شدند. در واقع، نزاع بر سر تولیت شریعت میان دستگاه خلافت و علما به این باور انجامید که فقها تمثل جماعت‌اند (انصاری قمی، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰: ۹ و ۱۸). به این ترتیب، فقه سیاسی اسلام در گفتگوی نص و تاریخ شکل گرفت و جنبه تاریخی یافت. همین عالمان دینی بحث خلافت، که یک تجربه تاریخی و از این منظر امری غیر قدسی است، و مشروعیت آن را وارد حوزه دینداری کرده و مخالفان را اهل بدعت خواندند (همان، ۱۴-۱۵). در این ساختار، سلطنت اسلامی نیز بر بنیاد شریعت و اجرای احکام اسلامی استوار بود. سلطان برای اجتناب از نتایج دینی و سیاسی بدعت از مداخله در قانون‌گذاری اجتناب می‌نمود و تنها موظف به فراهم آوردن بستر مناسب برای اجرای این احکام بود (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۱۸).

### ۳-۵- نقش فرقه اسماعیلیه در ساخت فکری دربار سامانی

بازسازی رقابت‌های دودمانی در قالب گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی یک دوره، منوط به شناخت نحله‌های فکری و مشرب‌های سیاسی متأثر و در عین حال تأثیرگذار بر این گفتمان‌ها است. از اینرو با توجه به مصادف شدن اوج نفوذ و گسترش مذهب اسماعیلیه در شرق ایران با دو نقطه عطف فرهنگی عصر سامانی، یعنی امارت نصر بن احمد و منصور بن نوح، تاریخ نفوذ و فعالیت‌های سیاسی-عقیدتی این فرقه در بستر اجتماعی و سیاسی حکومت آل سامان بررسی خواهد شد.

حکومت سامانیان، همزمان با رونق تبلیغات مذهب اسماعیلی در غرب ایران و نواحی عراق، شام و شمال آفریقا تشکیل شد. اگر چه تا قبل از این تاریخ نیز عقاید خوارج و شیعه زیدیه به دلیل زمینه‌های مساعد در ایران رشد و بسط یافته بود. اسماعیلیه در اصل شاخه‌ای از طریقه باطنیه است. این طریقه از انشعابات دینی قرن ۳ ه.ق بود، که از ناحیه عراق کنونی نشأت گرفت و به سرعت در شام و شمال عراق و مناطق مختلف ایران گسترش یافت. باطنیان به دو شاخه اصلی: ۱. قرمطیان در منطقه عراق و جنوب آن، و ۲. اسماعیلیه در شام و سپس در شمال آفریقا (اسماعیلیان فاطمی) تقسیم شدند. در آستانه قرن چهارم هجری خلافت فاطمی در مصر در کنار حکومت اموی اندلس و عباسی بغداد به یکی از سه قطب قدرت قلمرو اسلامی بدل گردید. فاطمیان بیشترین تلاش خود را برای گسترش عقاید اسماعیلیه در شرق، به منظور تحت فشار قرار دادن خلافت عباسی از دو سو، به کار گرفتند (شعبانی، ۱۳۷۸: ۱۸۶). به این ترتیب ایران یکی از سرزمین‌های هدف دعات اسماعیلی فاطمی بود، به خصوص سرزمین خراسان که در آن اقبال بلندی یافتند (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۱۳). برخی شروع این دعوت را از ری توسط فردی به نام *خلف بن احمد کاشانی* در ۲۶۰ ه.ق می‌دانند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۳).<sup>۱</sup> اما *مادلونگ* آغاز تاریخ سنتی فعالیت این فرقه در مشرق را با حضور *عبد... الخادم* در خراسان در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری تعیین می‌کند (Madelung, 1988: 93). نگارش رسالاتی در رد نهضت باطنیان قرمطی، همچون رساله *فضل بن شاذان* (متوفی ۲۶۰ ه.ق)، از فقها و متکلمان معروف

۱ - به طور کلی حضور پرتعداد شیعیان در ری و موقعیت جغرافیایی آن؛ قرار گرفتن در مرکز اکثر راه‌های تجاری و ارتباطی فلات ایران، این منطقه را برای مدت طولانی به یکی از پایگاه‌های دعوت اسماعیلی در ایران و جبال تبدیل نمود (ایزدی، ۱۳۸۵: ۱۸).

امامیه نیشابور، نیز تأیید کننده این نظر و گواهی بر رونق دعوت اسماعیلیه در منطقه خراسان پیش از این تاریخ است (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۹۵).

موفقیت اسماعیلیه در شرق ایران و در این برهه زمانی ناشی از تسامح مذهبی سامانیان بود، که با وجود اعتقاد به مذهب حنفی به فعالیت مذاهب دیگر، همانند تشیع و اسماعیلیه، میدان می دادند.<sup>۱</sup> البته اقبال شیعه در این منطقه به تاریخی پیش از حکومت سامانیان باز می گردد، از جمله به نقل از بیهقی در زمان امارت عبدال.. بن طاهر (۲۱۵-۵۲۳۰ ه.ق) در نیشابور به نام یکی از علویان، یعنی ابوالحسین محمد بن احمد، خطبه خوانده شد و عبدال.. دختر برادرش را به ازدواج او درآورد. در دوره حاکمیت نصر بن احمد (نصر اول) نیز نیشابوریان با نواده ابوالحسین بیعت کرده و او را به عنوان خلیفه خود برگزیدند. امیر سامانی این علوی را به بخارا خواند و بعد از مدتی او را با خلعت و حق مستمری مرخص کرد. بنابراین نواده ابوالحسین اولین علوی بود که از خزانه حکومت مستمری دریافت کرد. با آغاز قرن چهارم هجری وسایل تبلیغ شیعه با تأسیس سلسله فاطمی مصر تقویت گردید (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۱۹؛ فروزانی، ۱۳۸۸: ۸۶). همچنین داعیان اسماعیلی از همان ابتدای فعالیت خود در ایران بر موفقیت تبلیغشان در نواحی شیعه نشین و بهره برداری از اعتقادات شیعی حساب نمودند، از جمله عبدال.. بن میمون قنّاح، بنیان گذار اسماعیلیه، کُخف را به دلیل حضور شیعیان بسیار در ری و اطراف آن، همانند آبه و قم (نظام الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۷-۲۸۴)، و احتمال زیاد اجابت دعوت اسماعیلیه از جانب ایشان به این نواحی گسیل داشت (کرمر، ۱۳۷۵: ۱۱۳).

### ۳-۵-۱- اسماعیلیان دربار سامانی

در این بخش به منظور نشان دادن مقام بلند و میزان نفوذ درباریان اسماعیلی در دستگاه سامانی؛ به عنوان فضای گفتمانی شکل دهنده به گفتمان سیاسی و نسب شناسی سامانیان، ضمن معرفی برخی از ایشان، نگاهی اجمالی به فعالیت های داعیان اسماعیلی در قلمرو سامانی خواهیم داشت.

فائق بن عبدال.. الرومی، الفائق الخاصه - این کنیه او در متن تاریخ نامه طبری است (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲) - فائق از جانب نوح بن نصر سامانی به محافظت از منصور بن نوح گماشته شد

<sup>۱</sup> - شاهد آن ترجمه آثار تبلیغی اسماعیلی و سایر فرقه ها در کنار ترجمه اصول عقاید حنفی، سواد/الأعظم، در زمان نوح بن منصور است (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۳).

و او را در ۳۵۰ ه.ق بر تخت نشاند (Treadwell, 1991: 316-317). *ابوالطیب المثنعبی*: ندیم نصر بن احمد و رئیس سفارت در طول حکومت نصر، که بعد از مرگ جیهانی در سال آخر حکومت نصر به وزارت رسید. او در زمان رسوایی اسماعیلیه در دربار نصر وزیر بود. *بلخی* از مثنعبی به عنوان یک قرمطی یاد می‌کند، که در نهایت به مخالفت با دین رسمی و زندیق بودن نیز متهم شد. *ابوالعلی جیهانی*: *پسر ابوعبدا.. محمد بن احمد* که وزارت را در ۳۳۰ ه.ق از *ابوالفضل بلعمی* گرفت. در دوره امارت نصر بن احمد، تسامح دستگاه سامانی به حدی رسید که *ابوعلی جیهانی* در دوران وزارت خود از *احمد بن زکریا کبیال*، داعی اسماعیلی که مدعی داشتن قرآن به زبان فارسی بود، با دادن توصیه‌نامه‌هایی برای امراء و وزیران دیگر و کمک‌های مالی حمایت نمود (هروی، ۱۳۸۸: ۲۹۰).<sup>۱</sup>

*ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی*: از شخصیت‌های سیاسی مؤثر در تاریخ سامانیان که با انتساب به اسپهبدان، یکی از هفت خاندان برتر دوران ساسانی، از پایگاه اجتماعی مستحکمی نیز برخوردار بود. او در زمان امیر نصر بن احمد سامانی حاکم طوس گردید و در دوران دیگر امیران سامانی نیز مناصب مهمی داشت، از جمله در دوران امارت *عبدالملک بن نوح* به سال ۳۴۹ ه.ق به مقام سپهسالاری خراسان رسید و پس از چند ماه معزول گردید. *ابومنصور* در اواخر سال ۳۵۰ ه.ق یا اوایل ۳۵۱ ه.ق بار دیگر والی خراسان شد، اما بعد از اندک زمانی در سال ۳۵۱ ه.ق از کار برکنار گردید و کمی بعد به قتل رسید (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۱۴۲). *گردیزی* (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶-۳۵۷) و *ابن اثیر* (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۸: ۳۹۶) رویدادهای سال ۳۵۱ ه.ق، همانند دستور ویرانی و غارت خراسان از جانب *عبدالرزاق طوسی*، و مراد *عبدالرزاق* با آل بویه را با ارائه چهره‌ای نامطلوب از این سردار ایرانی به شخصیت جاه‌طلب او نسبت می‌دهند. این در حالی است که در سایر منابع تنها می‌توان اشارات مبهمی در تأیید این مطلب به دست آورد (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۳). همچنین به قول *مجتبی مینوی* تصور چنین رویدادی با توجه به اقدامات میهن پرستانه *ابومنصور*، به ویژه گردآوری و نگارش تاریخ پادشاهان ایران، معقولانه نیست (هروی، ۱۳۸۸: ۳۹۶). در ارتباط با احتمال اسماعیلی بودن *ابومنصور عبدالرزاق* باید به قول *نظام‌الملک* اشاره کنیم، که او را دارای

<sup>۱</sup> - *مادلونگ* این حمایت را از جانب *ابوعبدا.. جیهانی*، پدر *ابوعلی*، می‌داند، که به اتهام رافضی بودن از وزارت خلع گردید (Treadwell, 1991: 192).

گرایشات باطنی و این مسأله را موجب بروز مشکلات فراوانی می‌داند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۳۰۴-۳۰۵).<sup>۱</sup>

حسین بن علی مرورودی (مروزی): حسین بن علی از سرداران سامانی بود. عده‌ای عصیان او از ناحیه هرات در زمان نصر دوم را به گرایشات اسماعیلی و برخی به ناکامی او در دستیابی به امارت سیستان نسبت می‌دهند. حسین بن علی با همراه ساختن ابومنصور اسحاق، پسرعموی نصر دوم و حاکم نیشابور، شورش خود را از هرات علنی ساخت و در نهایت به دست احمد بن سهل مروزی، از فرماندهان سپاه سامانی، گرفتار و در بخارا زندانی شد. آزاد شدن او به دست ابوعبدالله جیهانی و تلاش برای همراه ساختن درباریان با اندیشه‌هایش احتمال اسماعیلی بودن حسین بن علی مروزی را قوت می‌بخشد. از سوی دیگر ابن ندیم، او را در شمار سران نهضت شیعه قرار می‌دهد (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۱۵ و ۵۱۶). احمد بن علی مرورودی (مروزی): برادر حسین بن علی مرورودی که از ۳۰۷ تا ۳۱۱ ه.ق حاکم ری بود و به وسیله ابوحاتم رازی به فرقه اسماعیلیه گروید (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۶). ابوحاتم رازی بعد از مرگ احمد به دعوت حاکمان ری ادامه داد، از جمله اسفار بن شیرویه و مرداویج زیاری (Treadwell, 1991: 188-189).

### ۳-۵-۲- امرای سامانی و داعیان اسماعیلیه

به نقل از نظام‌الملک، در زمان امیر اسماعیل سامانی نخستین قیام احتمالاً اسماعیلی به رهبری ابویلال در غور و غرچستان در ۲۹۵ ه.ق رخ داد، که با ارسال ارتش مملوک از بخارا به سرعت در هم شکسته شد (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۹۷-۲۹۹). سپس ابوسعید الشعرانی، جانشین عبدالله، خادم، توانست در خراسان پیروانی در میان افسرهای نظامی بلند رتبه ارتش سامانی بیابد. ابن ندیم گزارش می‌کند که شعرانی سپهسالاران را با صحبت درباره آیین تشیع ترغیب و جذب می‌نمود (Stern, 1983: 224). به طور کلی در این زمان، امیر و دربار سامانی نسبت به انشعاب‌های دینی، همانند تشیع، انعطاف داشتند (Treadwell, 1991: 192). حسین بن علی مروزی، جانشین شعرانی، در آخرین سالهای قرن ۳ ه.ق به اسماعیلیه گروید (Stern, 1983: 217). او مردم بسیاری را در شهرهای محل نفوذش، همانند طالقان، میمنه، فریاب و غرچستان غور، به مذهب اسماعیلیه

<sup>۱</sup> - هر چند در مورد گرایش‌های اسماعیلی ابومنصور عبدالرزاق محققان معاصر - همانند علامه قزوینی در رساله «مقدمه قدیم شاهنامه»، مینورسکی در «دیباچه دیرین شاهنامه»، شادروان ذبیح‌آبادی در «شرح شاهنامه ابومنصور» در کتاب «حماسه سرایی در ایران» و جلال خالقی مطلق در شرح حال ابومنصور عبدالرزاق در «دانشنامه ایران و اسلام» - اطلاعی به دست نمی‌دهند (آثارالباقیه، ۱۳۹۲، تعلیقات از ذکائی و زاخانو: ۵۳۲-۵۳۳).

درآورد (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۵). طالقان در سراسر این قرن مرکز فعالیت‌های اسماعیلی باقی ماند و قیامی در این منطقه علیه منصور بن نوح رخ داد (Treadwell, 1991:189-193). حسین بن علی وظیفه تبلیغ را قبل از مرگش به محمد بن احمد نسفی (محمد نخشبی) سپرد. نسفی در آغاز ورودش به بخارا تظاهر به تشیع کرد و به پیروانش هم پیشنهاد تقیه نمود. او بعد از اینکه دعوت خود را آشکار کرد، برای جذب بالاترین رده‌های اداری سامانی، همانند رئیس بخارا، و همچنین تجار و مردم سرشناس شهر و حتی خود امیر نصر اقدام نمود (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۸-۲۸۹).<sup>۱</sup> به نقل از نظام‌الملک، نخستین کسانی که نسفی در ماوراءالنهر به آیین اسماعیلی هدایت نمود: بکر نخشبی، از ندیمان و خویشان نصر (به واسطه ازدواج)، اشعث، دبیر خصوصی نصر، ابومنصور چغانی، امیر ناظر ارتش، و ایتاش، حاجب خاص، بودند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۸). در منابع عصر سامانی و یا نزدیک به زمان ایشان، به ویژه تاریخ بخارا و تاریخ گردیزی، به اقدامات اسماعیلیه و گرایش امیر نصر به ایشان اشاره‌ای نشده است (هروی، ۱۳۸۸: ۳۱۶) و تنها نقلی از نظام‌الملک در مورد بد دینی نصر وجود دارد. در این مورد نظام‌الملک چنین می‌نویسد: «و امیر خراسان نصر بن احمد را از راه بردند... پادشاه همنشینی سبعیان می‌کرد» (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۷). به این ترتیب، در طول حکومت نصر تغییری در جهتگیری‌های سیاسی و عقیدتی طبقه ممتاز سیاسی-اجتماعی به وجود آمد (Stern, 1983: 170). همچنین پیوستن دربار سامانی و مقامات مهم دربار او به اسماعیلیه، تا حدی باعث دوری علمای سنی از دربار گردید (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۳). دو عامل و نشانه مهم در تغییر گفتمان حاکم و یا غلبه نسبی گفتمان جدید در دربار نصر سامانی: یکی تغییر مذهب و دیگری حمایت او از فرهنگ ایرانی است. این تحولات احتمالاً با خواست نصر برای فاصله گرفتن از عباسیان بی‌ارتباط نبود (همو، ۳۶)، زیرا دربار سامانی به بدعت اسماعیلی به عنوان یک فرمول مشروعیت بخش جدید در برابر مشروعیت در حال فروپاشی دستگاه خلافت، که از آغاز قرن چهارم هجری آغاز شده بود، نگاه می‌کرد (Treadwell, 1991: 209-210).

بر پایه اظهارات نظام‌الملک، دو قشر از گسترش بدعت در دربار نصر جلوگیری کردند: سربازان ترک و علما. در شرایطی که عملاً دربار سامانی چهره اسماعیلی به خود گرفته بود، علما نزد سپهسالار رفته و از او خواستند تا دین سنتی را در بخارا احیاء نماید. سپهسالار کتباً درخواست

<sup>۱</sup> - میزان نفوذ نسفی در دربار نصر سامانی تا حدی بود که توانست خونبهای مرگ استادش - حسین بن علی مروودی که در زندان امیر درگذشته بود - را بستاند تا به قائم خلیفه فاطمی (۳۲۳-۳۲۵ ه.ق) بپردازد (شعبانی، ۱۳۷۸: ۱۹۰).

را به اطلاع امیر رساند، که نتیجه‌ای نداشت. پس ناراضیان تصمیم به قتل نصر بن احمد و جانشین نمودن امیر فرمانده گرفتند. با پیشدستی نوح این نقشه عملی نشد و قائله تغییر مذهب با اعدام رهبر اسماعیلی (نسفی) و قتل عام اسماعیلیان در سرزمین‌های سامانی خاتمه یافت (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۹۵-۲۸۹).

در دوره امارت منصور بن نوح توطئه‌ای پیچیده توسط اسماعیلیه در دربار سامانی رخ می‌دهد، که تنها در گزارش نظام‌الملک در دوره سلجوقی پرده از واقعیت برداشته می‌شود. این وضعیت گویای ساختار دربار، اجتماع، فرقه‌ها و عناصر تأثیرگذار در گفت‌مان این دوره است. به گزارش نظام‌الملک، ۱۵ سال پس از روی کار آمدن منصور اسماعیلیان بار دیگر در بخارا و خراسان فعال شدند و برخی از اعضای مهم دربار، مثل حاجب بزرگ منصور بایقرا و ابومنصور طوسی، را به مذهب اسماعیلی جذب نمودند. بار دیگر اکثر تغییر دین داده‌ها از دایره دربار بودند. جنبش با تلاش اسماعیلی‌ها برای جای دادن پیروانشان در موقعیت‌های قدرت در سراسر کشور به آهستگی قدم بر می‌داشت. ایشان منصور بن نوح را وادار کردند بلعمی<sup>۱</sup> و بگتوزون را زندانی نماید و او را قانع نمودند که الپتگین شورش کرده است. هشدار الپتگین در مورد فتنه اسماعیلیه بی‌ثمر بود، اما قاضی‌القضات بالاخره منصور را از خطر آگاهانید. پس از دفع شورش سفید جامگان در فرغانه و قرمطی‌های خراسان، که به هم پیوسته بودند تا سامانیان را براندازند، منصور زندانی‌ها را آزاد کرد. شکست نهایی و قاطع اسماعیلیه پس از مناظره علنی در حضور قاضی‌القضات در دربار سامانی رقم خورد (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۹۹-۳۰۳).

### ۳-۵-۳- انگاره آخرالزمان در فعالیت تبلیغی اسماعیلیه

در ارتباط با فعالیت‌های تبلیغی اسماعیلیه در شرق ایران باید به یکی از مفاهیم رایج در این منطقه در سراسر قرن ۴ه.ق و در بخش اعظم قرن پیش از آن، یعنی پیشگویی آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی (عج) (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۴)، بپردازیم. این مفهوم در قالب آموزه‌های زرتشتی در مورد فرا رسیدن پایان هزاره زرتشت در پیشگویی‌های جاماسپ نامه/زرتشت نامه و

۱ - محمد بن محمد، ابوعلی بلعمی: پسر ابوالفضل بلعمی (وزیر نوح بن نصر) که در دوره حکومت عبدالملک بن نوح به وسیله الپتگین به وزارت رسید. وقتی عبدالملک در ۳۵۰ه.ق درگذشت او کسی بود که به الپتگین، حاکم خراسان، نامه نوشت تا بپرسد چه کسی باید جانشین امیر درگذشته شود. بعد از این ماجرا ابوعلی بلعمی نخستین وزیر منصور بن نوح سامانی گردید، اما به زودی وزارت را نفع عتبی از دست داد. او تا قبل از مرگش، در ۳۶۳ه.ق، دو بار وزارت منصور را مجدداً به دست آورد و عهده‌دار ترجمه تفسیر طبری و تاریخش به فارسی شد (Treadwell, 1991: 322).

اغلب توأم با پیشگویی پایان حکومت عرب؛ که حتی ظهور آل بویه تحقق این پیشگویی‌ها محسوب می‌شد، انگاره‌ای کهن در بافت فرهنگی ایرانیان بود. در این زمان بستر عقیدتی شیعیان معتقد به ظهور امام زمان (عج)<sup>۱</sup> و الگوی تاریخ خطی حاکم بر اندیشه مسلمانان، یعنی اعتقاد به وجود آغاز و پایانی برای جهان، نیز دربر دارنده این مفهوم بود. در چنین بستر فکری‌ای، انگاره نزدیک بودن آخرالزمان مورد بهره‌برداری مبلغان اسماعیلی قرار گرفت و در سایه آن به ترویج آموزه‌های خود پرداختند (Treadwell, 1991: 207). برخی عوامل این طرح آخرالزمانی را تقویت می‌نمود، همانند وضعیت بحرانی نهادهای حاکم و رخداد بلایای طبیعی در بخارا به خصوص در اواخر حکومت نصر<sup>۲</sup>. در عین حال، این موضوعی بود که توضیحش برای اذهان عموم بسیار آسان می‌نمود. اما طبقه ممتاز احتمالاً بیشتر به دلایل سیاسی و مخالفت با دستگاه خلافت به اسماعیلیه می‌پیوستند (Treadwell, 1991: 208)، از جمله اسفار بن شیرویه که در اندیشه بازسازی شکوه امپراطوری ایرانی بود (Stern, 1983: 162). مرداویدج، جانشین اسفار و ادامه دهنده راه او که نام شاهنشاه را برای خود انتخاب نمود، نیز با اسماعیلیه مهربان بود. او بر مسلمانان جزیه تعیین نمود و به قلمرو خلافت حمله کرد (Ibid, 227). به این ترتیب مبلغان اسماعیلی از اعتقادات ملی‌گرایانه ایرانی استقبال می‌کردند، همانند *ابوسعید/الجنادی* که از اعتقادات ضد عربی ایرانیان در سخنرانی تبلیغی‌اش بهره جسته و اعلام کرد: خدا از اعراب به خاطر کشتن حسین نفرت دارد و دوستدار تابعان خسرو، جانشینانش و کسانی است که از حقوق امامان برای خلافت دفاع کرده‌اند (Treadwell, 1991: 209).

<sup>۱</sup> - حتی به عقیده *هالم* (۱۹۹۶)، نصر بن احمد تا قبل از گروهش به مذهب اسماعیلی زمانی که ظهور امام زمان قریب‌الوقوع اعلام شد به شیعه اثنی عشری روی آورد (نقل شده در کتاب اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵).

<sup>۲</sup> - همانند قحطی سخت خراسان در ۳۲۳ ه.ق و یا دو آتش سوزی بزرگ در بخارا در سال‌های ۳۱۴ ه.ق و ۳۲۵ ه.ق (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۰).





## فصل چهارم

### ساختار اجتماعی حکومت سامانیان

اطلاعات تاریخی اندکی از اوضاع اجتماعی قرون نخستین اسلامی در دست است، اما مباحثه و جدال شعوبیه در اجتماعات قرون نخستین نشان دهنده میزان آگاهی ایرانیان به تاریخ و فرهنگ خود و همبستگی قومی ایشان است (لازار، ۱۳۹۰: ۵۱۸). کتاب «حیوان»، اثر جاحظ، نیز مهم‌ترین نمادِ مواجهات جدلی بین فرق و مذاهب به ویژه قومیت‌های عرب و فارس در قرن سوم هجری است. این اثر امکان بازسازی و تحلیل عقاید و تبعاً جایگاه اجتماعی و سیاسی قومیت‌ها در عصر خلافت عباسی را فراهم می‌نماید (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۰۶).

«شاهنامه فردوسی»، برخلاف اکثر آثار این دوره؛ که حاصل نگارش دانشمندان درباری، دبیران و دیوانیان درگیر در مجادلات گفتمانی بودند، تنها کتابی است که به طور تقریباً خالص بر سنت‌های تاریخی و بومی ایران استوار است (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵). فردوسی از طبقه‌ای برگزیده در اجتماع، یعنی دهقانان که حافظ سنن و آداب کهن ایران بودند، برخاست. به علاوه برخی منابع ذکر شده در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه فردوسی و سنی الملوک الأرض و الانبیاء از حفظ ارتباطات جامعه ایرانی با گذشته تاریخی خود در این دوره خبر می‌دهند. معماری در مقدمه شاهنامه ابومنصوری از منابع خود اینگونه یاد می‌کند: «...همچنین از محمد جهم برمکی مرا خبر آمد و از زادوی بن شاهوی و از نامه بهرام اصفهانی همچنین آمد و از راه ساسانیان

موسی عیسی خسروی و از هشام قاسم اصفهانی و از نامه پادشاهان پارس و از گنج نامه مأمون و از بهرامشاه مردانشاه کرمانی و از فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و از رامین که بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد...» (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۵۱-۵۶). «...و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامه های ایشان گرد کردیم...» (همو، ۶۱-۶۲).

حفظ اندرزنامه‌ها، خدای‌نامه‌ها و تاج‌نامه‌ها توسط طبقه ممتاز اجتماع ایران، همانند دهقانان، و همچنین رواج ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های شفاهی در بافت زمانی مورد نظر می‌تواند یکی از دلایل تداوم آگاهی تاریخی در میان عموم مردم باشد. در مقابل، نمونه‌های حکومت اموی و عباسی قرار داشت، که از صورت اولیه مورد تأیید بنیان‌گذارانشان، یعنی حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین، تخلف داشتند. این مسأله باعث ظهور گسترده و قابل توجه مفاهیمی، همانند دادگری، در آثار مورخان اسلامی قرون نخستین گردید، که به منظور تنذیر دستگاه حاکم در قالب روایت‌هایی از شاهان ایران باستان بازآفرینی می‌شدند. همچنین نشانه‌هایی از بازآفرینی عناصر و گزاره‌های گفتمان باستانگرا از قرن سوم هجری قمری در اندیشه حاکمانی نظیر یعقوب لیث صفاری و آل‌بویه وجود دارد، که تأثیر آن در ساخت گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌های ایرانی قرون بعد قابل پیگیری است.

از حدود قرن سوم هجری زبان فارسی، به عنوان ابزار انتقال ارزش‌ها و مفاهیم فرهنگی و اجتماعی، بار دیگر راه خود را به دربار و دیوان حکام بازنمود و به یکی از شاخه‌های گفتمان سیاسی و فرهنگی حکومت سامانی تبدیل شد، از جمله تلاش احمد بن اسماعیل در تغییر اعلان‌ها و فرمان‌ها از عربی به فارسی (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷۸). این رویداد به احتمال قوی نشان‌دهنده رواج زبان فارسی و رسمیت آن در دربار اسماعیل است. به عقیده فرای، دیوانسالاری سامانی دو زبانه بود، یعنی زبان و نوشتار فارسی که بیشتر در گفتار و مکاتبات دیوان رواج داشت و زبان عربی که در امور رسمی‌تر همانند مسائل دینی و یا ارتباط با دستگاه خلافت استفاده می‌شد. در این زمان دبیری به نام *کاتب الرسائل الفارسیه* در دربار آل‌بویه وجود داشت، که می‌تواند نشانه‌ای از اهمیت و کاربرد این زبان در مکاتبات رسمی حکومت‌ها باشد. همچنین فارسی بودن زبان دیوان‌سالاری غزنوی گویای استیلاء و پذیرش زبان فارسی از گذشته است، که بدون شک کوشش میمندوی وزیر هم برای تغییر آن به عربی بی‌نتیجه بود (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۷).

از دیدگاه سیاسی، سامانیان از جایگزینی زبان فارسی دری با لهجه‌های مختلف رایج در ناحیه ماوراءالنهر به عنوان وسیله‌ای جهت متحد کردن قلمرو حکومتی خود استفاده نمودند. همچنین سامانیان از نظام اندیشه‌ای و معنایی این زبان کهن در خلق و یا بازآفرینی معانی مورد نظر خود، به ویژه در زمینه سلسله نسب دودمان خود، بهره بردند؛ تا از این طریق به اهدافشان در بستر اجتماعی و سیاسی دست یابند. حتی جواز علمای سنی حنفی برای ترجمه تفسیر و تاریخ طبری در زمان منصور بن نوح سامانی نشان از پذیرش رسمی زبان فارسی در اجتماع سامانی دارد. در مقدمه ترجمه تفسیر طبری در این ارتباط چنین آمده است: «...روا باشد خواندن و نوشتن قرآن بپارسی مر آن کس را که تازی نداند...» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۵). در واقع زبان فارسی دری لهجه‌ای رایج در بلخ، مرو و بخارا بود، که پس از حدود سه قرن به زبان میانجی و محاوره اکثر مردم ایران، به ویژه نواحی شرقی، تبدیل شد (بهار، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۷-۵۳). حتی بر اساس گزارش طبری اعراب و ایرانیان در قرن سوم هجری زبان فارسی را برای ارتباط با ممالیک ترک استفاده می‌کردند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۲). با این وجود هنوز در دوره سامانی غلبه با بخش عربی فرهنگ ایرانی-اسلامی بود و نوزایی و بازآفرینی در تمام نمادهای ایرانی رخ نداد (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

در رأس ساخت اجتماعی حکومت سامانی، سه طبقه اندیشمند حضور داشتند: دبیران، ادیبان و علمای دینی. دبیران در دوره امارت نصر بن احمد، که در بر تخت نشینی او دخیل بودند، به قدرتی بیشتر از درباریان و نظامیان دست یافتند. به نقل از گردیزی، در این زمان قدرت دیوان به حدی رسید که ابوعبدا. جیهانی با بهره‌برداری از رسوم درگاه‌ها و دیوان‌های دیگر تحولاتی در دیوان ایجاد نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۰). بزرگترین دبیران عصر سامانی، همانند جیهانی، بلعمی و عتبی، از خاندان‌های دبیر پیشه قدیمی بودند، که نقش مهمی در حفظ و تقویت نمادهای قومی و فرهنگی ایرانیان ایفا نمودند (فروزانی، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

به طور کلی در سال‌های نخست حکومت سامانی، دبیران و در سال‌های پایانی آن علما از اهمیت بیشتری برخوردار بودند (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۸-۱۲۹). نقش اندیشمندان، به ویژه علمای دینی، در گفتمان سیاسی قرون نخستین و میانه حاصل تطور در تنظیم شرایط حاکمیت در تاریخ اندیشه فقه اسلامی بود. در دانش این عصر نظریه امکان تفرق شرایط حاکمان؛ یعنی علم، خطابه و قدرت جهادی، در افراد متفاوت و به قول خواجه نصیر «ریاست اصحاب سنت» نتیجه ضعف دستگاه خلافت عباسی و رشد امیران و سلاطین استیلاء بود. در این ساخت وجهه حاکمیت

علما نیز در خدمت اقتدار سلطان بود. این نظریه شکل نهایی خود را در اندیشه‌های غزالی، وارث اندیشمندان پیش از خود و بنیانگذار مکتب فقه سیاسی قرن پنجم هجری، یافت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۹۷-۹۵).

#### ۴-۱- لایه‌های اجتماعی صاحب نفوذ و قدرت

شرق ایران، که ترکیب اجتماعی آن کمترین تغییر را به خود دیده بود (Pourshariati, 1995: 71, 23)، محل اجتماع نیروهای ملی و فرهنگی مورد حمایت سامانیان گردید. اسکات میثمی در یک دسته‌بندی کلی نیروهای اجتماعی مؤثر در گفتمان سیاسی سامانیان را چنین معرفی می‌نماید: ۱. طبقه دهقانان ماوراءالنهر و خراسان که خود سامانیان از میان ایشان به قدرت رسیدند، ۲. گروه مخلوط از نژاد عرب (فاتحان نظامی و مهاجران) و ایرانیان مسلمان شده (موالی که فرهنگ به شدت عربی داشتند)، ۳. غلامان ترک (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۱).

#### ۴-۱-۱- جایگاه دهقانان در ساخت اجتماعی حکومت سامانی

طبقه دهقانان از کهن‌ترین و تأثیرگذارترین لایه‌های اجتماعی ایران به ویژه در نیمه اول قرن چهارم هجری در مسائل سیاسی، همانند جانبداری ابومنصور عبدالرزاق<sup>۱</sup> از شورش ابوعلی چغانی،<sup>۲</sup> و در امور اجتماعی و فرهنگی، به عنوان مرجع مورخان در کسب اخبار شفاهی و مکتوب،<sup>۳</sup> محسوب می‌شدند. آل سامان، دهقانان<sup>۴</sup> را پشتیبان عمده خود می‌دیدند (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۵) و

۱ - دهقان طوس که دو بار به سپهسالاری خراسان رسید و خود را به کنارنگ، مرزبان شرق در عصر ساسانی و از نسل فرخ زاد بن بهرام اسپهبد خسرو پرویز، منتسب می‌نمود (قزوینی، ۱۳۱۳: ۵۲-۵۶).

۲ - خاندان چغانی (آل محتاج) از امیران نامدار خراسان بودند و نقش قابل توجهی در تحولات سیاسی و کشمکش‌های امرای سامانی، بویه و حکام شمال ایران داشتند. این خاندان از تبار امرای کهن سرزمین چغانیان (صفانیان)، در ساحت راست رود جیحون، یعنی «چغان خدات» بودند. اما برخی محققان، همانند فرای (فرای، ۱۳۹۰: ۱۳۰)، در ایرانی و یا عرب نژاد بودن چغانیان تردید کرده‌اند، زیرا در برخی منابع تاریخی از جمله زین‌الأخبار گردیزی ایشان از خزاعیان معرفی شده‌اند (سجادی، ۱۳۹۳: ۶۱۱).

۳ - همانند نقل روایات مختلف ایرانی از دهقانان درباره عمر جهان در تاریخ بلعمی، که در کتاب طبری نیامده است (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۵) و یا زمانی که بلعمی داستان کیومرث نقل شده در اثر خود را، که بسیار مفصل‌تر و کاملاً متفاوت با داستان طبری است، برگرفته از سنت حفظ شده به وسیله دهقانان (دانایان عجم در تصحیح روشن) می‌داند (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۷).

۴ - در متون پهلوی زرتشتی مربوط به قرن سوم هجری و منابع اسلامی متقدم، نسب طبقه دهقان به ویکرد (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸)، برادر هوشنگ پادشاه اساطیری، می‌رسد و در برخی منابع دیگر به منوچهر (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۸۹). معنی

در تقویت ایشان می‌کوشیدند. در مقابل، این طبقه با پشتیبانی از سامانیان زمینه دوام امارت ایشان را فراهم می‌نمودند (ناجی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۵۴۷).

سیادت دهقانان ویژگی عمده شیوه زندگی در ماوراءالنهر بود (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱، مقدمه: ۳۵). ایشان به عنوان بزرگان ملاکین و نجبای ایران ستون محکم اجتماع و نگهبان آداب و روایات ملی تلقی می‌شدند (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۴؛ لازار، ۱۳۹۰: ۵۲۲). این مسأله از سویی مورخان را در نگارش و تدوین آثارشان به اطلاعات و منابع در اختیار دهقانان و از سوی دیگر حکومت‌ها را به تأیید این لایه اجتماعی، با توجه به تأثیری که بر عموم مردم داشتند،<sup>۱</sup> نیازمند می‌نمود. نمونه‌ای از آگاهی سیاسی-تاریخی دهقانان در مقدمه شاهنامه ابومنصوری اینگونه آمده است: «این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند، پس ما را به گفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم» (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۶۱-۶۲). نقش دهقانان، به عنوان طبقه برجسته اجتماع، دارای سواد و مطلع از منابع کتبی پیش از اسلام، تا حدی اهمیت دارد که در بعضی فرهنگهای فارسی برای دهقان معنی مورخ در نظر گرفته شده است (صفا، ۱۳۶۳: ۶۳).

ضرورت کسب مقبولیت در بافت اجتماعی به واسطه برخورداری از تبار شاهان را زمانی می‌توان به خوبی درک نمود که سلب اعتماد مردم در سقوط سامانیان مهمتر از قدرت یافتن بردگان ترک ارزیابی می‌شود (فرای، ۱۳۹۰: ۱۳۲). این رویکرد گرچه سامانیان را به رقابت با دیگر خاندانهای ایرانی مدعی قدرت می‌کشاند، اما ایشان را برخوردار از نیروی بومی متمایز از قدرت مذهبی

---

اصلي واژه دهقان «منسوب به ده» (فارسی باستان dahyu)، البته ده نه معنی امروزی بلکه به معنی سرزمین، بوده است (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). لفظ دهقان در اواخر دوره ساسانی به طبقه زمین‌دار اطلاق می‌شد، که در مرتبه فروتر از آزادان، بزرگان و کدخدایان قرار داشتند. همچنین بر اساس برخی منابع اسلامی متقدم، طبقه دهقان در دوره ساسانی از شهریاران، رئیس نواحی کوچک، نیز پایین‌تر بودند. احتمالاً این طبقه به دنبال اصلاحات ارضی خسرو اول (ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۹۴) شکل گرفت، زیرا این عنوان به فراوانی در توصیفات سازمان اداری اواخر دوره ساسانی در منابع اسلامی متقدم استفاده می‌شود (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). نشانه‌هایی از افزایش قدرت این طبقه در اواخر حکومت ساسانیان وجود دارد؛ از جمله جواز حضور در بار عام و همسفرگی با شاه در اواخر دوره ساسانی برای دهقانان و شاهزادگان - واسپوهران و در عربی اهل البیوتات - در دومین روز عید نوروز و در خرم روز (نخستین روز از دهمین ماه یعنی دی‌ماه) (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۴۵-۳۴۴) و همچنین حمایت دهقانان اصفهان و کرمان از یزدگرد سوم (طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۱۴۷-۲۱۴۸).

<sup>۱</sup> - این طبقه در موارد مختلفی هدایت مردم ناحیه خود را بر عهده داشتند، همانند جمع‌آوری جزیه و تحویل آن به دستگاه خلافت (طبری، ۱۳۷۱، ج ۷: ۳۱۴۸-۳۱۴۹).

دستگاه خلافت می‌نمود. با آغاز حکومت نوح بن منصور دستگاه سامانی، از سویی با تضعیف طبقه دهقان و از سوی دیگر با احساس خطر از جانب نیروهای فرقه‌ای و ضعف دیوان در برابر قدرت لشکریان و علما، برای کسب حمایت علما و پشتیبانی دینی مردم به تعصب دینی متمایل گردید. گرچه جانبداری مذهبی عالمان دین و توده مردم در آخر کار سامانیان شامل حال قراخانیان مسلمان نیز گردید و سودی به حال ایشان نداشت (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۲-۳۳).

در اهمیت طبقه دهقان می‌توان به برخی رویدادهای این برهه تاریخی اشاره نمود؛ از جمله *اسد بن عبدالمقسری* (۱۰۶-۱۰۹ ه.ق و ۱۱۷-۱۱۲ ه.ق)، از نخستین حکام عرب در منطقه خراسان، رفتاری مصالحه‌جویانه با دهقانان در پیش گرفت و پایگاه اجتماعی ایشان را حفظ نمود. در ارتباط با این رویداد نرشخی چنین می‌نویسد: «دل او بدان جانب نگران که خاندان‌های بزرگ قدیم را تیمار کردی و مردمان اصیل را نیکو داشتی...» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۱). همچنین نمونه اولیه این گرمی‌داشت در دوره امارت سامانیان، اقدامات اسماعیل بن احمد در ارتباط با خاندان‌های اشرافی کهن در ری، قزوین و طبرستان بود (فرای، ۱۳۵۸: ۲۱۸). از سوی دیگر خصوصیت دیرینه فرمانروایان دولت‌شهرهای مختلف ماوراءالنهر (دهقانان بزرگ) مورد بهره‌برداری مسلمانان قرار گرفت و در فتح این نواحی به ایشان یاری نمود. به علاوه قدرت دهقانان، که حتی نیروی نظامی متشکل از رعایای خود داشتند،<sup>۱</sup> در اوایل کار سامانیان مانع از ایجاد حکومتی متمرکز در ماوراءالنهر می‌شد. پس سامانیان رابطه دست‌نشاندهگی با ایشان در پیش گرفتند. بعدها امیر اسماعیل با ایجاد سپاه دائمی، به مرکزیت غلامان ترک، در برابر نیروی دهقانان به برتری دست یافت (فروزانی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۲).

اداره امور محلی از وظایف موروثی دهقانان بود، که کشاورزان را ناگزیر از فرمانبرداری ایشان می‌نمود (طبری، ۱۳۷، ج ۴: ۱۵۹۲؛ ج ۷: ۳۱۴۸-۳۱۴۹). از وظایف دیگر دهقانان می‌توان به

۱ - در قرون اولیه اسلامی دهقانان خراسان و ماوراءالنهر موقعیت نسبتاً متفاوتی با دهقانان مناطق دیگر ایران پیدا کردند و به تدریج از قدرت، نفوذ و اعتبار بیشتری در میان مردم برخوردار گردیدند. از علل آن می‌توان به نامنی منطقه در نتیجه حضور امرای ساسانی پس از سقوط ساسانیان و درگیری‌های ایشان برای کسب قدرت، تهاجمات اقوام ترک پس از شکسته شدن سد دفاعی قوی حکومت ساسانی و نهایتاً مقابله عمال خلفا با این نیروها اشاره نمود. در چنین شرایطی، دهقانان تنها عنصر مورد اعتماد و مدافع مردم بومی و ناگزیر از فراهم آوردن نیروی نظامی و ساخت قلعه و یا پادگان بودند. نرشخی از وجود ۷۰۰ کوشک (قلعه کوچک) در بیرون شهر بخارا در اواخر قرن اول هجری یاد می‌کند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۲) و فرای پس از حفاری‌های اطراف شهر باستانی بخارا می‌گوید: تعداد بی‌شماری تپه در دشت‌های بیرون شهر بخارا وجود دارد که زمانی کوشک دهقانان بوده‌اند (همان، حواشی و تعلیقات، ۲۲۱).

حفاظت پل‌ها، راه‌ها و پذیرایی از برخی مسافران اشاره نمود (همان، ج ۵: ۱۸۳۶). بر اساس روایات مختلف، در اوایل دوره اسلامی شاید هر مرد ثروتمند و صاحب نفوذی دهقان خوانده می‌شد (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۵۰). نقش دهقانان در رویدادهای صدر اسلام پررنگ بود؛ از جمله اقدام شیرزاد، دهقان سابط (روستایی نزدیک مداین)، در نجات صد هزار کشاورز از دست اعراب (طبری، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۸۰۶). همچنین اعراب در امور سیاسی و اجتماعی غالباً با دهقانان مشورت می‌کردند و در مواردی دهقانان به هواداری از یکی از گروه‌ها وارد میدان محاصره می‌شدند (همان، ج ۸: ۳۵۶۲). در تاریخ طبری کلمه دهقان به طور همزمان به زمینداران عادی، شاهزادگان صاحب زمین و فرمانروا اطلاق شده است. حتی در دوره اسلامی قتیبه به منظور تشویق جنگجویانش آن‌ها را دهقانان عرب می‌نامید (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۰۳، ۴۰۷)، که احتمالاً این انتساب تحت تأثیر جایگاه والای این طبقه در اجتماع آن زمان بود. جالب اینکه در منطقه طراز، که در زمان امیر اسماعیل سامانی پایتخت ترکان نسطوری مذهب بود، دهقانان از طبقه ممتاز اجتماعی محسوب می‌شدند. در این ارتباط نرشخی اینگونه روایت می‌کند: «به آخر امیر طراز بیرون آمد و اسلام آورد با بسیار دهقانان و طراز گشوده شد و کلیسای بزرگ را مسجد جامع کردند...» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۸). دهقانان این منطقه و ناحیه کاشغر، امیر نصر بن احمد را در دوره بحرانی اوایل امارت او بر ضد مخالفان یاری رساندند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۹: ۱۷۴). نقش این طبقه در شبکه روابط قدرت و گفتمان سیاسی تا حدی بود که به عقیده بارتولد، سلطه اسلام در سرزمین خراسان وقتی قطعی شد که به جای حکام زودگذر امیران موروثی از میان اشراف بومی - که از اعتماد مردم برخوردار بودند و با اوضاع محل آشنا - در رأس امور قرار گرفتند (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۳۵). همچنین تلاش الیاس بن اسحاق برای پیوند ازدواج با خاندان دهقان طغان تگین در کاشغر، پس از شکست برنامه‌اش برای اتحاد با والی شاش، نشان‌دهنده اهمیت دهقانان در دوره اسلامی است (همان، ۵۰۳، ۵۱۷).

از خصایص دوره آخر حاکمیت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر زوال طبقه دهقان، در نتیجه افزایش نفوذ غلامان ترک (فرای، ۱۳۹۰: ۱۳۳؛ زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲۱۱)، از میان رفتن روستاها و قلاع ایشان در پی گسترش ریگزارها به دلیل عدم تعمیر دیوار بزرگ، گسترش رونق شهرها و افزایش مالیات روستاها (فرای، ۱۳۴۸: ۱۳۰-۱۳۲)، بود.<sup>۱</sup> به این ترتیب ناخشنودی دهقانان از

<sup>۱</sup> - این روند باعث شد از سده پنجم هجری، واژه دهقان معنی رعیت به خود بگیرد. هر چند در قرن ۶ و ۷ ه.ق گاه این عنوان در معنی اصلی خود به کار می‌رفت (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۵۳).



عوامل سقوط سامانیان تلقی می‌شود، از جمله در جریان همکاری ابوعلی سیمجور با بغراخان هارون بن ایلک گروهی از دهقانان ماوراءالنهر نیز با ارسال نامه‌هایی او را برای تصرف قلمرو آل سامان ترغیب نمودند (ناجی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۵۴۸).

#### ۴-۱-۲- طبقات متنفذ در ساخت اجتماعی حکومت سامانی

در عصر سامانی علما با قرار گرفتن در جایگاه‌های کلیدی اداری و سیاسی، همانند نهاد قضا و اداره موقوفات، نفوذ عمیقی در شبکه قدرت و بافت اجتماعی داشتند، از جمله نیاز دستگاه حکومت سامانی به دریافت فتوای علما برای ترجمه تفسیر طبری در زمان منصور بن نوح (طبری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۵-۶) و تلاش علمای حنفی در به اسلام درآوردن ترکان (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵). همچنین ممالیک ترک، که هم در دربار و هم در منطقه حساس خراسان قدرت داشتند، از مهره‌های قدرت در بستر سیاسی و اجتماعی قرون نخستین اسلامی بودند. مملوکان ترک در دوره امیر نصر بن احمد با از بین رفتن اعتماد نصر به اشراف حکومت نواحی مختلف، همانند خراسان و مناطق حاشیه خلیج فارس، را به دست آوردند. این طبقه به عنوان هسته مرکزی سپاه سامانی تا زمانی که اوضاع دستگاه سامانی مناسب و موجب ایشان برقرار بود تابع حکومت مرکزی باقی ماندند. اما از نیمه دوم عمر حکومت سامانی، به دنبال ضرورت اعطای اقطاع به بلندپایگان نظامی اغلب ترک نژاد و اوضاع نابسامان اقتصادی، نظامیان زمیندار به طبقه‌ای شاخص تبدیل شدند. همانند قدرت گرفتن الپتگین در دوره عبدالملک بن نوح و فائق خاصه در دوره منصور بن نوح. البته رقابت شدید ممالیک، که در دوره منصور بن نوح به اوج خود رسید، مانع از کسب قدرت مطلق توسط ایشان می‌شد (همو، ۳۶-۴۰). الگوی رشد نامتعارف طبقه نظامی قابل تطبیق با وضعیت کشاورزی و بازرگانی در عصر سامانی است. از نیمه دوم امارت آل سامان دریافت ناعادلانه مالیات، به دلیل غلبه سپاهیان بر امور حکومتی، از بین رفتن کشاورزی و ایجاد شرایط مناسب برای رشد ناگهانی بازرگانی را در پی داشت (فروزانی، ۱۳۸۸: ۱۶۲-۱۶۳).

دانشمندان نیز در جامعه اسلامی و حوزه دانش سیاسی قرون نخستین حق ادای حکم داشتند و کردار و گفتار آنها در منازعات اجتماعی و سیاسی «قول فصل» تلقی می‌شد. قدرت اندیشمندان در صدور احکام سیاسی و داوری در قلمروی سیاسی-فرهنگی با فیلسوف و یا فقیه اسلامی برابری می‌کرد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۸۹). فاضلی همانند ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ تا ۴۶۵ ه.ق) تمام آثار فلسفی خود را به فارسی نگاشت (نصر، ۱۳۹۰: ۳۸۰). بخشی از ساختار اجتماعی در قرن سوم و

چهارم هجری را خنیاگران و نقالانِ روایت‌ها و داستان‌های کهن تشکیل می‌دادند.<sup>۱</sup> احتمالاً این قشر، با توجه به پیوستگی عمیقشان با سنت، در میان دهقانان و در کاخ‌های محتشمان محلی همچنان حضور داشتند و در نگارش شاهنامهٔ ابومنصوری و یا فردوسی با روایت داستان‌هایی نظیر رستم و سهراب مشارکت نمودند (لازار، ۱۳۹۰: ۵۱۹). همچنین در دورهٔ سامانی بازرگانان و پیشه‌ورانِ بازار با توجه به توانایی‌شان در اعمال نفوذ و فشار بر دربار از لایه‌های اجتماعی صاحب قدرت بودند (فرای، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

فعالان اسماعیلی را نیز می‌توان جزو طبقات ممتاز اجتماعی-سیاسی صاحب قدرت در دورهٔ سامانی دسته‌بندی نمود، همانند ابوعلی چغانی (شاهزادهٔ محتاجی) که در دورهٔ حکومت نوح بن منصور (۳۳۱-۳۴۳ ه.ق) به اسماعیلیه گروید. از شواهدی که بر اسماعیلی بودن ابوعلی صحه می‌گذارد خلع او از مقام سپهسالاری خراسان پس از مغلوب ساختن رکن‌الدوله بویه‌ای و تصرف ری به نام نوح بن منصور است (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۶۲). تنها علت این برکناری عجیب پس از چنین فتحی، گرایش او به اسماعیلیه می‌تواند باشد. همچنین ابوعلی چغانی و پدرش ابوبکر محمد از بزرگ‌زادگانی بودند، که علما و ادیبان را مورد عنایت قرار می‌دادند؛ از جمله حمایت ایشان از ابوالحسین علی بن احمد سلّامی، بدیع‌الزمان همدانی و ابوالفتح بستنی و ابوبکر خوارزمی و تقدیم «جوامع العلوم» توسط ابن فریغون به ابوعلی چغانی (آل داود، ۱۳۹۳: ۶۰۴).

## ۴-۲- اهل بیوتات

در آغاز عصر اسلامی عنوان «اهل بیوتات» مترادف طبقهٔ «واسپوهران»<sup>۲</sup> در دورهٔ ساسانی بود، که به بازماندگان خاندان‌های برجسته، نجبا و شاهزادگان ساسانی اطلاق می‌شد. اما در منابع اسلامی بعدی این عنوان به طور عام به اشراف، بقایای دودمان‌های شاهی، دهقانان و دیگر طبقات ممتاز

۱- این گروه در ایران باستان به نام گوسان معروف و در جامعه پارتی اهمیت بسزایی داشتند. گوسان‌ها (خنیاگران) تا پایان عصر ساسانی نقش برجسته‌ای در حیات پارتیان و روایت‌های ایشان ایفا نمودند. در ادب فارسی میانه بسیاری از روایت‌ها، داستان‌ها و پندها، که تاریخی بودند و یا تاریخی تلقی می‌شدند، در قالب شعر (شعر حماسی) منتقل شده‌اند (لازار، ۱۳۹۰: ۵۱۹، ۵۳۶).

۲- یک تقسیم‌بندی اجتماعی مربوط به اوایل عصر ساسانی و اواخر دورهٔ اشکانی بر اساس کتیبهٔ دو زبانهٔ شاپور اول در حاجی‌آباد فارس شامل: شهرداران (شاهزادگان امپراطوری)، واسپوهران (ممتازان بلند مرتبه)، بزرگان و آزادان می‌باشد. در دورهٔ ساسانی، والامقام‌ترین واسپوهران اعضای هفت خاندان بزرگ زمین‌دار اشکانی بودند (Pourshariati, 1995:56-58; 2008: 48).

اجتماع ایرانی اشاره داشت و به کرات استعمال می‌گردید. بسیاری از اعضای این طبقه پایگاه خود را از دوران پیش از اسلام در اجتماع و ارکان تشکیلات اداری حفظ کردند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۷-۱۸۶). بنابراین در بیشتر حکومت‌های عملاً مستقل ایرانی قرون نخستین اسلامی، همانند طاهریان و سامانیان، اهل بیوتات با حرمت می‌زیستند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۹: ۷۱). تعدادی از این خاندان‌ها را می‌توان چنین بر شمرد: خاندان وشمگیر زیاری از تبار اسپهبدان و باوندیان (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۴۱ و ۱۴۲)، صفاری‌ها از دودمان رستم،<sup>۱</sup> احمد بن سهل و آزاد سرو از خاندان رستم، طاهریان از تبار رستم<sup>۲</sup> (Pourshariati, 2010: 348, 372, 388)، محمد حمدون از تبار مرزبان سیستان و رستم دستان،<sup>۳</sup> حسین بن علی مروزی (داعی اسماعیلی) و خاندان مرزبانی منتسب به کنارنگ، ابوبکر الکاتب الایشتمی و پسرش احمد - دارای مقام بلند در سیستم اداری سامانیان و عامل در هرات، بوشنگ و بادغیس و نیشابور - از نسل مرزبان مرو (Treadwell, 1991: 317, 320) و ابومسلم خراسانی از تبار گودرز کشاور (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۷۰). اهمیت بررسی نقش اهل بیوتات در ساخت اجتماعی دستگاه سامانی ناشی از نقش تعیین‌کننده ایشان در شبکه روابط قدرت این دوره تاریخی و به عنوان یکی از ارکان ساخت گفتمان نسب‌شناسی سامانیان است. اهل بیوتات با حفظ و انتقال مفاهیم موجود در بستر فرهنگی و اجتماعی، تأیید

۱ - البته باید اشاره کرد که در تاریخ سیستان تبار یعقوب لیث صفاری پس از ساسانی‌ها به کیانیان و پیشدادیان می‌رسد و از طریق دیگر اعضای خاندان صفاری، همانند ابوجعفر، به رستم دستان. در این ارتباط در تاریخ سیستان چنین آمده است: «...بختیار بن شاه فیروز بن برفری بن شیر اوزن بن خدایکان بن فرخ به بن ماه خدای بن فیروز بن کرد آفرین بن پهلوان بن اسپهبد بن رستم بن مهر آزاد بن رستم ابن بولاد بن کان آزاد مرد بن رستم بن جهر آزاد بن نیرو سنج بن فرخ به بن داد آفرین ابن سام بن به آفرید بن هوشنگ بن فرامرز بن رستم الاکبر بن دستان بن سام بن نریمان بن کورنگ بن گرشاسب». (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸). خاندان رستم به واسطه بختیار از نوادگان رستم دستان در طول حکومت خسرو پرویز، اسپهبد و جهان پهلوان سیستان بودند. سپس این خاندان در طول دوره باستان، پهلوها و مرزبانان تمام شهرهای سیستان گردیدند (همان، ۳۲۹). شاید صفاری‌ها به این دلیل که سیستان را در قلمرو خود داشتند، مدعی انتساب به خاندان رستم شدند (Pourshariati, 2010:356).

۲ - طاهر بن حسین به خاندان خزاعه نیز منتسب بود. در این ارتباط نرشخی اینگونه می‌نویسد: «طاهر بن حسین بن مصعب بن زریق خزاعی: مشهور به ذوالیمینین مؤسس سلسله طاهریان. مسعودی در التنبیه و الاشراف او را رستمی و نسبی را به رستم دستان می‌رساند و می‌گوید: در اسلام اینان از موالی خزاعه بودند، و بدین جهت به خزاعه منسوب شدند.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۹۰).

۳ - در تاریخ سیستان در ارتباط با تبار محمد حمدون چنین آمده است: «اما یک حکایت یاد کنم. بروزگار امیر بو جعفر، طاهر بو علی و محمد حمدون بحشم بخراسان شد [ند] بدرگاه امیر خراسان، و طاهر از عمرویان بود، و محمد حمدون نبیره مرزبان بود که بروزگار جاهلیت سیستان ایشان را بود، و ایشان از تخم رستم دستان بودند. چون بدرگاه امیر خراسان شدند هر روز بسلام رفتندی ...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۲۸-۳۲۹).

معانی بازآفرینی و خلق شده در فضای گفتمانی دربار و همچنین انتقال این معانی به بستر اجتماعی و سیاسی از طریق رسانهٔ زمان خود (دانش تاریخنگاری) در خدمت اهداف دستگاه سامانی بودند.

تاریخچهٔ واسپوهران در دورهٔ ساسانی را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: ۱. از آغاز حاکمیت ساسانیان تا پادشاهی خسرو انوشیروان. در این دوره واسپوهران بر اراضی نواحی مختلف، به واسطهٔ دریافت تأیید سنتی و تشریفاتی از دربار، حکومت موروثی داشتند. ۲. از زمان اصلاحات خسرو انوشیروان تا پایان پادشاهی ساسانیان. در این زمان تقسیم‌بندی‌های سابق لغو و چهار منطقهٔ اداری زیر نظر چهار اسپهبد ایجاد شد و املاک جدیدی به خاندان‌های برجسته، به ویژه پس از بروز آشوب در آغاز حاکمیت خسرو پرویز، بر پایهٔ احراز شایستگی و وفاداری ایشان نسبت به خاندان ساسانی واگذار گردید. در ادامه مروری بر ریشه‌های تاریخی و تبار برخی از خاندان‌های کهن محلی (اهل بیوتات) با قدرت اجتماعی-سیاسی در عصر سامانی خواهیم داشت.

#### ۴-۲-۱- واسپوهران/اهل بیوتات در منطقهٔ طبرستان

«پدشخوارگر/پتسخوارگر شاه»، یعنی شاه طبرستان، لقبی است که *تئوفانس*<sup>۱</sup> به کاوس - فرزند قباد که بعد از خاندان گشنسب در ۴۸۸ م. به حکومت طبرستان رسید - می‌دهد (Pourshariati, 2008: 288-290). بر اساس گزارش *ابن اسفندیار*، کاوس در برابر خسرو انوشیروان شورش نمود و مدعی تاج و تخت شد، که در نهایت به مرگ او و گروهان رفتن فرزندش *شاپور* و پس از او نوه‌اش *باو* در تیسفون انجامید. اما در جریان اغتشاشاتِ زمان خسرو پرویز، باو از معدود وفاداران دستگاه ساسانی بود. در مقابل، خسرو دوم حکومت بخش‌هایی از آذربایجان، عراق، استخر و طبرستان<sup>۲</sup> را به او بخشید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱۵۰). بعدها باو به دستور خسرو پرویز به خوارزم و خراسان لشکر کشید و توانست قلمرو گسترده‌ای را فتح کند. در حالیکه برخلاف اظهارات ابن اسفندیار در منابع دیگر دورهٔ ساسانی، ایران سپاهیدِ غرب ویستهم از خاندان اسپهبدان بود، که نام او به صورت باو هم ثبت شده است. بنابراین این احتمال وجود دارد که در اثر ابن اسفندیار

1 - Theophanes

۲ - خاندان *باوندیان* از نسل باو، نوادهٔ کاوس، از امرای منطقهٔ طبرستان تا قرون میانهٔ اسلامی بودند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: قسم دوم و سوم).

نام ویستهم با باو (نوه کاوس) خلط شده باشد، زیرا در واقع ویستهم بود که سپاه خسرو پرویز را در برابر شورش بهرام چوبین یاری داد (Pourshariati, 2008: 290).

دومین خاندان قدرتمند در قلمرو طبرستان از زمان خسرو انوشیروان دودمان کارن بود. به نقل از ابن اسفندیار، سوخرا/کارنی با همراهی اعضای خاندان مهران در آخرین دهه‌های قرن پنجم میلادی به تاج و تخت قباد ساسانی دست یافت. تاج‌گذاری سوخرا مدت زیادی دوام نداشت و در نهایت به فرار او و نه پسرش در نیمه دوم حکومت قباد (۴۹۸-۵۳۱ م.) به طبرستان ختم گردید، یعنی زمانی که کاوس قدرت آنجا را در دست داشت. اما در آخر به دلیل حمایت خاندان کارن از خسرو انوشیروان در برابر خاقان ترک حکومت سیستان و بخش‌هایی از طبرستان به ایشان بخشیده شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۱-۱۵۳).

خاندان دیگر حاکم در منطقه طبرستان و گیلان آل جاماسب یا گیلانشاهیان بودند. گیلانشاه و پسر او گیل گیلانشاه دو عضو مشهور این خاندان هستند. بنابر گزارش ابن اسفندیار، در حدود ۶۶۰-۶۳۰ م. و همزمان با غلبه مسلمانان بر ایران گیل گیلانشاه تبدیل به شاه قدرتمندی در بیشتر گیل و دیلمستان شد. در همین ایام به دنبال پیشگویی اخترشناسان مبنی بر مسخر شدن طبرستان برای او به همراه دو گاو گیل به سوی این دیار عزیمت نمود، که این موضوع سبب شد از سوی مردم گاوباره خوانده شود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۳-۱۵۵). بعدها در دوره اسلامی دو پسر او، دابویه و بادوسپان، سلسله‌هایی در گیلان و مازندران تأسیس نمودند (Bosworth, 1973: 55).

#### ۴-۲-۲- واسپوهران/اهل بیوتات در منطقه خراسان

یکی از خاندان‌های معروف منطقه خراسان حداقل تا قرن پنجم هجری، فرزندان کنارنگ از دودمان اسپهبدان بودند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۷). کنارنگ در زمان گریز یزدگرد سوم به شرق، حاکم بخشی از نیشابور (احتمالاً به همراه نسا و ابیورد) و توس<sup>۱</sup> بود. به نظر می‌رسد منطقه خراسان در زمان فتوحات اسلام به چندین قلمروی مستقل، همانند توس و نیشابور (تحت حاکمیت خاندان کنارنگ) و مرو (تحت حاکمیت خاندان ماهویه)، تقسیم می‌شد. برخی از این مناطق در زمان ورود اعراب به طور مستقل با ایشان صلح نمودند. شهر مرو و توس، به ترتیب به

<sup>۱</sup> - توس پایتخت اشرافی ساسانیان در شرق و مرکز ایالت پرثوه در دوره هخامنشی بود، در حالیکه پایتخت‌های اشرافی یزدگرد سوم در غرب استخر و تیسفون بودند (Pourshariati, 1995: 33).

عنوان مراکز نظامی و سیاسی خراسان ساسانی، استحکامات قوی و غیر قابل نفوذی به ویژه در برابر حملات اقوام ترک داشتند. احتمالاً به این دلیل یزدگرد سوم این مناطق را به عنوان پناهگاه و محل گردآوری نیروی خود انتخاب نمود. بعد از غلبه مسلمانان تا زمان عباسیان، خاندان کنارنگیان توس قدرت خود را در این منطقه حفظ نمودند (Pourshariati, 1995: 20-23).

فردوسی روایت می‌کند که یزدگرد سوم در زمان جستجوی پناهگاه در برابر حملات اعراب دو نامه برای مرزبانهایش در شرق، یعنی ماهویه و کنارنگ، نوشت. نامه‌نگاری یزدگرد سوم با خاندان اسپهبدان توس با تعریف و تمجید از ایشان آغاز و با یادآوری تاریخچه وفاداریشان در زمان نیاز شاهان ساسانی به پایان می‌رسد. او مرزبان توس را اشرافی، صاحب فر،<sup>۱</sup> زمین، حق (راستی) و حافظ قانون می‌خواند (فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر هشتم: ۴۴۱-۴۴۸). آنچه در حقیقت خاندان کنارنگ را شایسته این تمجید و جایگاه می‌نمود: وفاداری خاندان اسپهبدان به سلسله ساسانی در حفظ پادشاهی بعد از مرگ یزدگرد اول در ۴۲۱ م.<sup>۲</sup> و ماجرای شورش بهرام چوبین، که با حمایت اکثریت واسپوهران در تیسفون تاجگذاری نمود، بود. در نتیجه ویستهم، شخص اول این خاندان، به اسپهبدی<sup>۳</sup> خراسان رسید. اما او به دنبال کشته شدن برادرش ویندوی به دست خسرو پرویز - به دلیل خاتره پادشاه از توطئه ایشان در خلع پدرش هرمزد چهارم - به عنوان شاه ساسانی در خراسان تاجگذاری کرد و سکه ضرب نمود (Pourshariati, 1995: 60, 61). در حالیکه در مقدمه شاهنامه ابومنصور، کنارنگ، نیای ابومنصور عبدالرزاق و معمری، جایگزین ویستهم شده است. در این روایت کنارنگ، به عنوان یکی از سرهنگان خسرو پرویز، پادشاه را در لشکرکشی‌هایش به قلمرو قیصر روم و ساوه شاه ترک یاری می‌دهد. در نتیجه خسرو پرویز توس را به کنارنگ می‌دهد و بعد از جنگ هری نیشابور را نیز به او می‌بخشد. معمری در ادامه روایت می‌کند که خسرو پرویز توس را به دلیل دلاوری کنارنگ در مقابله با هزار مرد و شکستن ایشان

۱ - فر، که در آغاز معنی نیروی زندگی، فعالیت و یا شکوه داشت، به تدریج معنای پیروزی و بخت (به ویژه بخت شاهی) به خود گرفت. این موهبت آسمانی در دوره ساسانی تنها به شاهنشاهان تعلق نداشت و شامل شهرداران، که به عنوان امرای تابع شاهنشاه لقب شاه و ویژگی‌های اشرافی داشتند، نیز می‌شد. همچنین تعدادی از مرزبانان، که در مناطق حساس مرزی حضور داشتند، به پادشاه دفاع از قلمروشان این عنوان را دریافت می‌کردند (Pourshariati, 1995: 57).

۲ - حمایت از خاندان ساسانی در این رویداد، برای اسپهبدان مقام دوم مهم مملکتی پس از موبدان موبد و حق ازدواج با خاندان شاهی را به بار آورد. در نتیجه مادر خسرو پرویز از این خاندان بود (Pourshariati, 1995: 67).

۳ - تا قبل از اصلاحات خسرو انوشیروان، اسپهبد/سپاهبد عنوان ریاست عالی خاندان اسپهبدان، یکی از ۷ خاندان برتر باقی مانده از دوره اشکانی، بود. اما پس از تقسیم قلمرو ایران به چهار بخش اداری، عنوان سپاهبد به فرماندهان نظامی مسئول نظارت و اداره این نواحی اطلاق گردید (Pourshariati, 2008: 505).

به او واگذار می‌کند (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۸۱-۸۴). احتمالاً این روایت به منظور تأکید بر دلاوری و جنگاوری کنارنگ، نیای مشترک ابومنصور عبدالرزاق و معمری، ساخته شده است.

جواب کنارنگ به نامه آخرین شاه ساسانی در شاهنامه فردوسی غایب است، اما ثعالبی - که به فردوسی هم دوره است و به طور گسترده‌ای از خدای‌نامه‌ها و آثار ساسانی استفاده می‌نماید - از پاسخ کنارنگ یاد کرده است. در روایت ثعالبی کنارنگ اینگونه پاسخ می‌دهد که استحکامات کوچک توس پاسخگوی نیازهای شاه و همراهانش (سپاهیان) نیست (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۷۴). در نهایت مرزبان توس با همکاری در فتوحات اعراب به خاندان ساسانی خیانت می‌کند (Pourshariati, 2013: 219-220; 1995: 37). معمری نیز از نقش خاندان کنارنگیان در فتوحات اسلام می‌گوید. بر پایه گزارش او، توس تا روزگار عباسیان در دست این خاندان باقی ماند، تا اینکه حمید طائی آن را به خاندان دیگری واگذار کرد (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۸۹-۹۰). همانگونه که اشاره شد، حاکمیت خاندان کنارنگیان بر توس و نیشابور (احتمالاً بخشی از آن) از زمان خسرو پرویز، به عنوان پاداشی برای جانبداری از خاندان ساسان در برابر داعیه بهرام چوبین، محقق شد. اما در گزارش معمری هیچ ذکری از شورش بهرام چوبین نیست (Pourshariati, 1995: 38-39).

فتوحات مسلمانان خلی در چهره فرهنگی و اجتماعی منطقه خراسان حداقل تا پایان کار بنی‌امیه وارد نکرد؛ زیرا تا این زمان سکونت اعراب در بخش‌های داخلی خراسان، به ویژه توس و نیشابور، محدود و اندک بود.<sup>۱</sup> همچنین در این مناطق بسیاری از مفاهیم اجتماعی-فرهنگی تحت حمایت طبقات ممتاز اجتماعی، همانند دهقانان، تقریباً دست نخورده باقی ماند (Pourshariati, 1995: 23, 71). بنابراین برخلاف تصور رایج، تنها منطقه ایزوله اجتماعی ایران در قرون اولیه اسلامی کناره‌های دریای مازندران نبود، بلکه ناحیه خراسان نیز بسیاری از ویژگی‌های سنتی و اجتماعی ایران باستان را حداقل تا قرن چهارم هجری حفظ نمود. نتیجه چنین وضعیتی نگارش تاریخ ملی ایران در قالب شاهنامه در منطقه توس و بازآفرینی تاریخنگاری فارسی تحت حمایت دستگاه سامانی در قلمرو خراسان بزرگ در قرن چهارم هجری بود.

<sup>۱</sup> - بر پایه دیدگاه غالب در این زمینه، پس از فتوح اسلام دسته‌هایی از قبایل عرب در شهرها، نواحی خراسان و ماوراءالنهر پراکنده شده و به سرعت تبدیل به طبقه‌ای با نفوذ اجتماعی از اشراف محلی گردیدند (ناجی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۵۴۹، ۵۵۰).

#### ۴-۲-۱- نقش خاندان کنارنگیان توس در بافت اجتماعی-فرهنگی حکومت سامانیان

یکی از معروف‌ترین و قدرتمندترین دودمان‌های کهن در ساخت سیاسی و اجتماعی عصر سامانی، خاندان کنارنگیان توس از تبار اسپهبدان بودند. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی، از اعیان و امرای توس و یا به قول فردوسی پهلوانی دهقان نژاد<sup>۱</sup> (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۹)، در مقدمه شاهنامه ابومنصوری و برخی متون تاریخی دیگر به همراه وزیرش معمری از خانواده قدیم کنارنگیان توس معرفی می‌شود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۳۷؛ قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۷۳-۸۱). او چهره شاخصی در قلمرو سامانی‌ها بود، که از حدود ۳۳۴ ه.ق. مقام‌های حکومتی همانند امارت نیشابور و سپهسالاری خراسان را بر عهده داشت. ابومنصور عبدالرزاق در سال ۳۳۶ ه.ق. به دنبال شورش ابوعلی چغانی به آل‌بویه پیوست. این واقعه برای او امارت آذربایجان از جانب رکن‌الدوله را در پی داشت، که به سرعت از آن دست شست و در ۳۳۸ ه.ق. به ری بازگشت. در این شهر ابومنصور عبدالرزاق مذاکرات صلح با نوح بن نصر سامانی را آغاز کرد و سال بعد موفق شد به توس مراجعت نماید. او به سال ۳۴۲ ه.ق. در لشکرکشی نوح به ری از مسئولان مذاکره با رکن‌الدوله بود و در سال ۳۴۹ ه.ق. مجدداً سپهسالار خراسان شد (نرشخی، همان: ۳۳۶-۳۳۷؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۳-۳۵۷). ابومنصور عبدالرزاق در خلال آخرین دوره سپهسالاری‌اش در خراسان، دستور نگارش شاهنامه را داد. اتمام شاهنامه ابومنصوری به سال ۳۴۶ ه.ق.، یعنی در اوج کار ابومنصور توسی نزد سامانیان، بود. به نظر اسکات میثمی، علت نگارش شاهنامه ابومنصوری در این زمان تلاش عبدالرزاق در اثبات حقانیت امارتش بر مناطق موروثی خاندانش در برابر سامانیان بود (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۸ - ۳۹).

شجره‌نامه طولانی ابومنصور عبدالرزاق در مقدمه شاهنامه ابومنصوری با ادعای امارت او پیوند دارد و بلافاصله پس از اشاره معمری به انتقال قدرت آمده است (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۶). معمری در ارتباط با سرنگونی حاکمیت‌ها و انتقال قدرت چنین می‌نویسد: «چهار پادشاهی از ایران بشد... و بیگانگان اندر آمدندی و بگرفتندی این پادشاهی به فروتنی، چنان که به گاه جمشید بود و به گاه نوذر بود و به گاه اسکندر بود و مانند این پس پیش از آنکه سخن شاهان و کارنامه ایشان یاد کنیم نژاد ابومنصور عبدالرزاق که این نامه را به نثر فرمود تا جمع کنند چاکر خویش را ابومنصور معمری و نژاد او نیز بگوییم...» (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۶۵-۷۱). در مورد اهمیت حکومت برای ابومنصور عبدالرزاق توسی روایتی در تاریخ گردیزی وجود دارد. بر اساس این روایت،

۱ - یکی پهلوان بود دهقان نژاد/ دلیر و بزرگ و خردمند و راد (فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر یکم: ۱۲).



عبدالرزاق، زمانی که نسبت به دوام سپهسالاری خود در خراسان تردید نمود، دستور تخریب و غارت خراسان را داد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶-۳۵۷). امّا به قول مجتبی مینوی، تصور چنین رویدادی با توجه به اقدامات میهن پرستانه ابومنصور، به ویژه گردآوری و نگارش تاریخ پادشاهان ایران، معقولانه نخواهد بود (هروی، ۱۳۸۸: ۳۹۶).

تبار اصیل و عالی رتبه ابومنصور عبدالراق در خلال مفاهیم و گزاره‌های گفتمان نسب‌شناسی حکومت او، که در توس و گاهاً در نیشابور و خراسان برقرار بود، در شاهنامه ابومنصوری آشکار می‌شود. ابومنصور عبدالرزاق در آغاز متن مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین معرفی می‌شود: «پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بود با فرّ و خویش کام بود و با هنر و بزرگ منش بود اندر کام روائی و با دستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت و نژادی بزرگ داشت، بگوهر، و از تخم اسپهبدان ایران بود و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید، خوش آمدش، از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین جهان، ...» (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۳۳ و ۳۴). در این عبارات عبدالرزاق به داشتن هنر، بزرگ‌منشی، فر و نژاد و گوهر از اسپهبدان و برخورداری از دستگاه پادشاهی از سایرین متمایز می‌شود. بنابراین عبدالرزاق در این زمان خود را «شاه توس» می‌داند. در این ارتباط پورشریعتی معتقد است: ادعاها و فرضیات تلویحی در مقدمه شاهنامه ابومنصوری به طور تاریخی معتبر هستند (Pourshariati, 1995: 68, 71)؛ زیرا یعقوبی - که برای مدتی در دربار طاهریان به کار مشغول بود و احتمالاً در نیشابور از خاندان توس خبر داشت - در اثرش به حاکم توس لقب پادشاه می‌دهد و از عنوان کنارنگ و یا مرزبان استفاده نمی‌کند (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۷۰). بلاذری، هم عصر یعقوبی، نیز جایگاه دوم پس از شاه و وزیرش را به کنارنگ می‌دهد. این مسأله اثبات‌کننده اشرافیتی است که موجب می‌شود یعقوبی از او با عنوان پادشاه یاد کند. بلاذری حاکم توس را، که به طور متناوب با عناوین مرزبان و کنارنگ خطاب می‌کند، حاکم خراسان نیز می‌خواند (Pourshariati, ibid: 34, 45-46). بر اساس متن یعقوبی، خاندان کنارنگیان نامه تأیید حکومتشان به توس و نیشابور، که ضمن قرارداد صلح با عبد/.. بن/میر (فرمانده عرب) نوشته شده بود، را تا زمان حکومت طاهریان در اواخر قرن سوم هجری در دست داشتند (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۷۰).

در معرفی معمری از منابع شاهنامه ابومنصوری<sup>۱</sup> نام برخی از خاندان‌های کهن محلی و شخصیت‌های متنفذ اجتماعی ذکر می‌شود. در این ارتباط در مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین آمده است: «پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان دیدگان از شهرها بیاورند و از هر جای چون شاج پسر خراسانی از هری و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نسابور و چون شاذان پسر برزین از طوس و [از] هر شارستان گرد کرد و بنشانند بفرز آوردن این نامهای شاهان و کار نامهایشان و زندگانی هر یکی از... و این را نام شاه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند» (قزوینی، ۱۳۳۲، ج ۲: ۳۴-۳۵). «...همچنین از محمد جهم برمکی مرا خبر آمد و از زادوی بن شاهوی و از نامه بهرام اصفهانی همچنین آمد و از راه ساسانیان موسی عیسی خسروی و از هشام قاسم اصفهانی و از نامه پادشاهان پارس و از گنج نامه مأمون و از بهرامشاه مردانشاه کرمانی و از فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و از رامین که بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد...» (همو، ۵۱-۵۶). «...و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامه های ایشان گرد کردیم...» (همان، ۶۱-۶۲). همچنین در خصوص چگونگی نوشته شدن شاهنامه ابومنصوری و منابع آن، فردوسی چنین می‌سراید:

ز هر کشوری موبدی سالخورده/ بیاورد کین نامه را گرد کرد

چو بشنید از ایشان سپهبد سخن/ یکی نامور نامه افکند بُن

(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر یکم: ۱۲).

به عقیده پورشریعتی، افرادی که معمری به عنوان منبع و راویان روایت‌ها از ایشان یاد می‌کند، همانند ماهویه خورشید پسر بهرام و سازان برزین، گروهی از طبقه ممتاز پارتی بودند که در پروژه شاهنامه ابومنصوری حضور داشتند (Pourshariati, 2010:372). بنابراین تولید شاهنامه عبدالرزاق تنها در بستر حمایت خاندان‌های پارتی یا مدعی تبار پارتی در قرن چهارم هجری درک خواهد شد. به علاوه حامی فردوسی در ابتدای کارش منصور بن محمد بن عبدالرزاق طوسی، پسر

<sup>۱</sup> - به عقیده مینورسکی، به دستور ابومنصور عبدالرزاق و زیر نظر معمری متن یا متونی به زبان فارسی ترجمه شدند. بعدها این ترجمه‌ها منبع کار شاهنامه ابومنصوری و بعد از او شاهنامه فردوسی گردیدند (مینورسکی، ۱۳۹۰: ۲۸۳).

عبدالرزاق طوسی، بود. حتی پورشریعتی، فردوسی را نیز از تبار پارتی می‌داند، زیرا او از توانایی خود برای سخن گفتن به پارتی می‌گوید (Ibid, 372, 380-386)، اما بر این گفته نمی‌توان چندان استناد کرد. از خلال عبارات فوق می‌توان به چند نکته در ارتباط با بافت اجتماعی ایران در این برهه تاریخی پی برد، از جمله وجود آگاهی و تداوم ارتباط با گذشته تاریخی و نقش طبقه ممتاز اجتماعی در حفظ و انتقال تاریخ شفاهی و مکتوب.

#### ۴-۲-۳- واسپوهران / اهل بیوتات با تبار ساسانی در منطقه ماوراءالنهر، دیلم و طبرستان

در قرون نخستین و میانه اسلامی در مناطق ماوراءالنهر،<sup>۱</sup> دیلم و طبرستان خاندان‌های محلی از تبار ساسانیان نیز همچنان حاکمیت داشتند؛ از جمله شاهان / فریعی خوارزم (Bosworth, 1973: 55)، وردان / خدات از نسل یک شاهزاده ساسانی و از دهقانان بزرگ ناحیه بخارا در ده وردانه (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۵) و دو سلسله منتسب به دودمان‌های ساسانی حاکم در کوهستان‌های طبرستان: ۱. شروین از دودمان باوند (در کوه‌های شرقی) و ۲. ونداد هرمزد از دودمان قارنوند (در کوه‌های میانی) و ونداسپگان برادر ونداد هرمزد (در کوه‌های غربی) (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۱۷۴). در واقع این سلسله‌ها بقایای اشرافیت محلی پس از سقوط طبرستان و فرار اسپهبد آن در حدود ۱۴۱ ه.ق به طرف گیلان و استیلاء ولات مسلمان بر این خطه هستند (همان، همانجا). همچنین مسعودی در «مروج‌الذهب» شاهان شروان را از تبار بهرام گور می‌داند و در این مورد چنین می‌نویسد: «...از جمله ملوک که انوشیروان در این نواحی مجاور اسلام از دیار بردعه تعیین کرده است شاهی شروان نام است و مملکتش نام از او گرفته و گویند شروانشاه و هر که بر این ناحیه پادشاهی کند شروان نام یابد و اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم مملکت او نزدیک بیک ماه راه است زیرا به جاهای تازه که انوشیروان بدو نداده بود دست انداخته و جزو ملک خود کرده است و هم در این تاریخ، و خدا بهتر داند، پادشاه آنجا مسلمانی بنام محمد بن یزید است که از فرزندان بهرام گور است و در نسب وی خلاف نیست، پادشاه سریر نیز از فرزندان بهرام گور است» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۴). توجه این خاندان‌ها به بازآفرینی مفاهیم نسب‌شناسی تا بدانجا بود که مازیار، از دودمان قارنوند، در حدود ۲۰۷ ه.ق پس از قبول اسلام و دستیابی به نواحی کوهستانی طبرستان لقب اسپهبدان را اختیار کرد (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۱۷۸).

۱- این منطقه عملاً پس از پیروزی امیر اسماعیل سامانی در ۲۸۷ ه.ق بر عمرولیث صفاری در محدوده خراسان بزرگ قرار گرفت (هروی، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۱؛ لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۰۸).

در منطقهٔ گیلان نیز از حدود قرن دوم تا چهارم هجری خاندان‌هایی با تبار ساسانی حاکمیت داشتند؛ همانند خاندان (شاهان) *جستانی*<sup>۱</sup> که در قرن دوم و سوم هجری تختگاه ایشان ناحیه رودبار بود، خاندان پادشاهی *شاهنشاهوند* که در قرون دوم و سوم هجری ناحیهٔ لاهیجان را در اختیار داشتند و دودمان زیاریان که به خاندان شاهی گیلی (شاهنشاهوند) وابسته و از نوادگان زیار و *روانشاه* بودند. زیاریان تبار خود را به *ارغش*<sup>۲</sup> *فرهادان*، شاه گیلان در زمان کیخسرو، می‌رساندند (لازار، ۱۳۹۰: ۱۸۱ و ۱۸۴). همچنین دودمانی محلی با لقب *باستانی/استندار* در حدود ۳۳۶ه.ق در *رویان* (واقع در طبرستان) بر سر کار آمدند. در دورهٔ سلجوقی و دوره‌های بعد استناداران خود را از نوادگان بادوسپان<sup>۳</sup> می‌خواندند (همو، ۱۹۰).

### ۴-۳- اهمیت عامل تبار در ایجاد قدرت و پایگاه اجتماعی برای دودمان‌های محلی

در ارتباط با اهمیت عامل تبار در ایجاد قدرت و پایگاه اجتماعی برای دودمان‌های محلی در عصر اسلامی به بررسی برخی شواهد تاریخی در این زمینه می‌پردازیم، از جمله نقل قولی از اسماعیل بن احمد سامانی که در متن ابن اثیر چنین گزارش می‌شود: «احمد بن سهل نباید از دربار دور شود. اگر دور شود فتنه برپا می‌کند...» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۱۶۵). این عبارات نشان‌دهندهٔ بیم اسماعیل از نفوذ و قدرت اجتماعی-سیاسی خاندان‌های کهن محلی است. برای روشن شدن این مطلب و منظور اسماعیل سامانی باید نگاهی به شخصیت و رویدادهای زندگی احمد بن سهل داشته باشیم. بر پایهٔ گزارش منابع تاریخی، احمد بن سهل به خاندان *کامکار* و یزدگرد سوم منتسب بود. ابن اثیر و گردیزی در این مورد چنین گزارش می‌کنند: «احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن جبله بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار پادشاه (آخرین پادشاه ساسانی)» (همو، ۱۶۱) «...و این احمد بن سهل از اصیلان عجم بود و نبیره یزدجرد شهریار بود، و از جمله دهقان جیرنج بود (که) از دیه‌های بزرگ مرو است. و جد احمد کامگار نام بود...» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۲). احتمالاً تقدم و برتری احمد بن سهل بر سایر فرماندهان زمان خود به دلیل همین سلسله

<sup>۱</sup> - *آل جستان، جستانیه و یا آل وهسودان*؛ که در حدود سه قرن در برابر حکام عرب و مسلمان ایرانی مقاومت کردند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۵-۲۰۴).

<sup>۲</sup> - فردوسی، *آغش را/شککش ضبط نموده است*، که احتمالاً همان ارشک یا اشک سردودمان خاندان اشکانی می‌باشد (مجمل التواریخ، بی‌تا، پاورقی: ۴۹).

<sup>۳</sup> - بادوسپان و دابویه دو فرزند گیل گیلان‌شاه (ملقب به گاوباره) از خاندان آل جاماسپ/گیلان‌شاهیان بودند، که به ترتیب در رویان و گیلان به پادشاهی رسیدند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۴).

نسب بود. او بزرگترین فرمانده امیر اسماعیل بن احمد و بعد از او احمد بن اسماعیل و فرزندش نصر بن احمد گردید. جد احمد بن سهل، کامکار، از دهقانان اطراف مرو و خود او عامل عمرو بن لیث در مرو بود، اما پس از مدتی توسط عمرو دستگیر و در سیستان بازداشت شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۱۶۱-۱۶۲). در نهایت احمد بن سهل از این شهر گریخت و در دربار اسماعیل سامانی پناهنده شد. او در دوران احمد بن اسماعیل مأمور فتح سیستان گردید و احتمالاً در همین زمان آزاد سرو، یکی از راویان شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی، را با خود از سیستان به مرو آورد (تقی زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۴). نصر بن احمد به منظور پایان دادن به شورش امیر حسین مرورودی (از خاندان کنارنگیان) احمد بن سهل را با سپاه مجهز به نیشابور اعزام نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۱۶۲). اما این سردار سامانی - که خاندانش از نخستین روزگار تشکیل حکومت های اسلامی- ایرانی منطقه در خدمت امراء بودند - به دلیل خلف وعده نصر پس از غلبه بر حسین مرورودی در سال ۳۰۶هـ.ق شورش نمود. در نهایت احمد پس از یکسال گرفتار شد و در حبس درگذشت (همو، ۱۶۳-۱۶۵). این قیام، به ویژه با توجه به پایگاه اجتماعی-سیاسی احمد بن سهل و تذکار اسماعیل در مورد آن، در بررسی موضوع رقابت های دودمانی و بازسازی گفتمان نسب شناسی ایشان اهمیت می یابد.

شاهد دیگری از بازآفرینی عناصر نسب شناسی در گفتمان سیاسی دودمان های حاکم پس از ورود اسلام و اهمیت آنها در تولید قدرت در بستر اجتماعی-سیاسی، گفتمان نسب شناسی خاندان وشمگیر زبیری است. در این ارتباط ابوریحان بیرونی چنین می نویسد: «خاندان شمس المعالی از اصل ملوک جبال [ماد] اند، که به اسپهبدان خراسان و شاهان پتسخوارگر [نام باستانی اقلیم طبرستان] منتسب می شوند» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۴۹-۶۰). در روایت آثارالباقیه، شمس المعالی از جانب پدر و مادر به تبار شاهان ساسانی و اسپهبدان اشکانی منتسب می شود. همچنین ابوریحان بیرونی برای شمس المعالی از درگاه خداوند امپراطوری از شرق و غرب طلب می کند (همان، همانجا).<sup>۱</sup> به عقیده پورشریعتی، بیرونی در متن آثارالباقیه اهمیت بیشتری برای تبار پارتی زیاریان قائل می شود، که با توجه به قدمت تعلق سرزمین ایشان به خاندان های پارتی، به عنوان سرزمین اجدادی، ادعای تازه ای نبوده است (Pourshariati, 2010:352-353).

<sup>۱</sup> - در قابوس نامه، عنصر المعالی انتساب به اغش و هادان (خاندان آل جاماسب/گیلان شاهیان) را به فرزندش یادآوری می کند (مجموع التواریخ، بی تا، پاورقی: ۴۹).

خاندان روزبهان باوندی نمونه دیگری از دودمان‌های محلی با قدرت و مقبولیت اجتماعی هستند، که در پی برکشیدن گفتمان سیاسی خود در برابر گفتمانهای رقیب، به ویژه آل‌بویه، بودند. مسکویه رویدادهای مرتبط با تحولات نظامی و سیاسی این خاندان را چنین گزارش می‌کند: «در این سال روزبهان بن ونداذ خرشید دیلمی بر ضد معز الدوله قیام کرد. برادرش «بلکا» نیز در شیراز آشکارا بر ضد بویه‌تایان برخاست. برادر دیگر ایشان «اسفار» نیز در اهواز همین کار کرد. روزبهان به اهواز آمد تا با وزیر مهلبی که در آنجا بود بجنگد. مردان مهلبی به روزبهان پناهنده شدند، خودش نیز پس نشست. چون خبر به معز الدوله رسید، باور نمی‌کرد، زیرا که خودش او را پرورده بود و اعتماد بسیار بدو داشت. "یر زیل را برای پیشاهنگی جنگ او فرستاد. دیلمیان، یکسره، به شدت ضد معزالدوله شعار می‌دادند. ایشان خشمگینانه چیزهایی به او گفتند که تا کنون در دل پنهان می‌داشتند، آنچه بدش می‌آمد در رویش گفتند و به پناهندگی [به روزبهان] آغازیدند. معزالدوله [برای جلوگیری از آن] ابراعجی را به فرماندهی پلیس واسط گمارده به آنجا پیش فرستاد. روز پنجشنبه پنجم شعبان، معزالدوله برای جنگ با روزبهان از خانه خود در بغداد بیرون آمد، همین خبر بر پناهندگی دیلمیان به روزبهان افزود. خلیفه مطیع لله نیز به دنبال معزالدوله سرازیر شد. زیرا که ناصرالدوله حمدانی همینکه از شورش روزبهان و برادرانش آگاه شد طمع بغداد به سرش زده، پسر خود «ابو المرجی» را با پسر دیگرش به بغداد گسیل داشت. چون معزالدوله از این گزارش آگاه شد، سبکتکین پرده‌دار را از واسط برای نگهبانی بغداد بازگردانید، و در نامه‌ای به مسافر پسر سهلان فرماندار نهاوند دستور داد، هر چه زودتر به بغداد رفته، به سبکتکین پرده‌دار بپیوندد. دیلمیان ساکن بغداد نیز به عنوان درخواست حقوق شوریدند، پس مسافر و سبکتکین و لشکرورز، با ایشان گفتگو کرده وعده مال دادند، تا آرام شدند... چون معزالدوله افزایش پناهندگی دیلمیان به روزبهانیان را دید، اعتمادش از ایشان بریده شده، بر پل «اربق» موکلان نهاد تا نگذارند دیلمیان همراه او از آن پل بگذرند، مبادا بدو خیانت ورزند و دیگر سپاهیان را نیز بشورانند. او به ایشان حقوق می‌داد، ایشان پس از گرفتن حقوق فوراً به رده روزبهانیان می‌پیوستند. آن روز کسی از دیلمیان با وی از پل نگذشت مگر لیلی پسر موسی پیاده و شیرزیل پسر وهری و حسن پسر فناخسرو. تکیه‌گاه معزالدوله غلامان ترک او بودند... معزالدوله دیلمیان روزبهانی را بپراکند و برخی از سران ایشان را دستگیر کرد و فتحنامه به شهرستان‌ها نوشت. او از بازمانده دیلمیان نیز دور شده، به ترکان رو آورد و بر ایشان تکیه نمود.» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۰۷-۲۱۲). تلاش روزبهان و برادرانش برای خارج نمودن قدرت از دست خاندان بویه از همان الگوی به قدرت رسیدن برادران بویه تبعیت می‌نمود. مجموع این رویدادها

نشان‌دهنده اهمیت گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های محلی در بستر رقابت‌های دودمانی حکومت‌های اسلامی است؛ که در مورد اخیر موجب به خطر افتادن گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی آل‌بویه در برابر نیروی تازه نفس نظامی و برخوردار از مقبولیت اجتماعی، به ویژه در میان دیلمی‌ها، گردید.

## فصل پنجم

# رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون قرن ۴-۶ ه.ق

### ۱-۵- رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون تاریخی قرن ۴ تا ۶ ه.ق

تشکیل حکومت در شرق جهان اسلام در خلال قرن چهارم هجری تنها به دریافت منشور و لوای امارت از دستگاه خلافت خلاصه نمی‌شد، بلکه مواجهه با دودمان‌های محلی دیگر و حفظ سرزمین‌های مفتوحه، مقبولیت ملی را نیز ضروری می‌نمود. بنابراین دستگاه‌های حاکم تلاش نمودند تا از طریق خلق و یا بازآفرینی معانی متناسب با مفاهیم کهن موجود در بافت اجتماعی- فرهنگی و گفتمان باستانگرا، همانند انتساب به پادشاهان باستانی ایران در ذیل مفهوم بازگشت پادشاه مشروع شرق<sup>۱</sup>، به این مقبولیت دست یابند. از علل ریشه‌دار بودن نگاه به گذشته باستانی

---

<sup>۱</sup> - براساس پارادایم فرجام‌شناختی در بافت اندیشه قرون نخستین اسلامی، برقراری این پادشاهی به ایجاد نظم و یکپارچگی و بازگرداندن شکوه ایران باستان می‌انجامید. در این پارادایم هر سلسله‌ای بر اثر ضعف اخلاقی حاکم زمان، فساد سیاسی حکومت و به قدرت رسیدن بیگانگان به پایان می‌رسد و خاتمه این غصب برآمدن شاهی مشروع از شرق است. این اندیشه در بستر فکری و اجتماعی قرن ۴ ه.ق به خوبی پرداخته می‌شود، همانند دو متن آخرالزمانی زرتشتی: *جاماسپ‌نامه* (به فارسی میانه) و *زرتشت‌نامه* - که تقریباً همزمان با آغاز سرودن شاهنامه فردوسی در سال ۳۴۷ ه.ق توسط فردی به اسم کیکاووس بن



در میان مردم نواحی شرقی ایران و تلاش حکومت‌ها برای کسب مقبولیت از این طریق می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱. نزدیکی زمان پذیرش اسلام در نواحی طبرستان و دیلم و همجواری آنها با خراسان و ماوراءالنهر، و ۲. بافت اجتماعی و سنتی دست نخورده مناطق خراسان، همانند توس، در سه قرن نخست اسلامی (Pourshariati, 1995: 23, 71). به این ترتیب، گفتمان‌های نسب‌شناسی‌ای در خلال گفتمان سیاسی حکومت‌های محلی شکل گرفت. ساخت گفتمان نسب‌شناسی بر پایه تبارنامه‌های حقیقی و یا جعلی‌ای استوار بود، که به واسطه رقابت‌های دودمانی و به اراده دستگاه حاکم در تألیفات رایج تاریخ‌نگاری و یا جغرافیایی گنجانده می‌شدند. بر پایه این الگو، سامانیان فرزندان سامان خدای بلخی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۱-۳۲۲) در جدال گفتمانی با دیگر حکومت‌های شرق، همانند صفاریان و آل‌بویه، خود را به بهرام چوبین، سردار ساسانی از خاندان مهران اشکانی، منتسب نمودند. فرضیه ساخت گفتمان نسب‌شناسی آل‌سامان در رقابت با گفتمان نسب‌شناسی خاندان بویه ممکن است با این استدلال مواجه شود که اولین اشاره به تبارنامه رسمی آل‌بویه در کتاب تاریخ «التاجی» اثر ابراهیم صابی - نگاشته شده مابین سال‌های ۳۶۷-۳۷۰ ق. به اشاره عضدالدوله دیلمی - آمده است، در حالیکه حدود ۱۰ سال پیش از آن تبار اشکانی سامانیان در تاریخ بلعمی ثبت گردید. در دفاع از فرضیه مطرح در این پژوهش می‌توان به روایات ابوریحان بیرونی<sup>۱</sup> و ابن اثیر<sup>۲</sup> در ارتباط با دودمان بویه استناد نمود؛ که نشان

---

کیخسرو رازی به شعر و زبان فارسی نگاشته شد - رواج داشت. هر دو اثر پس از پیش‌گویی حمله اعراب، سقوط سلسله ساسانی، جایگزینی فرمانروای دروغین و ظهور وارث راستین خاندان [ساسانی] را پیشبینی می‌کنند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۲). در این ارتباط می‌توان پرسید، آیا در این دوره بحث بر سر وارث راستین است؟ و یا اینکه مطامع ارضی، همانند تصرف منطقه ری، مطرح می‌باشد؟ گرچه به عقیده کراسناوولسکا (۱۹۷۸)، فردوسی حمله اعراب را فاقد معنای فرجام‌شناختی آشکاری می‌داند، اما دوره شوربختی ۴۰۰ ساله در پیشگویی رستم و ستایش‌های فردوسی از محمود احتمالاً با انتظارات آخرالزمانی دوره سامانی مرتبط است (نقل شده در اسکات میثمی، ۱۳۹۰: ۶۲). همچنین ستایش فردوسی شامل حال ۲ تن از بزرگان دستگاه سامانی، یعنی ابومنصور توسی و امیرک توسی، می‌شود، که بر ایشان شوریدند و هر دو متمایل به اسماعیلیه بودند (همو، ۶۱).

۱ - «... پسران بویه ماهیگیر چون به سلطنت رسیدند به جعل نسب‌نامه‌هایی برای خود ناگزیر شدند و نژاد خویش را به بهرام گور رسانیدند» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۴۵، ۷۳ و ۹۰)

۲ - «آنها [آل بویه] عمادالدوله ابوالحسن علی و رکن‌الدوله حسن و معزالدوله ابوالحسن احمد فرزندان ابوشجاع بویه بن فنا خسرو (پناه خسرو) بن تمام بن کوهی بن شیروزیل ابن شیر کنده بن شیرزیل بزرگ بن شیران شاه بن شیرویه بن سستان بن سیس فیروز بن شیرزیل بن سنباد بن بهرام گور پادشاه بن یزدگرد پادشاه ابن هرمز پادشاه ابن شاهپور ذو الاکتاف ... نسب آنها را ابو نصر بن ماکولا خداوند او را بیمارزاد چنین آورده. اما ابن مسکویه می‌گوید: آنها [آل بویه] ادعا می‌کنند از نسل یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ایران هستند ولی ما بیشتر بروایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم زیرا او دانشمند و امام و

می‌دهد فرزندان بویه از آغاز تشکیل حکومت، در بستر فکری-فرهنگی قرن چهارم هجری و در نتیجه رقابت‌های موجود میان دودمان‌های کهن محلی، ناگزیر از انتساب خود (راستین و یا دروغین) به سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی بودند. در نهایت عضالدوله دیلمی این تبارنامه را به منظور هژمونیک ساختن گفتمان نسب‌شناسی آل‌بویه در تاریخ التاجی وارد نمود. از سوی دیگر برخی حکومت‌های ایرانی-اسلامی، همانند طاهریان<sup>۱</sup> و آل‌بویه<sup>۲</sup> مدعی انتساب به اعراب و قریش نیز بودند؛ تا به این وسیله برای خود مشروعیت دینی-سیاسی و مقبولیت در بستر اجتماع سنی مذهب خلق نمایند.

با توجه به نقش زبان در ساخت اجتماع، کاربرد زبان فارسی در دیوان سامانی (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۷۸) قابل تأمل است. در این مقطع تاریخی، اهداف ایدئولوژیک حکومت سامانی بهره‌برداری از مفاهیم موجود در ساخت زبان مردم بومی را ایجاب می‌نمود. به این منظور سامانیان با ترجمه تاریخ طبری به زبان جامعه هدف و وارد نمودن گزاره‌های سیاسی و نسب‌شناسی خود در آن از دانش تاریخنگاری در توجیه و برکشیدن گفتمان سیاسی‌شان در اوضاع آشفته قرن چهارم هجری استفاده نمودند. سامانیان در پیوند با مفهوم باستانی «ضرورت انتساب به تبار شاهان، بزرگان و قهرمانان اساطیری در خلق پذیرش عمومی برای یک دودمان» و در گزارشی به مراتب مفصل‌تر از گزارش مختصر طبری (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۶۴-۸۰۵) خود را از نسل بهرام چوبین و دنباله اشکانیان معرفی کردند. انتساب به این شخصیت تاریخی و به طور کلی اشکانیان در بستر زمانی و مکانی حکومت سامانیان - با وجود الگوپذیری دستگاه حکومتی‌شان از سلسله ساسانی در اموری همانند زمینداری و تاریخنگاری - از چند جهت برآورنده اهداف و تقویت‌کننده جایگاه ایشان بود؛ از جمله به عقیده تردول، علت انتخاب شخصیت بهرام چوبین توسط سامانیان ایجاد وجهه قاضیان مدافع امت در برابر نیروهای کافر ترک از طریق انتساب به سردار پیروز در این نبردها بود (Treadwell, 1991: 285, 66). در تحقیق اسکات میثمی، بهرام چوبین در ترکیب با دیگر چهره‌های زرتشتی و اسلامی نظیر او تصویر قهرمان آخرالزمانی داشت، که در قالب شاه شرق در برابر حکومت غاصب بازگرداننده عدالت، دین ایرانی، حکومت ایرانی و منادی آخرالزمان بود

---

پیشوای ما در این علوم بوده. این نسب در پارسیان دارای اصل پایدار و انتساب حقیقی و عمیق می‌باشد ولی چون پدران آنها مدتی در دیلمان امارت داشتند آنها را دیلمی گفتند.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۲۹۰)

۱ - انتساب طاهر بن حسین به خاندان خزاعه (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۹۰).

۲ - انتساب خاندان بویه به قبیله بنی تمیم و یا بنی ضبه (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۵).

(اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۳). اما تورج دریایی، بهرام چوبین را نه به عنوان یک فرمانده یاغی و یا منجی آخرالزمانی منعکس شده در ادبیات حماسی، رمانتیک و فارسی میانه، بلکه نخستین نشانه نظامی‌گری شدن (نظامی‌زده شدن) امپراطوری ساسانی در اواخر قرن ۶ م. می‌داند (Daryaei, 2015: 193). این روند با ظهور افرادی همانند شَهروز در زمان حکومت خسرو پرویز ۶۲۹ م. و فرخ‌هرمزد در دوران حکومت پوران‌دخت ۶۳۰ م. ادامه یافت، که در نهایت با حمایت پیروزان از یزدگرد سوم در مقابل گروه نظامیان حامی رستم فرخ‌هرمزد در جنگ نهایی با اعراب به اوج خود رسید. جناح‌گیری نظامیان نمایانگر بروز انشعاب در نیروهای ساسانی و عامل مهمی در سقوط ایشان بود (Ibid, 200). به این ترتیب تلاش سامانیان برای انتساب به این فرمانده ساسانی می‌تواند نشانه‌ای از آغاز غلبه و جهت نظامی در تاریخ خلافت عباسی باشد، که در نهایت همانند ساسانیان به سقوط ایشان انجامید. دودمان سامانی - که در آغاز در خدمت نظامی مأمون بودند و سپس برای تشکیل سلسله‌ای نیمه مستقل در شرق جهان اسلام اقدام نمودند<sup>۱</sup> - با هوشیاری در آغاز تغییر در ساخت سیاسی خلافت، یعنی تسلط امیرالأمراها و نیروهای نظامی آل‌بویه و ترک، از طریق انتساب به بهرام چوبین جایگاهی برای خود در ترکیب جدید قدرت فراهم نمودند. از دیگر علل انتساب سامانیان به بهرام چوبین می‌توان به حضور مستمر این سردار در ماوراءالنهر و دیار ترک، به دلیل لشکرکشی‌های متناوب به این ناحیه، اشاره نمود (هروی، ۱۳۸۸: ۱۲۰). دانش سکه‌شناسی ما را در اثبات این مدعا یاری می‌دهد. سکه‌های سغدی یکی از دو گروه اصلی مسکوکات نقره آسیای میانه در قبل از اسلام هستند، که انواع مختلف درهم‌های کم عیار پس از اسلام در ناحیه ماوراءالنهر از آنها تقلید شده‌اند. بر روی این سکه‌ها تصویری از بهرام پنجم دیده می‌شود، که به عقیده توماس (۱۸۸۱) شکل و نوع سکه‌های بهرام پنجم را سغدیان از روی مسکوکات بهرام چوبینه تقلید کرده‌اند (نقل شده در بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: پاورقی ص ۴۵۰). نوشته روی سکه‌ها متفاوت و در متداول‌ترین حالت کلمه بخارا خدات خوانده می‌شود. بر پایه تحقیقات سکه‌شناسی، احتمالاً بخارا خداتان، که مسکوکاتشان از سمرقند، خجند و خیوه

<sup>۱</sup> - حکومت‌های سامانیان و طاهریان - که در آغاز در قالب دستگاه‌های خرد حکومتی و امارت استکفاء (دست‌نشان‌دگی) در دوران اقتدار خلفا تشکیل شدند - به زودی نشانه‌هایی از امارت استیلاء (غلبه به قهر و زور) و تمایل به استقلال را نشان دادند؛ از جمله اقدام نابه‌فرجام طاهر بن حسین، سردار سپاه مأمون و نخستین حاکم طاهری خراسان، پس از یک سال و نیم حکومت در خراسان در برانداختن نام خلیفه مأمون از خطبه (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۶). همچنین اقدامات سامانیان به دنبال ضعف دستگاه خلافت از آغاز قرن چهارم هجری، همانند گرایش کوتاه مدت دستگاه دربار و دیوان سامانی در دوران امارت نصر بن احمد به اسماعیلیه (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۸۸-۲۸۹).

نیز به دست آمده است، آنها را از همسایگان سغدی خود تقلید می کردند. حتی در پایان قرن دوم هجری در کنار درهم ها و فلس های کوفی، حکام ماوراءالنهر هنوز در امور جاری و روزمره از درهم های نوع ساسانی با تصاویر شاهان قدیم استفاده می نمودند (بارتولد، همان: ۴۵۰-۴۵۲).

از دیدگاه نگارندگان، نزدیکی جغرافیایی زادگاه آل سامان به قلمرو نخستین پارتها در فلات ایران<sup>۱</sup> مهمترین عامل در نگاه ایشان به سلسله اشکانی و انتساب خود به این دودمان بود. این مسأله به سامانیان هویت ایرانی-شرقی ای مستقل از سلسله های رقیب مدعی انتساب به حکومت ساسانی می بخشید، به ویژه اینکه سامانیان شیوه کشورداری ملوک الطوائفی اشکانیان را در پیش گرفته بودند. به علاوه گزاره های مرتبط با گفتمان سیاسی و نسب شناسی آل سامان در تاریخ بلعمی بر قدمت حاکمیت اشک بن دارا و خاندان مهران بر ری (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۹۸-۵۰۰) تأکید دارند؛ که به تبع موجب اثبات حق سامانیان در حکومت بر این ناحیه، به عنوان مجادله برانگیزترین منطقه مرزی با حکومت آل بویه در تاریخ ایشان، می گردید. انتساب به سرداری از خاندان اشکانی، که از طریق اشک بن دارا وارث هخامنشیان بود (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۳؛ بلعمی، همان: ۴۹۸-۴۹۹ و ۵۰۰)، سامانیان را تبدیل به فرمانروایان اصیل شرق در رویارویی با دستگاه قدرتمند آل بویه می نمود؛ در حالیکه ساسانیان و به تبع خاندان بویه غاصبان تخت و تاج شمرده می شدند. به این ترتیب گفتمان نسب شناسی اشکانیان صورتی منطقه ای داشت.

## ۵-۲- تاریخنگاری، رسانه ای در خدمت انتقال مفاهیم سیاسی و گزاره های نسب شناسی

دودمان سامانی، بویه و برخی حکام محلی در بستر رقابت های دودمانی و با هدف ایجاد پایگاهی در بافت اجتماعی-فرهنگی و جلب وفاداری و همکاری اتباع ایرانی خود به خلق معانی و بازآفرینی مفاهیم موجود در ساخت زبانی-فرهنگی مردم پرداختند. در این بستر، تاریخنگاران به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت قدرت دستگاه حاکم بودند. ایشان تحت تأثیر گفتمان های فعال و یا متونی که پیش از ایشان نگاشته شده بودند، مفاهیم را از طریق معناگردانی<sup>۲</sup> در

<sup>۱</sup> - در کتیبه داریوش هخامنشی، که به نظر نگارنده قدیمی ترین جغرافیای تاریخی به جا مانده از دوران باستان است، بخارا بخشی از ایالت سغدیانا و در مجاورت قلمروی پَرثَوَه یا پارت قرار داشت (قدیانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۲۵).

<sup>۲</sup> - منظور از معناگردانی در اینجا، متناسب سازی معنای مفاهیم با ساخت سیاسی و اهداف ایدئولوژیک قدرت حاکم در بستر زمانی است.

روایت‌های خود وارد می‌نمودند. به این ترتیب در این بخش، به پویایی درونی یک اثر توجه خواهد شد، که چگونه به توجیه یک گفتمان می‌پردازد. همچنین به منظور پاسخ به این پرسش‌ها که مؤلف مسلمان در روزگار خود چه اهدافی را دنبال می‌نمود؟ و چگونه به آنها دست می‌یافت؟ با ارجاع به رویدادهای تاریخی و موضوعاتی که برای مؤلفان اهمیت خاصی داشته‌اند، متون تاریخی را در بافت سیاسی و اجتماعی‌ای که در ایجاد آن‌ها مؤثر بوده‌اند و بر اساس هویت (اغلب ناپایدار) حامیان و مخاطبان بررسی خواهیم کرد.

به عقیده روزنتال تاریخنگاری هیچ وقت از عوامل تعیین کننده جریان‌های فکری مسلمانان نبوده است (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۱۹) و یا اینکه هرگز امکان چنین ادعایی وجود ندارد که تاریخنگاری نهضتی فکری در جهان اسلام آفرید. تاریخنگاری به منزله وسیله نگهداری و بازتاب دستاوردهای اندیشه اسلامی همواره از مقام و مرتبه‌ای میانه برخوردار بود (همان، ۲۲۰)، اما با توجه به رابطه دو سویه (تأثیرگذاری و تأثیرپذیری) دانش با گفتمان و بستر اجتماعی-فرهنگی؛ که منجر به نقش فعال دانش در ساخت، بازآفرینی و تثبیت گزاره‌ها و مفاهیم سیاسی و فرهنگی در یک برهه تاریخی می‌گردد، نگارندگان مخالف دیدگاه روزنتال در ارتباط با نقش تاریخنگاری در جهان اسلام هستند.

با توجه به ارزش و غنای متونی که در بستر بینامتنیت، یعنی تعامل دوسویه با بستر تاریخی، ایده مشترک ایجاد کرده و در بطن زندگی متعارف کاربرد دارند (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری)، تاریخ بلعمی از کاربردی‌ترین متون تحلیل رقابت‌های دودمانی سامانیان و آل‌بویه در قالب گفتمان نسب‌شناسی است. زیرا به دستور منصور بن نوح سامانی «تاریخ الرسل و الملوک» طبری به منظور استفاده عموم مردم به ویژه جامعه شهری ترجمه شد. در واقع ترجمه تاریخ طبری گامی بزرگ در مسیر تاریخنگاری فارسی در زمان سامانیان (Daniel, 1995: 6) و یا تغییر در نگاه از تاریخ عمومی به ایجاد تاریخ سلسله‌ای بود. همچنین به نظر نگارنده، شاید اعتبار طبری و اهمیت مطالب او برای سامانیان باعث می‌شد تا ترجمه را بر تألیف ترجیح دهند. به علاوه، علاقه حکام سامانی به ایجاد تاریخی یکدست و رسمی نیز در ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی بی‌تأثیر نبود (لازار، ۱۳۹۰: ۵۳۵).

در جستجوی علل ظهور ادب فارسی به طور کلی و تاریخنگاری فارسی به طور خاص، باید به حکومت نصر بن احمد نگاه کنیم (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۰).<sup>۱</sup> در زمان او گرچه تاریخی نگاشته نشد، اما علاقه‌ای بی سابقه به گذشته ایران و زبان فارسی (همو، ۳۱) و بستر فکری و انگیزه قوی آفرینندگان کتاب‌های تاریخی فارسی در دوره‌های بعدی به وجود آمد؛ از جمله برگرداندن برخی کتب پهلوی به پارسی دری در زمان نوح بن نصر و به دستور او، همانند «سندبادنامه» توسط خواجه عمید *ابوالفوارس قنزوی* و تألیفاتی به فارسی به درخواست طالبان علم مثل «عجایب البر و البحر» تألیف *ابوالموید بلخی*، «هدایة المتعلمین فی الطب» تألیف *ابوبکر ربیع بن احمد/خوینی بخاری* و «حدود العالم من المشرق الی المغرب» (صفا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۲۵-۶۱۸). اسکات میثمی، سنت شرقی تاریخ ایرانی را متوجه خراسان و جلوه آن را شاهنامه‌نگاری می‌داند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۳۶)، احتمالاً به این دلیل که شاهنامه ابومنصوری، متن پایه شاهنامه فردوسی، قبل از ترجمه تاریخ و تفسیر طبری نگاشته شد.

تاریخنگاری در اسلام از کهن‌ترین صورت آن، یعنی تاریخ خبر و توصیف جامع یک رویداد در حد چند صفحه، آغاز و در فرم‌هایی همانند وقایع‌نگاشت، بر پایه سال‌های منفرد به همراه حداقل تا حداکثر جزئیات توصیفی، و تاریخنگاری دودمانی، مبتنی بر دوران حاکمیت سلاطین و خلفا همانند اخبارالطوال دینوری، تداوم می‌یابد (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۱، ۸۶، ۱۰۴-۱۰۵). انواع تاریخ‌نویسی در قرون میانه را می‌توان چنین برشمرد: ۱. سالنامه‌ها، مثل تاریخ طبری، ۲. تاریخ سلسله‌ها و یا طبقات، همانند تاریخ یمینی، ۳. تذکره‌ها، همانند الوزراء و الکتاب جهشیاری، ۴. تاریخ عمومی بشر، مثل مروج‌الذهب مسعودی، ۵. تاریخ محلی، همانند تاریخ بخارای نرشی، ۶. تاریخ نسب یا نسب‌نامه‌ها، ۷- زندگی‌نامه‌ها، همانند اخبار ابوعبید عبدالواحد بن محمد جوزجانی، ۸- فتوح، همانند تاریخ ثعالبی. در کنار این دسته‌بندی از دایره المعارف‌ها و یا آثار جغرافیای تاریخی نیز باید یاد کرد (بایمت اف، بهمن ۱۳۷۹: ۲۱).

صیامیان گرجی معتقد به شکل‌گیری سنت تاریخنگاری ایرانی-اسلامی در قرن چهارم هجری در برابر تاریخنگاری عمومی اسلامی و شکوفایی و بلوغ آن در عصر تیموری است. او ریشه‌های این سنت را در بستر ایرانگرایی فرهنگی، شکل‌گیری زبان فارسی دری و رشد تعداد تازه مسلمانان

<sup>۱</sup> - هر چند به عقیده ملک الشعراء بهار به دلیل پختگی، انسجام و سنجیدگی نثر فارسی دوره سامانی نمی‌توان باور کرد که این نثر محصول سی‌چهل سال باشد و به احتمال قبل از سامانیان آثاری به نثر فارسی وجود داشته‌اند، که اکنون اثری از آنها نیست (بهار، ۱۳۵۵، ج ۱: ۲۳۵).

ایرانی جستجو می‌کند (صیامیان گرجی، زمستان ۱۳۸۸). به عقیده بارتولد، تألیفات تاریخی سامانیان به اندازه پیشرفت و ترقی این دست متون نزد آل بویه نرسید، مثلاً بلعمی در ترجمه تاریخ طبری ذیل آن را تا عهد خویش ننوشت (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۰-۵۱). اسکات میثمی نیز، تجارب‌الأمم مسکویه و التاجی ابراهیم صابی را مهمترین آثاری می‌داند که بر تاریخنگاری فارسی تأثیری پایدار داشتند، گرچه سنت تاریخنگاری ایرانی در دربار سامانی بازآفرینی شد (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۲۳).

### ۵-۲-۱- «تاریخ بلعمی» و گفتمان نسب‌شناسی سامانیان

تاریخ بلعمی، ترجمه ابوعلی بلعمی از متن مشهور عربی «الاکخبار الأمم و الملوک»، تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری (وفات ۹۲۳ م.)، در تاریخ ۳۵۲ ه.ق به دستور منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۵ ه.ق) است. هنگامی که محمد روشن در سال ۱۳۶۶ ه.ش بخش چاپ نشده تاریخ بلعمی را به طبع رساند، عنوان تاریخ‌نامه طبری را برای کار خود برگزید. اما در این پژوهش، به دلیل ارجح دانستن نام مشهور، از این اثر با عنوان تاریخ بلعمی یاد خواهد شد. تاریخ طبری، به عنوان متن پایه تاریخ بلعمی، در آغاز قرن سوم هجری در کنار آثار دیگری همانند تاریخ یعقوبی و مروج الذهب گونه‌ای از تاریخنگاری عمومی<sup>۱</sup> بود، که در آن به تاریخ اهل کتاب، ایران و عرب جاهلی و پس از آن به تاریخ صدر اسلام پرداخته شده است (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۵-۱۵۹).

بلعمی (و یا مترجمان تاریخ طبری) روایتی یکپارچه از تاریخ اسلام و پیش از اسلام را با سبکی ساده و روشن بر اساس گزارش‌های مجزای طبری ارائه می‌دهد؛ به این منظور برخی روایت‌های طبری را حذف و بخشی را تصحیح نموده و یا گزارش‌های دیگری را از منابع شفاهی و یا کتاب‌های فارسی می‌افزاید (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۴). مورگان، تاریخ بلعمی را، با توجه به اینکه حاوی

<sup>۱</sup> - تاریخ جهان و یا تاریخ عمومی نوعی از تاریخنگاری در قرن چهارم هجری است. در این شیوه نگارش تاریخ، با وجودی که تاریخ پیش از اسلام را نیز دربرمی‌گیرد، تأکید عمده بر تاریخ اسلام است و اخبار ملل پیشین تنها پیش درآمد آن محسوب می‌شوند. آنچه بیش از همه نویسندگان اسلامی را به نگارش تاریخ جهان سوق می‌داد، هماهنگ کردن تاریخ بشر از آغاز آفرینش تا زمان حاضر و تطبیق دادن تاریخ مذهبی (تاریخ پیامبران بنی اسرائیل) با تاریخ عرفی یا پادشاهی (تاریخ ساسانیان و ملوک عرب) بود. در این ساختار، تاریخ اسلام در پهنه گسترده‌تر تاریخ جهان، که از دیدگاه مشیت جدید الهی روایت می‌شد، قرار می‌گرفت (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۲۲ و ۲۸).

مطالب اضافی در مورد رویدادهای تاریخ ایران است، نخستین تاریخ عمده ایرانی می‌داند (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۰).

زبان فارسی دری لهجه‌ای رایج در بلخ، مرو و بخارا بود، که پس از حدود سه قرن به زبان محاوره اکثر مردم ایران تبدیل شد (بهار، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۷-۵۳). سامانیان این زبان را به منظور استفاده از نظام اندیشه‌ای و معنایی این زبان کهن در کنار زبان عربی به کار گرفتند. از اینرو، شیوه تاریخننگاری و زبان نگارش تاریخ بلعمی فراهم آورنده بستر مناسب با اندیشه سیاسی سامانیان و زمینه بهره‌برداری از مفاهیم موجود در زیست‌جهان فرهنگی (هال، ۱۳۹۱: ۲۳) فارسی‌زبانان بود.<sup>۱</sup> تحلیل گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی سامانیان در این متن را باید در مقابله با گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی خاندان‌های رقیب، به ویژه آل‌بویه، در بستر سیاسی و اجتماعی قرن چهارم هجری انجام داد. به این ترتیب، روایت بلعمی از نسب شاهان سامانی در حوزه زمانی و مکانی خاص خود خوانش می‌شود.

از میان پژوهشگرانی، همانند رحیملو (پاییز و زمستان ۱۳۶۹) و زارعی و امامعلی شعبانی (زمستان ۱۳۹۱)، که تاکنون به مسأله تبار سلسله‌های ایرانی پرداخته و آن را وسیله‌ای جهت کسب مقبولیت معرفی نموده‌اند، تنها صیامیان گرجی (زمستان ۱۳۸۸) با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان، بافت ایرانگرایی فرهنگی را بستر رشد تصاعدی نظام معرفتی انعکاس یافته در متون تاریخی معرفی می‌کند و به نسب‌شناسی سنت تاریخننگاری ایرانی-اسلامی در قرون نخستین و میانه اسلامی می‌پردازد. او در بررسی خود بافت فرهنگی را در تعامل با اجزای درونی‌اش، همانند نظام معرفتی، و اجزای هویت بخش بیرونی، همانند امر سیاسی، قرار می‌دهد، اما در نهایت اولویت را با امر فرهنگی می‌داند. در حالیکه نگاه پژوهش حاضر، به عنوان یکی از نقاط تمایز با کار عالمانه و نکته‌بینانه صیامیان، به تبعات تغییر در شیوه نگارش و رویکرد متن بلعمی در بستر رقابت‌های دودمانی و گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی سامانیان است. همچنین پورشریعتی (۱۳۹۱)، تحقیقات سودمندی در ارتباط با تبار اشکانی دودمان‌های ایرانی شرقی در قرون نخستین اسلامی انجام داده است. او به نقش این خاندان‌ها در حفظ تاریخ و اساطیر باستانی

<sup>۱</sup> - با توجه به اینکه زبان هرگز همراهی گفتمان را ترک نکرده و آن را در آیین ساختار خویش سراپا نگه می‌دارد (بارت، ۱۳۸۷: ۳۴)، کارکرد ایدئولوژیک زبان - یعنی ساخت جهان به شکل یک واقعیت منحصر به فرد و برکشیدن گفتمان مطلوب خود در برابر دیگر گفتمان‌ها - در بازتولید و یا انتقال یک متن از بافت فرهنگ شفاهی به اثر مکتوب آشکار می‌شود (صیامیان گرجی، زمستان ۱۳۸۸: ۸۸-۸۹).



ایران در قالب نامه‌های شاهان «شاهنامه‌ها» می‌پردازد. پورشریعی، با استدلال به ادعای حامیان گردآوری شاهنامه در مورد نسب پارتی خود، معتقد به تداوم سنن پارتی در قرون نخستین اسلامی در قلمرو باستانی پهلوی است. او نتیجه‌گیری می‌کند که آگاهی از نسب پارتی و ارائه تبارنامه‌های پارتی در میان بخش مهمی از فرهیختگان و دودمان‌های حاکم در شمال شرقی ایران در سده‌های چهارم و پنجم هجری امری رایج بوده است. به عقیده پورشریعی، تطابقات قومی- منطقه‌ای عامل نخست در این انتسابات و در نتیجه جهتگیری‌های سیاسی دودمان‌های محلی است. اما به نظر می‌رسد، این تطابقات تأثیر چندانی در ساخت گفتمان سیاسی این دودمان‌ها نداشت، زیرا رویدادهای سیاسی-تاریخی زندگی اعضای از خاندان‌های مشهور این دوره، همانند ابومنصور عبدالرزاق توسی<sup>۱</sup>، در عمل اهمیت و برتری گرایش‌های سیاسی نسبت به تمایلات قومی را اثبات می‌کند. به این ترتیب وجه نو اثر پیش رو، تحلیل رقابت‌های دودمانی سامانیان و آل‌بویه در قالب گفتمان نسب‌شناسی - به عنوان خرده گفتمانی از گفتمان سیاسی حکومت‌ها و امراء - بر پایه متون قرن ۴ تا ۵ ه.ق است.

### ۵-۲-۱-۱- روایت بلعمی از تبار اشکانی سامانیان

تاریخ بلعمی - نخستین اثر تاریخنگاری فارسی مدون به جا مانده از قرون نخستین اسلامی - با تلاش دستگاه حکومت و نیروهای نخبه سیاسی و اجتماعی و به منظور توجیه گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی سامانیان پدید آمد. از اینرو، این اثر حاوی نشانه‌ها و خطوط اصلی گفتمان سیاسی و گزاره‌های مرتبط با گفتمان نسب‌شناسی سامانیان است. اخبار مربوط به شاهان اشکانی در کتاب تاریخ بلعمی<sup>۲</sup>، تحت عنوان «خبر ملوک اشکانیان که از پس اسکندر بودند تا بوقت اردشیر»

۱ - او خود را از خاندان کنارنگیان (از تبار اسپهبدان اشکانی) معرفی می‌نمود، اما با سامانیان، که همچنین مدعی تبار اشکانی بودند، مناسبات ناپایدار داشت و به زیاریان، از دودمان پارتی، کشتی نداشت. این در حالی بود که عبدالرزاق روابط دوستانه نسبتاً پایداری با خاندان بویه، مدعی تبار ساسانی، برقرار نمود و در کنار ایشان قرار گرفت (پورشریعی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸).

۲ - در تاریخ بلعمی، با وجود اهمیت اشکانیان به عنوان نیای حکومت مخدوم بلعمی، روایات مرتبط با پادشاهان ساسانی به مراتب مفصل‌تر از پادشاهی اشکانیان و در بخش‌های جداگانه ارائه شده است. در جستجوی علت این موضوع باید توجه کرد که در خدای نامگ‌ها - کتاب‌هایی که در دوره ساسانی به منظور ثبت تاریخ جامع ایران و معرفی ساسانیان به عنوان جانشینان به حق و بازماندگان نخستین شاهان اساطیری نگارش یافتند - جز اسم و عدد از اشکانیان چیزی به جا نمانده است (نولدکه، ۱۳۷۹: ۵۰-۴۹). حتی نیای خاندان‌های بزرگ اشکانی در دوره ساسانی، که به دلیل نفوذشان شأن و مرتبه شاهزادگان را حفظ کرده و مدعی برخورداری از نجابت قدیمی‌تر و یا به همان قدمت خاندان ساسانی بودند، شاید به دلیل مشابهت با نام قهرمانان اساطیری جز پهلوانان داستان‌های ملی به شمار آمده‌اند (همو، ۳۹). اما در حقیقت شاهان اشکانی، همانند گودرز، به

تنظیم گردیده و به واقع گسترش بخش «ذکر اخبار ملوک الفرس بعد الاسکندر و هم ملوک الطوائف» (طبری، ۱۹۶۰، ج ۱: ۵۸۰) از روایت طبری است. در تاریخ طبری و ترجمه بلعمی، اشکانیان از طریق نخستین اشک به هخامنشیان متصل می‌شوند، که در ساخت گفتمان باستانگرا و به منظور ایجاد مقبولیت برای اشکانیان و به تبع سامانیان قابل تحلیل است؛ از جمله در متن تاریخ الأمم و الملوک و تاریخ بلعمی چنین آمده است: «گویند: پسران دارا اشک و ننودارا و اردشیر بودند و یک دختر داشت که روشنک بود و مدت پادشاهی وی چهارده سال بود.» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۳). «دارا الاکبر را پسری بود نام وی اشک، و به وقت اسکندر خرد بود و به ری بود، چون اسکندر برادرش، دارا الاصغر، را بکشت، این چیز نتوانست کردن» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۹۹-۴۹۸). «نخستین کسی که بنشست از پس اشک بن دارا، ملکی بود نام وی اشک بن اشکان، و ده سال به ملک اندر بنشست» (همان، ۵۰۰). همچنین اهمیت برخورداری از تبار شاهان و بزرگان در منظومه ارزش‌های فرهنگی-سیاسی مردم ایران و در ساحت اندیشه محمد بن جریر طبری (زاده امل طبرستان و حاضر در فضای فرهنگی ایران)، ابوعلی بلعمی و یا دبیران و منشیان ماوراءالنهر (مترجمان احتمالی تاریخ الأمم و الملوک)<sup>۱</sup> قابل پیگیری است، برای نمونه در متن تاریخ الأمم و الملوک و تاریخ بلعمی در این زمینه آمده است: «...بسبب نسب و شرف که داشت و هم به سبب فیروزی وی دیگر ملوک الطوائف به تعظیم او پرداختند و برتری وی بشناختند و در نامه‌ها نام وی را مقدم داشتند و او نیز وقتی نامه می‌نوشت از نام خویش آغاز می‌کرد و او را شاه نامیدند.» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۶) «...چون او را بشناختند که پسر دارا بود و ملک او را سزا بود، بدو نامه‌ها کردند و نام او بر عنوان پیش از نام خود کردند.» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۹۹). در تاریخ بلعمی بنا به ضرورت اثبات ادعای حاکمیت سامانیان بر ری به کرات نام این منطقه، به عنوان قلمرو اشک بن دارا، آورده می‌شود؛ از جمله در این مورد بلعمی می‌نویسد: «و همان قدر

نام قهرمانان داستان‌های اساطیری خودشان نامگذاری می‌شدند، زیرا بسیاری از اساطیر، داستان‌های حماسی و پهلوانی کهن را قبیله سکایی پرنی (پارت یا اشکانی آینده) با خود وارد مرزهای جغرافیایی ایران و هویت فرهنگی ایرانیان کرده و به احتمال زیاد در زمان گردآوری مجدد اوستا، به دستور بلاش اشکانی در قرن اول میلادی، وارد اوستا نمودند (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

<sup>۱</sup> - در ارتباط با تبار بلعمی و نظر محمد روشن در مورد مترجم و یا مترجمان احتمالی این اثر نک. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، *تاریخنامه طبری*، تصحیح محمد روشن، جلد ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۸.

ملک همی داشت که از دست ملک روم بیرون کرده بود، از لب دجله تا ری همی داشت.» (همان، ۱۴۹۹)<sup>۱</sup>

۱- ری از مناطق استراتژیک فلات مرکزی بخش مهمی از تاریخ رویارویی های آل بویه و سامانیان را، به ویژه در تاریخنگاری مسکویه و ابن اثیر، به خود اختصاص داده است. مسکویه در ذکر حوادث ری پیروزی های سپاهیان بویه را می ستاید (مسکویه، ۱۳۷۶، ج: ۶: ۱۹۷-۱۹۹) و ابن اثیر نیز، که منبعش در مورد این رویدادها اثر مسکویه است، عبارات او را تکرار می کند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج: ۲۰: ۲۲۳-۲۲۴). مسکویه در این ارتباط چنین می نویسد: «در ری به رکن الدوله گزارش رسید، گروهی که پیرامون بیست هزار اند، به نام «غزا» از خراسان بیرون آمده اند و مرزدار «اسفوزن» پسر ابراهیم درباره آنان نگران است. او نوشته بود: ایشان پس از آمدن به درون مرز به خرابکاری پرداختند، ... تو در «ری» گروهی اندک داری دور نیست که فرمانروای خراسان را در این کار نقشه ای باشد» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج: ۶: ۲۷۵-۲۷۶). این روایت نشان می دهد که حداقل از حدود ۳۵۵ ه.ق آل بویه سعی در تثبیت ری به عنوان مرز قلمرو خود و سامانیان داشته اند. همچنین ردپایی از انتساب های قومی و منطقه ای حکومت های سامانی و بویه در نزاع ایشان بر سر منطقه ری قابل پیگیری است. آل سامان، همانگونه که پیش از این در منابع مختلف دیده شد، به واسطه بهرام چوبین خود را به خاندان اشکانی مهران منتسب می نمودند (بلعمی، ۱۳۷۸، ج: ۲: ۷۶۴-۸۰۵). به این ترتیب ایشان وارث متصرفات و قلمرو دودمان اشکانی، به ویژه ری، می گردیدند. ابن مقفع پنج ناحیه را جز سرزمین پهلو می داند: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان (Pourshariati, 2010: 376). در منابع غربی نیز نام ری از زمان اشک دوم به بعد در اخبار خاندان اشکانی آمده است، همانند سخن نیلسون دوپواز در «تاریخ سیاسی پارت» در مورد تجدید بنای ری توسط تیرداد [اشک دوم] و یا جانشین او (نقل شده در کریمان، ۱۳۴۵، ج: ۱: ۲۸۷، ج: ۲: ۱۰۴). از آغاز حاکمیت اشکانیان، ری میان ایشان و سلوکیان دست به دست می شد، تا زمان فرهاد اول [اشک پنجم] که ری رسماً به متصرفات اشکانیان ملحق گردید (همو، ۱۰۵). این شهر پایتخت بهاره اشکانیان و به نام /رشکیه نام بردار بود. هنوز شواهد تاریخی از حضور اشکانیان در منطقه ری وجود دارد، همانند دژ اعظم /رشکان، مخفف /رشکان (کریمان، ۱۳۴۵، ج: ۱: ۲۷۴، ۲۸۶). به نقل از ثعالبی، مخالفت بهرام چوبین با هرمز از شهر ری آشکار شد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۲-۴۲۹). همچنین در دوره اشکانی و سراسر دوره ساسانی مرزبانان ری از خاندان مهران تعیین می شدند، از جمله یکی از مقتدرترین نجبای ایران در زمان حاکمیت پیروز و قباد ساسانی، شاهپور از خاندان مهران در ری بود. بر اساس روایت بلعمی، قباد که سالها تحت حاکمیت واقعی سوخرا از خاندان کارن امارت کرده بود، به کمک شاهپور او را روانه زندان نمود (کریمان، ۱۳۴۵، ج: ۱: ۲۹۸ و ۳۰۸-۳۰۹). این روایت، گویای مقام و جایگاه برجسته خاندان مهران در تاریخ ساسانی و قدمت حضور ایشان در ری است. همچنین امارت خاندان مهران بر شهر ری در خلال روایت فتح ری در اثر ابن اثیر تأیید می شود. در این ارتباط ابن اثیر اینگونه می نویسد: «نعیم ازواج رود ری را قصد نمود. زینبی ابو فرخان از شهر ری خارج و تسلیم شد. او با پادشاه ری (از ملوک الطوائف- والی امیر) مخالفت کرد که او سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین بود.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج: ۹: ۳۳).

در یک نگاه کلی منطقه ری سرزمینی مهم در بافت فکری حاکمیت های ایرانی است، از جمله اطلاق نام مؤسسان سلسله های اشکانی و ساسانی در دوره فرمانروایی ایشان به این سرزمین (کریمان، ۱۳۴۵: ج ۶۹/۱ و ۷۷). در چنین بافت فکری ای جغرافی دانان با ملحق نمودن ری به یکی از مناطق عمده جغرافیایی ای عصر خودآگاه در خدمت گفتمان سیاسی و نسب شناسی حاکمیت های مسلمان قرار می گرفتند. برای بررسی این موضوع نگاهی به طبقه بندی های متعارف جغرافیایی در قرون نخستین و میانه اسلامی در باب این ناحیه خواهیم داشت.

تبار سامانیان در روایت بلعمی اینگونه معرفی می‌شود: «ابی صالح منصور بن نوح بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن سامان بن ساسک بن بهرام الشوبینه الرازی» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱). سپس با این جمله «و محمد بن جریر حدیث بهرام چوبین تمام نگفته است، و من به کتاب اخبار عجم تمامتر یافتم و بگویم» (همو، ۷۶۴) داستان بهرام آغاز و روایت مفصلی از زندگی او در بخش‌های جداگانه: فرمانده سپاه، عاصی بر شاه، همنشین پریان و عاقبت کار بهرام چوبین، ارائه می‌گردد. در حقیقت طرح داستان بهرام چوبین با گرت‌برداری از رویدادهای سیاسی معاصر بلعمی و در بافت گفتمان سیاسی سامانیان شکل گرفته است (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۸۳). در اثر بلعمی، بهرام چوبین به عنوان مردی از بزرگان عجم و از ملک‌زادگان (همو، ۷۶۵) و در جای دیگر با این عبارات معرفی می‌شود: «بر عنوان نامه‌ها: من بهرام بن بهرام بن جشنس القیم بالملک» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۹۰) و در قسمت‌های مختلف داستان به حضور او در ری تأکید می‌گردد (همو، ۷۸۰).<sup>۱</sup> بلعمی دو دلیل برای شورش بهرام ذکر می‌کند: اول تحریک لشکریان با دیدن قدرناشناسی هرمز و سپس اعلام جانشینی پرویز (همان، ۷۷۴-۷۷۷).<sup>۲</sup> در حالیکه طبری علت

ری در ادوار تاریخی پیش از اسلام از شهرهای بزرگ ماد (کتیبه بیستون، ستون دوم، بند ۱۳) یا جبال بوده است. اما در دوره‌های اسلامی این منطقه اغلب از نواحی ماد و جبال (ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۹۵-۳۹۰؛ حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۰-۱۵۰)، عراق عجم و گاه‌آز توابع دیلم و طبرستان و یا خراسان معرفی می‌شود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۵۹۹). ابوریحان بیرونی سرزمین جبال (عراق عجم) و ماد را بخشی از قلمرو اشکانیان می‌داند (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۵۵). پس اگر حتی ری در منابع جغرافیایی جزئی از سرزمین ماد و جبال معرفی می‌شد، باز هم تأییدی بر ادعای سامانیان بر امارت بر این منطقه، به دلیل انتساب به اشکانیان، بود. ابن حوقل در توصیف ری در ذیل جبال چنین آورده است: «در مشرق پس از بغداد شهری آبادتر از ری نیست، و نیشابور هم پهناور و وسیع است ولی در آبادی و داشتن بناهای بسیار و توانگری مردمان و فراخی به پایه ری نمی‌رسد. وسعت ری یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم است و بناهای آن اغلب از گل و گاهی از گچ و سنگ است» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۵). همچنین این مورخ منطقه ری را در ذیل دیلم و طبرستان، با توصیف بناها و دروازه‌های این شهر و قریه‌های آن، شرح داده است (همو، ۱۲۰-۱۲۱). در متن تجارب‌الأمم نیز ری و اصفهان بخشی از جبال معرفی می‌شوند. در این ارتباط مسکویه اینگونه می‌نویسد: «بجکم با یارانش به واسط در آمدند و ماندند. او سران اهواز را زندانی نگاه داشت، خواستار پنجاه هزار دینار از ایشان شد. ابو زکریا یحیا بن سعید گفت: تو با مردم بغداد سر و کار خواهی داشت که چند برابر آنجایند، تو با این رفتار با ما، مردم را به یاد ستم‌ها که مرداویج با مردم کوهستان کرد، انداخته‌ای. بغداد دار الخلافه است، ری و اصفهان نیست، مردمانش شکیبایی چنین رفتارها ندارند!» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۹۵-۴۹۶). این روایت نشان می‌دهد موقعیت مرکزی ناحیه ری، مردم آن را ناگزیر از صبر در برابر جور حاکمان ساخته بود.

<sup>۱</sup> - طبری، بهرام را با عنوان «بهرام جشنس» و ملقب به چوبین و از مردم ری معرفی می‌کند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۲۶).  
<sup>۲</sup> - دینوری نیز علت شورش بهرام چوبین را قیام و تحریک لشکریان می‌داند. او در این مورد اینگونه می‌نویسد: «چون این نامه و چیزهای همراه آن به بهرام رسید خشم خود را فروخورد و دانست که از جانب سخن‌چینان پیش آمده است، غل و زنجیر را بر گردن و کمر بند را بر کمر بست و دوکدان را در دست گرفت و به بزرگان یاران خود بار داد و چون آمدند نامه را

شورش بهرام چوبین را نگرانی او از سطوت هرمز می‌داند، که به خلع شاه و جانشین نمودن پرویز ختم می‌شود (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۲۷). این تغییر در تاریخ بلعمی از سویی می‌تواند نشانه تلاش برای تبرئه بهرام چوبین از ارتکاب شورش و از سوی دیگر تأییدی بر ادعای حقانیت حاکمیت دودمان سامانی به عنوان شاه مشروع شرق باشد. در واقع محق دانستن بهرام نه فقط به دلیل پیروزی در جنگ‌ها و کسب افتخارات و سرسپردگان فراوان، بلکه به دلیل انتساب به اشکانیان، به عنوان فرزندان دارا و منتسب به هخامنشیان، بود.

### ۵-۲-۱-۲- تاریخ بلعمی و سبک تاریخنگاری فارسی

یکی از موضوعات مرتبط با بحث مورد نظر در تاریخ بلعمی، هدف از ترجمه آن به زبان فارسی و سبک تاریخنگاری فارسی برخلاف سبک حدیث‌گرای طبری در دربار سامانی است. با در نظر گرفتن دیدگاه آذرنوش/آذرتاش در مورد معنی ترجمه در قرون نخستین و میانه اسلامی، یعنی تفسیر (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۳۲)، و یا نظر دنیل، تغییر شکل متن در قالب فرهنگی و زبانی (Daniel, 2012: 107)، هدف سامانیان از ترجمه تاریخ طبری بهره‌برداری از نظام معنایی و ارزشی موجود در ساخت زبان فارسی در راستای قدرت بخشیدن به گفتمان سیاسی خود بود. همچنین ایشان، بر اساس نظر اسکات میثمی (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۷)<sup>۱</sup> و در قالب نظریه ارتباط دانش و قدرت در ساخت گفتمان، با این ترجمه سعی در نشان دادن میزان قدرت خود در شرق داشتند.

به عقیده یارشاطر، تاریخنگاری فارسی شکل و کارویژه مشخصی برای ایجاد روح جمعی، حفظ و ارتقا هنجارهای اخلاقی و ملی کشور و قدرت بخشیدن به میراث مشترک داشت. همچنین این سبک از تاریخنگاری از شیوه نگارش برانگیزاننده و قابل مطالعه، به ویژه در دوره ساسانی، برخوردار بود (Yarshater, 1983: 369). از اینرو برگردان تاریخ طبری به شیوه تاریخنگاری فارسی<sup>۲</sup>

---

خواند و آنان از مضمون آن آگاه و از خیر پادشاه نومید شدند و دانستند که او خدمات پسندیده ایشان را سپاسگزار نخواهد بود... یاران بهرام چوبین باو گفتند اگر تو بر خلع هرمز و قیام بر ضد او با ما همراهی کنی با تو خواهیم بود و گر نه ترا خلع و کس دیگری را بر خود سالار می‌کنیم، بهرام چون آنان را یک دل و هماهنگ دید با اندوه و ناخوشی با ایشان موافقت کرد» (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۱۱-۱۱۲).

<sup>۱</sup> - با انتقال قدرت دنیوی از ایرانیان به اعراب دانش ایرانی هم مثل انتقال دیگر بخش‌های معنوی، از جمله سنت‌های فرهنگی، اداری و سلطنتی، به عربی ترجمه شد، که پس از چند قرن با ترجمه آنها به فارسی به دستور حاکمان فارسی زبان به موطن خود بازگشتند (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۷). به این ترتیب، انتقال دانش نیز می‌تواند نشانه‌ای از تصرف قدرت باشد.

<sup>۲</sup> - ترتیبی که برای ترجمه و تصحیح تاریخ طبری از طرف نصر بن احمد، به منشی‌گری فائق خاص، به ابوعلی بلعمی ابلاغ شد (مجموعه التواریخ، بی‌تا: ۱۸۰) عبارت است از: خلاصه کردن، تصحیح مکررات و به هم ریختگی زمانی و ترتیب داستان‌های

برآورنده ثبات و اتحادی گردید که دستگاه سامانی با توجه به مشکلات فراوانش، همانند چالش کنترل سرداران ایرانی و جنگاوران ترک، به آن نیازمند بود. این ترجمه و شیوه تاریخنگاری همچنین به سامانیان، به عنوان حاکمانی با هویت تاریخی-زبانی مشخص، وجهه‌ای متمایز در برابر دستگاه خلافت می‌بخشید (Daniel, 2012: 7-8, 105-109). همچنین به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن متن فرمان منصور بن نوح برای ترجمه - به منظور استفاده عوام و خواص (رعایا و سلطان) و فهم آسانتر آن برای هر کس که آن را بررسی می‌کند (مجمّل التواریخ، بی‌تا: ۱۸۰) - ترجمه تاریخ طبری به منظور نزدیک کردن متن به زبان مردم، ایجاد اندیشه و ایده مشترک صورت گرفت. زیرا متون تخصصی ساختار زبانی مخصوص طبقه ممتاز دارند (غلامرضا کاشی، درس گفتارهای نیمسال اول ۹۴ مقطع دکتری).

## ۲-۲-۵- «تاریخ بخارا» و انعکاس بافت سیاسی و اجتماعی

تاریخ بخارا، نگاشته ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، یکی از منابع دست اول عصر سامانی است. نرشخی تا پس از وفات نوح بن نصر سامانی در قید حیات بود و اثر خود را به امیر نوح تقدیم نمود. او اخبار مربوط به روزگار خود را بر اساس مشاهدات مستقیم و در برخی موارد نقل قول‌های افراد مطلع نگاشته است. نرشخی در مورد حوادث پیش از زمان خود از آثار پیشینیان بهره می‌برد (نرشخی، ۱۳۶۳، مقدمه: ۱۵-۱۸). به عقیده بارتولد، «تاریخ ولایه خراسان» نوشته ابوالحسین علی بن احمد سلامی، که در نیمه اول قرن ۴ هجری در خدمت امرای چغانی بود، منبع اصلی مؤلفانی نظیر نرشخی است که اطلاعات مشروحی در باب تاریخ خراسان و ماوراءالنهر ارائه داده‌اند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۱-۵۳). در سال ۵۲۲ ه.ق ابونصر محمد بن نصر القباوی کتاب تاریخ بخارای نرشخی را از عربی به فارسی ترجمه کرد. القباوی در این ارتباط اینگونه می‌نویسد: «...و بیشتر مردم به عربی رغبت ننماید. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن. حقیر درخواست ایشان را اجابت کردم و این کتاب را به فارسی ترجمه کردم... چون در نسخه عربی ذکر چیزهایی بود که در کار نبود و نیز طبیعت را از خواندن آن ملالتی می‌افزود ذکر آن چیزها کرده نشد» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳-۴). به این ترتیب، او بخش‌هایی از کار نرشخی را حذف و مطالبی را از منابعی همانند «تاریخ [بخارا]ی غنّجار» می‌افزاید و حوادث را تا سال ۳۶۵ ه.ق ادامه می‌دهد

---

پامبران و پادشاهان، رفع نواقص، نظم بخشی دوباره روایات و گزارش‌ها، مقایسه و تطبیق وقایع و کوتاه کردن زنجیره طولانی اسناد طبری. این ترتیب، ناظر بر شیوه تاریخنگاری فارسی می‌باشد (Daniel, 2012: 104-114).

(بشار عواد، ۱۳۸۳: ۹۴). در سال ۵۷۴ ه.ق محمد بن زفر بن عمر تلخیصی از تاریخ بخارا را آماده و با ضمیمه مطالبی از کتاب «خزائن العلوم» اثر ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری به امام عبدالعزیز بخاری حنفی (رئیس شهر بخارا) تقدیم نمود. اما حوادث تاریخ بخارا با افزودن مطالبی توسط شخصی گمنام تا ۶۱۶ ه.ق، زمان تسلط مغولان بر بخارا، ادامه می‌یابد (نرشخی، ۱۳۶۳، مقدمه: ۱۷). بنابراین متن کنونی تاریخ بخارا، که عمده مطالب آن شامل تاریخ سیاسی می‌شود، توسط افراد مختلف تلخیص شده و با افزودن مطالبی، که در اصل کتاب موجود نبوده، تغییر یافته است. هم اکنون اصل عربی تاریخ بخارای نرشخی و ترجمه فارسی القباوی در دست نیست و تاریخ بخارای امروز همان تلخیص محمد بن زفر است (بشار عواد، ۱۳۸۳: ۹۴؛ خیراندیش، بهار ۱۳۷۷: ۲۲۶). صفا، نثر تاریخ بخارا را ساده و بسیار روان و بی‌پیرایه می‌داند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۷۸). همچنین به عقیده نوایی، این کتاب نثری شیرین و روان دارد که هر چند گاه سست به نظر می‌رسد، اما به یقین در روزگار نخست یکپارچه و منظم بوده و این سستی نتیجه تصرف کاتبان و نسخه پردازان است (نوایی، ۱۳۷۶: ۳۴).

تاریخ بخارای نرشخی از آثار مهم تحقیق در باب سرزمین‌های شرقی جهان اسلام در قالب تاریخ محلی است. همچنین این اثر اعتبار ویژه‌ای برای پژوهش در باب شرایط تاریخی و اجتماعی حکومت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان، به ویژه در مورد بخش نخست حکومت ایشان، دارد (نرشخی، ۱۳۶۳، مقدمه: ۱۳-۱۵، ۲۰). در تاریخ بخارای نرشخی از ناحیه بخارا و ضمائم آن، خراج بخارا و نواحی آن، مناقب و فضائل بخارا و آنچه به وی نسبت دارد، نحوه فتح بخارا توسط مسلمانان، بنای مسجد جامع، تقسیم بخارا میان عرب و آغاز کار سامانیان و شرح مختصری از احوال حاکمان این سلسله تا زمان ابوالحارص منصور بن نوح سخن رفته است (همو). نوایی معتقد است مؤلفان تاریخ بخارا، با پرداختن به تاریخ سامانیان و ذکر فرد فرد حکام این سلسله و همچنین کیفیت نفوذ اسلام و عرب، به این کتاب بیشتر جنبه تاریخی به معنای عام بخشیده‌اند تا یک تاریخ محلی (نوایی، ۱۳۷۶: ۳۴). به نقل از بارتولد، متن اصلی تاریخ بخارا بیش از تواریخ دیگر شهرها حاوی اطلاعات تاریخی بوده است (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶۱). همچنین به عقیده فرای، کتاب تاریخ بخارا اطلاعات ارزشمندی برای مورخان، زبان‌شناسان، باستان‌شناسان و سکه‌شناسان دارد، که در کتب دیگر تاریخی یافت نمی‌شود (نرشخی، ۱۳۶۳، مقدمه: ۱۸). در طبقه‌بندی خیراندیش، تاریخ بخارای نرشخی در ذیل تواریخ محلی منفرد قرار می‌گیرد، که به طور خاص به یک محل یا یک خاندان محلی پرداخته‌اند (خیراندیش، مرداد و شهریور ۱۳۸۰: ۳-۱۰).

تاریخ‌های محلی تحت تأثیر ضعف و انحطاط دستگاه خلافت عباسی (بعد از مرگ معتصم) و افزایش قدرت حکومت‌های محلی - که از دانشمندان و ادیبان در حوزه حکومت خود حمایت کرده و آنها را به تألیف کتب علمی و ادبی تشویق می‌نمودند - شکل گرفتند. بنابراین توجه و تمرکز قدرت در یک ناحیه، به نگارش تواریخ محلی با توجه عمومی به یک ناحیه خاص و نه مجموع جهان انجامید (فروزانی، بهمن ۱۳۷۷: ۲۷). تواریخ محلی نمونه‌ای از نفوذ جغرافیا در حیطه تاریخنگاری هستند، زیرا این قبیل آثار ضمن توصیف یک ناحیه و آثار طبیعی و دست ساخت آن توضیحات جغرافیایی لازم و کافی را نیز فراهم می‌نمایند (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲۶-۱۲۷). در حقیقت تغییر نگرش جهان وطنی اسلامی، که موجب نگارش تاریخ‌های عمومی بود، به وطن دوستی محلی و منطقه‌ای زمینه‌ساز تألیف تاریخ‌های محلی به ویژه از قرن ۴ هجری گردید. گرچه پیش از آن (در قرن سوم هجری) نیز نگارش‌هایی در تاریخ محلی به تعداد اندک وجود داشت، که تنها نامی از آنها در منابع دیگر باقی مانده است (همان، ۱۸۳). تواریخ محلی برخلاف تاریخ‌های عمومی، به این دلیل که اطلاعات دقیق و مفصلی از مسائلی همانند نظام زمین‌داری، اقتصاد زراعی، شیوه‌های آبیاری و کشاورزی و وضع اوقاف و همچنین آگاهی‌های ذیقیمت درباره سلسله‌های محلی و احوال اجتماعی یک منطقه در بر دارند، از ارزش و اهمیت مطالعاتی بسیاری برخوردار می‌باشند (صالحی، خرداد و تیر ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳). روزنتال، تاریخ‌های محلی را به دو دسته دینی و دنیوی تقسیم‌بندی می‌کند: اولی در مورد تاریخ مناطق و شهرهای مقدس و مذهبی، مثل «اخبار مکه» اثر/رزقی، و دومی در ارتباط با شهرهای غیرمذهبی، همانند تاریخ بخارای نرشخی (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۷۳-۱۹۵).

در تاریخ بخارا در مورد تبار سامانیان چنین آمده است: «چون اسد بن عبد الله القسری امیر خراسان شد (و به خراسان آمد) و همانجا بود تا از دنیا برفت، در سال صد و شصت و شش. و آورده‌اند که مردی نیکوکار بود و جوانمرد، و دل او بدان جانب نگران که خاندان‌های بزرگ قدیم را تیمار کردی، و مردمان اصیل را نیکو داشتی هم از عرب و هم از عجم. و چون سامان خدات که جد ایشان بود از بلخ بگریخت، و به نزدیک (وی) آمد، به مرو، ورا اکرامی کرد، و حمایت کرد، و دشمنان او را قهر کرد، و بلخ را باز به وی داد، سامان خدات به دست وی ایمان آورد. و او را سامان خدات بدان سبب خوانند که دیه‌ی بنا کرده است، و آترا سامان نام کرده است، او را به آن نام خوانده‌اند. چنانکه امیر بخارا را بخار خدات. چون سامان خدات را پسری آمد از دوستی او پسر را اسد نام کرد. و این اسد جد امیر ماضی امیر اسماعیل سامانی است (رحمه الله علیه). اسماعیل



ابن اسد بن سامان خدات. و سامان (خدات) از فرزندان بهرام چوبین ملک [در نسخه دیگری از این اثر عنوان ملک وجود ندارد] بوده است، و از آنگاه باز بارگاه سامانیان هر روز بلندتر است تا رسید آنجا که رسید» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۱-۸۲). نرشخی دو نفر را بدون ذکری از نام کتاب ایشان به عنوان منبع خود در تاریخ آل سامان و ذکر نسب ایشان معرفی می‌کند: ۱. محمد بن صالح اللیثی، به احتمال صاحب کتاب «الدوله» (متوفی به سال ۲۵۲ه.ق)، ۲. ابوالحسن مدائنی (در اصل مدائینی)، مرجع طبری، مسعودی و دیگر مورخان. اطلاعات مدائنی از حوادث شرق مثل خراسان و ماوراءالنهر بیش از بقیه بوده است (همان، مقدمه، ۱۸-۲۰).

با توجه به نقش طبقه دهقان در قرون نخستین اسلامی - به عنوان یکی از لایه‌های اجتماعی صاحب نفوذ و قدرت در بافت سیاسی و اجتماعی ایران و مؤثر در رشد و قدرت‌یابی نخستین حکومت‌های ایرانی - تاریخنگاری‌ها خالی از اشاره به جایگاه اجتماعی این طبقه و نقش ایشان در گفتمان سیاسی حکومت‌های این دوره نیست؛ از جمله در تاریخ بخارا جایگاه ویژه دهقانان در اجتماع و تمایزشان از سایر گروه‌های مردم با اشاره به محله اختصاصی ایشان آشکار می‌شود. در این ارتباط نرشخی اینگونه می‌نویسد: «روایت کرده‌اند از محمد بن سلام بیکندی که وی با زهد و با علم بود. گفت که به خواب دیدم رسول را صلی الله علیه و سلم به بخارا (در بازار خرقان) و بازار خرقان از سر کوی مغان تا کوی دهقانان، آنرا در قدیم بازار خرقان خوانده‌اند» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۹-۷۴). همچنین زمانی دهقانان در نقش نماینده مردم و صاحب ملک و ده ظاهر می‌شوند. در این مورد نرشخی چنین گزارش می‌کند: «نصر سیار با [طغشاده] بخارخدات سخن می‌گفت، [که] دو دهقان از بخارا بیامدند، هر دو از خویشان بخارخدات بودند، و هر دو بر دست نصر سیار اسلام آورده بودند، و بزرگ‌زادگان بودند، هر دو در پیش نصر سیار از بخارخدات تظلم کردند، و گفتند که بخارخدات دیه‌های ما را غصب کرده است، و امیر بخارا و اصل بن عمرو در آنجا حاضر بود، از وی نیز داد خواستند، و گفتند این هر دو دست یکی کرده‌اند، و ملکه‌های مردمان می‌گیرند» (همان، ۸۴).

تاریخ بخارا حاوی گزاره‌هایی در تأیید گفتمان سیاسی خاندان سامانی است. در این ارتباط نرشخی چنین می‌نویسد: «روز دوشنبه دوازدهم ماه (مبارک) رمضان سال بر دویست و شصت بود و بدان سبب شهر قرار گرفت، و اهل بخارا از رنج بیرون آمدند، و به راحت پیوستند و در همین سال امیر نصر بن احمد را منشور «ولایت» همه اعمال ماوراءالنهر از آب جیحون تا اقصی بلاد مشرق بیابوردند از خلیفه موفق بالله. و خطبه بخارا به نام امیر نصر بن احمد، و به نام امیر

اسماعیل گفتند، و نام یعقوب لیث صفار از خطبه افتاده بود.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۹-۱۲۷). همچنین نرشخی در ارتباط با روابط سیاسی اسماعیل بن احمد و دستگاه خلافت اینگونه گزارش می‌کند: «چون امیر اسماعیل عمرولیث را نزدیک خلیفه فرستاد، خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد، و از عقبه حلوان و ولایت خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد. و بر هر شهری امیری نصب کرد، و آثار عدل و سیرت خوب ظاهر کرد. و هر که ظلم کردی بر رعیت گوشمال دادی. و هیچکس از آل سامان با سیاست‌تر از وی نبود. با آنکه زاهد بود در کار ملک هیچ محابا نکردی. و پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی. و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی، و فرمان او را بغایت استوار داشتی» (همان، همانجا). حاکمیت بر منطقه خراسان ویژگی گفتمان سیاسی آل سامان، به خصوص در اوایل کار ایشان، است. در برخی متون تاریخی قدیم، خراسان به معنای شرق بود و ایرانیان آن را صاحب‌النهر، صاحب رود جیحون، مرز توران و یا سرحد ترک می‌خواندند (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۱۱). همچنین از اوایل قرون وسطا در کتب جغرافیای تاریخی، همانند اثر *لسترنج*، ماوراءالنهر در محدوده خراسان بزرگ - شامل سرزمین‌های خاوری کویر لوت تا کوه‌های هند - قرار می‌گرفت (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۰۸). این پیوند میان خراسان قدیم و ماوراءالنهر عملاً پس از پیروزی امیر اسماعیل سامانی در ۲۸۷ ه.ق بر عمرولیث صفاری در ناحیه بلخ و محمد بن زید علوی در منطقه گرگان حاصل گردید. به این ترتیب، خراسان از غرب به ری و قومس و از شرق به طراز و فرغانه محدود می‌شد و به تبع برداشت متفاوتی از ناحیه خراسان در قرن چهارم هجری وجود داشت (هروی، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۱). در تاریخ بخارای نرشخی امرای سامانی در بسیاری موارد با نام امیر خراسان خوانده می‌شوند. در این مورد نرشخی چنین می‌نویسد: «امیر شهید احمد بن اسماعیل السامانی امیر خراسان شد و او را امیر شهید خوانند. او به سیرت پدر خویش می‌رفت، و عدل می‌کرد، و انصاف رعیت به تمامی داد. و رعایا در راحت و آسایش می‌بودند. و از آنجا به خراسان رفت، و مملکت خویش را مطالعه می‌کرد، و سیستان بگشاد. و به روزگار امیر ماضی سیستان به نام او بود، و از آنجا به بخارا آمد» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۸).

### ۵-۲-۳- «تجارب‌الأمم» و برخوردهای گفتمانی (سیاسی و نسب‌شناسی)

تجارب‌الأمم نگاشته ابو علی احمد بن محمد مسکویه (۳۲۰ ه.ق - ۴۲۱ ه.ق)، اثری در تاریخ عمومی جهان، به ویژه ایران و اسلام، و حکومت‌های عصر خلافت عباسی در ایران و بین‌النهرین است. تجارب‌الأمم به لحاظ لحن و مضمون غیر دینی و دنیوی می‌باشد، زیرا به منظور عبرت و

استفاده مردم به ویژه صاحب منصبان به ثبت تجربه‌های ملل گوناگون اختصاص یافته است (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۱۶). مسکویه متولد ری و از معدود دانشمندان و نویسندگان دربار آل بویه بود که تألیفاتش تا روزگار ما به جا مانده است. بنابراین شخصیت و آثار این نویسنده می‌تواند منبع مهمی برای شناخت شرایط اجتماعی و فرهنگی قرن چهارم هجری باشد. مسکویه به احتمال از زرتشتیانی بود که مدت زیادی از اسلام آوردن او نمی‌گذشت (همو، ۳۰۹). محققان معاصر، همانند امامی، مسکویه را بسیار آگاه به برنامه‌های کهن و زبان‌های باستان خوانده‌اند (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱، مقدمه: ۲۷).

حضور مسکویه در عرصه سیاسی با خدمت نزد وزیر مَهَبَبی آغاز شد. او سپس به عنوان کتابدار در کنار *ابوالفضل بن عمید*، وزیر رکن الدوله و مؤیدالدوله، قرار گرفت. بعد از آن مسکویه به دربار *ابوالفتح*، پسر ابن عمید، پیوست و با از میان رفتن *ابوالفتح* به جمع نزدیکان *عضدالدوله* وارد شد. او مدتی در خدمت *صمصام الدوله* بود و به دنبال آن بغداد را به قصد ری ترک نمود. مسکویه در پایان عمر *طیب خوارزمشاه* شد و به این مناسبت با ابن سینا حشر و نشر یافت (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۱۰-۳۰۹).

مسکویه از پیشگامان تاریخنگاری به زبان عربی است و نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزندگی و ارزش تاریخ او را نخستین پیرو فلسفه تاریخ می‌سازد. مسکویه معتقد است: تاریخ غرق در قصه‌های بی‌ارزش می‌باشد که جز خواب‌آوری و سرگرمی نتیجه‌ای نداشته و پیوند علمی با هم ندارند؛ پس در نگارش اثر خود گزارش‌ها را می‌سنجد و آنچه ارزشمند است بیرون کشیده و آنچه ارزش تاریخی ندارد به کناری می‌نهد (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱، مقدمه: ۳۱). نمونه‌ای از گزارش‌سنجی مسکویه در متن *تجارب‌الأمم* چنین است: «پند و اندرز: بر خواننده این کتاب است که عبرت گیرد، آیا بیچارگی این پادشاهان دلیلی جز بدکرداری داشته است؟ همواره در اندیشه لذات و شهوات خود بوده، از حال کار آگاهان غافل و از دانش وزیرانشان بی‌بهره مانده، به کار لشکریان و سرداران رسیدگی نمی‌کردند. بیشتر بر قراردادهای غیر قابل اعتماد تکیه می‌کردند. کمتر به بررسی احوال پادشاهان گذشته می‌پرداختند که چگونه کار کشورداری را به راه می‌بردند.» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۶۵). بر این اساس روزنتال معتقد است: فلسفه تاریخی مسکویه خردپذیر ساختن روایات تاریخی و بازنمودن پیوند حوادث بود. همچنین در میان سایر مورخان اسلامی، که تمامی به جنبه اندرزگونه روایات تاریخی توجه داشته‌اند، تنها مسکویه استدلال فلسفی و حکیمانه در این موارد ارائه نمود و دید اخلاقی داشت. در واقع او معتقد به اصالت عمل

و تجربه بود و گزارش های تاریخی را بر اساس هدف و نگرش مبتنی بر فلسفه اخلاقی انتخاب می کرد (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۶۵)؛ از جمله مسکویه برای دادن اندرز به مخاطبانش چنین گزارش می کند: «گزارش ترفندی دیگر که کشته شدن همگی، جز چند تن از آنان را در پی داشت، و سبب آن، بی احتیاطی در آن تنگه و نابلدی راه و بزرگ بینی نیروی خود بود» (همان، ۸).

منتقدانی همانند امامی، مسکویه را نویسنده ای بی طرف می دانند (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱، مقدمه: ۳۳).<sup>۱</sup> دسترسی او به کتابخانه های بزرگ وزیران و امیران آل بویه، همانند ابن عمید و پسرش ابوالفتح و سپس کتابخانه بزرگ عضدالدوله دیلمی، با کتاب های کهن و ارزشمند از ایران باستان، از جمله «اندرز اردشیر» و یا زندگینامه خود نوشته (اتوبیوگرافی) انوشیروان و سخنرانی او، بدون شک در ساخت اندیشه و نگاه تاریخی و گستره اطلاعات تاریخی مسکویه مؤثر بود. مسکویه تجارب الأمم را، که در بردارنده حوادث آغاز قرن ۴ ه.ق تا سال ۳۶۹ ه.ق است، به نام عضدالدوله نوشت. آثار طبری،<sup>۲</sup> ثابت بن سنان و ابراهیم صابی از منابع مسکویه در نگارش این اثر بود. او از ۳۴۰ ه.ق به بعد، در مواردی که خود حضور نداشته است، از دیده ها و شنیده های افراد موثق، همانند ابن عمید و ابو محمد مهلبی، یاد می کند. عملاً تجارب الأمم متنی بازمانده از نیمه دوم قرن چهارم هجری و همزمان با ترجمه بلعمی از تاریخ طبری است. بخش عمده جلد اول این کتاب ویژه تاریخ ایران پیش از اسلام با بسیاری از اعلام کهن ایرانی است، که ریشه در زبان های پهلوی و اوستایی دارند (همان، ۳۶-۴۷). همچنین در متن تجارب الأمم نشانه هایی از ساخت فارسی اندیشه مسکویه، که به عربی می نگاشت، وجود دارد؛ از جمله زمانی که مسکویه چنین می نویسد: «آری ایشان از کاشتن باد، طوفان درو کردند» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۰۱).

گزاره هایی در تأیید گفتمان سیاسی، نسب شناسی و ادعاهای ارضی آل بویه در تجارب الأمم وجود دارد، همانند زمانی که مسکویه در تصدیق ادعای تبار ساسانی امرای بویه اینگونه می نویسد: «وی پدر دارا [ای بزرگ] و پدر ساسان است که ساسان خود پدر پارسیان پسین: بابک و پسران اوست...» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۸۷). در این عبارات ساسان فرزند دارا معرفی می شود؛ در حالیکه

۱ - او آشکارا به انتقاد از امرای بویه می پردازد و سیاست های مالی آغازین معزالدوله را بلای شوم و منحوس برای خاندان ایشان می داند (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۳۱-۱۳۶). همچنین مسکویه با اشاره به قدرت رو به افزایش ترکان و نتایج منفی آن در گفتمان سیاسی آل بویه از سیاست ایشان، به ویژه در اواخر حکومتشان، انتقاد می کند (همان، ۲۲۰-۲۲۱).

۲ - مسکویه تاریخ طبری را نزد قاضی ای به نام ابوبکر/احمد بن کامل، که مصاحب طبری بود، خواند، که در «وفیات الاعیان» به سال ۳۵۰ ه.ق از او یاد می کند (کرمر، ۱۳۷۵: ۳۱۰).

در ترجمه بلعمی، به عنوان یک اثر همزمان در بستر گفتمانی رقیب، اشک فرزند دارا است (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۹۸-۴۹۹). در تاریخ طبری، به عنوان منبع هر دو اثر، اشک و اردشیر دو تن از فرزندان دارا هستند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۳). مسکویه نیز اشک را یکی از پسران دارای بزرگ می‌داند، که می‌تواند نشانه‌ای از منبع اولیه‌اش (اثر طبری) باشد؛ اما همو، احتمالاً تحت تأثیر گفتمان سیاسی حکومت مخدوم خود، برخلاف طبری ساسان را جایگزین نام اردشیر کرده و داستانی برای او آورده است که در متن طبری موجود نیست. در روایت مسکویه در این رابطه چنین آمده است: «آن گاه، همای، دختر بهمن که دارای بزرگ را هم از وی در شکم می‌داشت پادشاه شد. همای از پدر خواست که تاج پادشاهی را به نام فرزندی که وی در شکم داشت کند و وی را از دیگران پیش دارد. بهمن چنین کرد. ساسان پور بهمن که در آن هنگام مردی بود خویشان را برای پادشاهی آماده می‌ساخت و آن را بی‌گمان از آن خویش می‌دانست. از این روی چون کار پدر بدید بر وی گران آمد. پس به استخر رفت و وارستگی پیش گرفت و زیورها به کناری نهاد. رمه کوچکی برگزید و گوسپندان را هم خود سرپرستی می‌کرد. مردم کار او را زشت شمردند و گفتند: «ساسان چوپان شده است!» با این سخن به وی دشنام می‌گفتند.» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۸۸-۸۷). این مسأله کاملاً روشن است که این تغییرات در روایت مسکویه ناشی از برخوردهای گفتمانی در بستری ایدئولوژیک است. در واقع گفتمان باستان‌نگرای قرن چهارم هجری آل‌بویه را و می‌داشت تا حقانیت خود را از طریق ساخت و بازآفرینی گزاره‌های نسب‌شناسی به اثبات رسانند. به این ترتیب مسکویه، ساسان را در پیوند با دارای هخامنشی قرار داده و او را جانشینی معرفی می‌کند که حقیقت از او سلب گردیده است. درست همانند روایتی که بلعمی در مورد نیای آل‌سامان نقل می‌کند و او را به دارای دارا متصل می‌نماید (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۹۸-۴۹۹ و ۵۰۰).

با وجودی که برخی همانند امامی، مسکویه را در متن تجارب‌الأمم نویسنده‌ای بی‌طرف می‌دانند (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱، مقدمه: ۳۳)، نشانه‌هایی از جانبداری او و تأیید گفتمان سیاسی آل‌بویه برای از دور خارج نمودن گفتمان سیاسی آل‌سامان وجود دارد؛ همانند زمانی که مسکویه بر حدود قلمرو اشک تا ری تأکید دارد و ری را بخشی از قلمرو او نمی‌شمارد. در این ارتباط در تجارب‌الأمم چنین آمده است: «...برخی گویند که اشک پسر دارای بزرگ سپاهی گران گرد کرد و به آهنگ آنتیخوس که از سوی رومیان در سواد عراق بود، راهی آن سرزمین شد، ... چنان که

از موصل تازی و اسپهان به دست وی افتاد، و از نژادگی و کارهایی که از وی بدیدند...» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۹۹).

در متن تجارب‌الأمم، مسکویه توصیف مختصری از سلسله اشکانی به دست می‌دهد. او مدت حکومت ایشان را ۲۶۶ سال می‌داند و در راستای نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزندگی تاریخ دلیل این توصیف مختصر را اینگونه بیان می‌کند: «از کارها و کارسازی‌هایشان چیزی که از آن پندی گیریم به دست ما نیفتاده است» (همو، ۱۰۰). در داستان بهرام چوبین، مسکویه روایت تقریباً مفصلی از دادگری و مردم‌داری هرمز نقل می‌کند، اما در ادامه روش او در کوچک شمردن بزرگان، نژادگان و دانشوران - که به عقیده مسکویه از دایمان تورانی خود به ارث برده بود - را نهی می‌نماید. در روایت مسکویه آنچه نهایتاً باعث سرنگونی هرمز و بددلی بزرگان گردید: زندان کردن مهتران و ناسپاسی از اسواران و فروگرفتن افراد از پایه‌هایشان بود، همانند آنچه با بهرام چوبین کرد (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۸۷). در متن تجارب‌الأمم به شکل قابل تأملی بهرام چوبین بی‌گناه معرفی می‌شود (همان، ۱۸۹-۱۹۰). این امکان وجود دارد که مسکویه، با آگاهی از رقابت‌های دودمانی سامانیان و آل‌بویه در بستر سیاسی، موقعیت بهرام چوبین در دربار ساسانی را به عنوان یک فرمانده نظامی و تنها حاکمی موقت توصیف کرده باشد. بنابراین حکومت دودمان سامانی، منتسب به بهرام چوبین، به صورت یک حکومت موقت نظامی معرفی می‌شد و حقانیت گفتمان سیاسی آل‌بویه و تداوم حکومت ایشان در برابر ادعاهای سامانیان توجیه می‌گردید. این نظر با بررسی شیوه مسکویه در معرفی حاکمان وقت و حکومت‌های رقیب در متن تجارب‌الأمم حمایت می‌شود. کاربرد القاب حاوی نشانه‌هایی از گفتمان سیاسی آل‌بویه و نقشی است که برای خود و یا حکومت رقیب در نظر داشته‌اند، از جمله حکام سامانی: فرمانروای خراسان، خلیفه: سلطان<sup>۱</sup> و

۱ - در قرآن کلمه «سلطان» (Sultan) معمولاً در حوزه نبوت، به تفویض قدرت و یا وکالت الهی اطلاق می‌شود (اعراف: ۷۱؛ مؤمنون: ۴۵). در منابع حدیثی نیز اغلب این واژه برای اشاره به قدرت دنیوی یا اقتدار حکومتی به کار می‌رود (مورگان، ۱۳۹۱، ج ۳: ۷۷). از دیدگاه کاربردی، سلطان اسم معنی و مترادف با مفهوم سلطنت و معرف توانایی و اقتدار حکمران است، که از قرن پنجم هجری به طور رسمی به عنوان لقب برای فرمانروایان استفاده شد؛ از جمله سلطان محمود (متوفی ۴۲۱ ه.ق) و سلطان مسعود غزنوی (متوفی ۴۳۲ ه.ق) (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۷). در این نظام، قدرت حکومتی و نیروی سرکوبگر در دست سلطان و قدرت معنوی در دست خلافت عباسی، به عنوان امام مسلمانان، بود (مورگان، ۱۳۹۱، ج ۳: ۷۷). در بستر زمانی تألیف کتاب‌های مورد بررسی در این رساله اندیشمندی نظیر ماوردی (متوفی ۴۵۰ ه.ق)، نویسنده یکی از معتبرترین منابع در باب حکومت «حکام السلطانیه»، با تعریف وظایف سلطان و امام به صورت‌بندی گفتمان سیاسی عصر خود پرداختند (ماوردی، ۱۹۹۴). در این گفتمان، فارابی (۳۳۹ ه.ق)، که بیشتر فیلسوف بود تا فقیه، با قید اینکه شاه چه وضع، چه شریف، چه ثروتمند و چه فقیر باید به اندازه کافی ماهر و قدرتمند و در واقع شاه-فیلسوف باشد، تعریفی اولیه از یک شاه و یا سلطان،

امرای بویه: امیر و در برخی موارد سلطان. این در حالی است که در تاریخ بخارای نرشخی از سامانیان با عنوان سلطان نیز یاد شده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷) و در برخی سکه‌های سامانی عنوان ملک دیده می‌شود (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۳۱۷). اما در متن التاجی، که در بستر سیاسی حاکمیت آل بویه نگاشته شده است، از امرای سامانی تنها تحت عنوان صاحب خراسان یاد می‌شود (ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۴۷، ۶۰، ۶۵). در تجارب‌الأمم حکام سامانی و خلیفه اینگونه معرفی می‌شوند: «آنگاه که نصر ابن احمد [سامانی] فرمانروای خراسان گرفتار سرکشی دو برادرش شد و از نیشابور پس نشست، ماکان سپاه خود را تا نیشابور پیش برد» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۷۱؛ ج ۶: ۱۳۶). «چه بسا کم‌هائی از سلطان [بغداد] به ایشان برسد» (همان، ج ۵، ۳۷۷). مسکویه دارالخلافة را دارالسلطان می‌نامد و در این ارتباط چنین می‌نویسد: «...فردا که چهارشنبه بود وزیر ابوعلی به دارالسلطان رفت و به خانه بازگشت...» (همان، ۴۲۹). حتی در یک مورد مسکویه، مرداویج را سلطان می‌خواند. در این ارتباط در متن تجارب‌الأمم چنین آمده است: «گنجینه‌ها و سپرده‌های عمرو لیث و یعقوب لیث [صفاری] و یاقوت و پسرش و علی بن خلف [بن تناب] و دیگر سرداران [فراری] سلطان به دست او افتاد» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۰۰). مسکویه گرچه حکام سامانی را در بیشتر موارد فقط فرمانروای خراسان خطاب می‌کند، گاه‌ا‌ا ایشان را همانند آل بویه امیر نیز می‌خواند و آل بویه را در برخی موارد سلطان (همان، ج ۶، ۱۸۹).

---

مستقل از نظام دینی، ارائه داد (فارابی، ۱۳۵۴). در مراحل بعدی جوینی (متوفی ۴۷۸ ه.ق) نظر ماوردی - که جایگاه خلیفه را تقویت می‌کرد - را رد کرد و وجود سلطان یا امیر را ضروری‌تر دانست (کازمی موسوی، بهار و تابستان ۱۳۶۹). بعدها نظر او توسط مریدش غزالی (متوفی ۵۰۵ ه.ق) تأیید و تقویت شد (غزالی، ۱۳۸۹). وظایفی که جوینی برای سلطان عنوان می‌کند، همانند دنبال کردن جهاد، گماردن سرداران، قضاوت و حفظ سپاهی دائمی، ناظر بر شرایط سیاسی سلسله‌هایی است که در پی کسب قدرت دنیوی به تدریج واسط دین و مردم و حافظ قدرت معنوی گردیدند. این ساخت معرفتی در دوره‌های بعد تثبیت گردید، به شکلی که ابن خلدون (۸۰۹ ه.ق) دگرگونی خلافت به پادشاهی را طبیعی اما منحنط توصیف نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۶). همچنین روزبهان خنجی (۹۲۸ ه.ق) شاهان را به عنوان مدیران دنیوی پذیرفت، مشروط بر اینکه از شریعت حمایت کنند و مردم را قادر سازند تا مسلمانانی وظیفه‌شناس باشند (خنجی، ۱۳۶۲). منزوی در ارتباط با کاربرد لقب سلطان برای خلیفه معتقد است: «...بویه‌ئیان، که عرب‌زده‌تر، و در نتیجه سنی‌زده‌تر بودند، با تکیه بر شیعیان دوازده امامی، خلافت سنی عرب را به عنوان سلطان پذیرفته و در زیر حمایت خود گرفته بودند، چون ایشان کاندیدای معصوم امامت را غایب می‌دانستند، خلیفگان عرب نیز با اجرای «سیاست هاشمی»، شرکت گنوسیستهای معتدل را در حکومت، برای تاج و تخت عباسی بی‌خطر می‌دیدند...» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: پانوشت ص ۱۹۸-۱۹۹).

مسکویه با وجود کاربرد عنوان شاهنشاه<sup>۱</sup> در میان امرای بویه، به ویژه عضدالدوله، در هیچ کجای ایشان را پادشاه و یا شاهنشاه نمی‌خواند و از تبارنامه ادعایی آل بویه به طور مستقیم یادی

۱ - برای نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام، دیلمی‌ها و اغلب گیل‌ها - که در حدود دو قرن به یاری شرایط جغرافیایی مناسب در برابر نفوذ اسلام مقاومت نمودند - به منظور بازآفرینی شکوه پادشاهی ایران این عنوان را به کار گرفتند. لقب شاهنشاه به ویژه چنان در میان اعضای خاندان بویه رواج و پذیرش اجتماعی-سیاسی یافت که بیهقی، کاتب حکومت غزنوی، ایشان را «شاهنشاهیان» خواند و این عنوان را به شکل صفت ممیزی برای آل بویه به کار برد (Madelung, Jan 1969: 84-85). بحث‌هایی در مورد اینکه چه کسی از این خاندان نخستین بار عنوان پادشاه را استفاده کرد؟ وجود دارد. هر چند برخی استعمال لقب شاهنشاه را از جانب امرای متأخر بویه، به ویژه عضدالدوله، می‌دانند، تحقیق می‌لین بر اساس مدال یادبودی از ۳۵۱ ه.ق، با تصویر یک شاه با تاج ساسانی و خط پهلوی با عبارت «شوکت شاهنشاه افزون باد» نشان می‌دهد که قدیم‌ترین کاربرد عنوان شاهنشاه به رکن‌الدوله، پدر عضدالدوله، تعلق دارد (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳). با توجه به اینکه رکن‌الدوله مدتی را در قصر مرداویج سپری نمود، شاید تحت تأثیر اندیشه‌های این امیر زیاری (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۱) - که همانند اسفار اندیشه‌های پادشاهی ایران و کاربرد مجدد لقب شاهنشاه را در سر می‌پروراند - لقب شاهنشاه را برای خود برگزید. بنابراین امرای بویه را نمی‌توان منشأ بازآفرینی این عنوان حکومتی دانست، بلکه ایشان تنها از پیشینیان خود درک و کاربرد آن موفق‌تر بودند (Madelung, Jan 1969: 85-86). همچنین کاربرد عنوان «دوله»، همانند عنوان شاهنشاه، برای خاندان بویه - که پیش از این تنها برای حاکمان قدرتمند، مستقل و توانایی همانند حکومت عباسی و فاطمی مصر استعمال می‌شد - نشانه‌ای از تلاش امرای بویه برای مقابله با برتری‌جویی عرب و حکام عباسی است (Ibid, 96-97).

در بخش موجود از کتاب «التاجی»، تألیف شده مابین سال‌های ۳۶۷-۳۷۰ ه.ق، عضدالدوله اینگونه معرفی می‌شود: «الملک شاهنشاه عضدالدوله و تاج‌المله» (ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۳۳ و ۳۶). در حالیکه بر اساس برخی شواهد تاریخی و باستان‌شناختی اینگونه به نظر می‌رسد که کاربرد عنوان شاهنشاه برای آل بویه به تاریخی قبل از نگارش کتاب التاجی باز می‌گردد؛ از جمله در سال ۳۵۴ ه.ق متنبی شاعر، عضدالدوله را در یک شعر، که در طول دیدار عضدالدوله از شیراز سرود، شاهنشاه نامید. همچنین بر روی سکه‌ای طلا، مربوط به ۳۵۹ ه.ق به دست آمده از شیراز، عضدالدوله به شکل یک شاه تاج‌دار به همراه متن پهلوی «شاهنشاه» نقش شده است. دو پهلوی چوبی نیز از یک زیارتگاه، مربوط به سال ۳۶۳ ه.ق، به دست آمده‌اند، که عضدالدوله در آنها «الشاهنشاه» نامیده شده است. حتی زمانی که ابواسحاق صابی در نامه‌ای خبر پیروزی عضدالدوله به بغداد را برای رکن‌الدوله در ۳۶۴ ه.ق نوشت، عضدالدوله را با عنوان «الملک الجلیل» می‌خواند؛ در حالیکه صابی در همین نامه رکن‌الدوله را «الامیرالسید» خطاب می‌کند. به نظر می‌رسد رکن‌الدوله اعتراضی به این ادعاهای فرزند نداشته است. به علاوه شاعر/بویصر بن نُبَات، در نخستین فتح بغداد توسط عضدالدوله، او را به عنوان کسی که ایوان مداین را با شکوه و جلال می‌پوشاند، خطاب کرده و عضدالدوله را قهرمان و وارث شکوه شاهان ساسانی می‌خواند. زمانی که عضدالدوله برای دومین بار بغداد را فتح نمود، نماینده‌اش محمد بن عمر نیز او را به این صورت معرفی کرد: این شاه آمده است کسی که یکی از شاهان برجسته است و از شاخه خسروان والا. عضدالدوله در طول آخرین دوره زندگی بر لقب شاهنشاه پافشاری می‌کرد؛ از جمله در نامه‌ای که ابواسحاق صابی به منظور تبریک فتح می‌فارقین در ۳۶۸ ه.ق برای او نگاشت با عنوان «مولانا الملک شاهنشاه السید الاجل ولی النعم» معرفی می‌شود. از سال ۳۷۱ ه.ق عضدالدوله، «الملک العدل شاهنشاه» را به لقبش بر سکه‌ها افزود، همانند دو سکه به دست آمده از بصره به سال ۳۷۲ ه.ق. گرچه از سال ۳۶۷ ه.ق لقب «الملک العدل» بر سکه‌های عضدالدوله دیده می‌شد. در نامه‌نگاری‌های یحیی بن سعید الانطاکی و صاحب بن عباده، عضدالدوله با عناوین «الملک شاهنشاه»، «تاج‌المله» و «ولی النعم» خوانده شده است. احتمالاً این انتساب‌ها متعلق به آخرین دوره حکومت عضدالدوله یعنی ۳۷۱ ه.ق است. بر اساس



نمی‌کند.<sup>۱</sup> علت این امر در دو نکته تاریخی نهفته است؛ نخست: اعتقادات دینی - که لقب پادشاه/شاهنشاه در ابتدای ظهور اسلام تنها به خدا تعلق داشت و بر اساس احادیث نبوی انتصاب آن به انسان عملی نفرت‌انگیز و کفرآمیز بود - باعث می‌شد تا مسکویه بی‌توجه به ادعاهای امرای بویه از به کارگیری این عنوان سر باز زند. هر چند به نظر می‌رسد، زنده کردن عنوان شاهنشاه توسط خاندان بویه نوعی بازگشت به مبانی فکری ایران باستان و بازآفرینی نظام معنایی و فرهنگی عصر ساسانی بود، که هیچ تناقضی با اعتقادات مذهبی ایشان نداشت. دیگر: این اقدام تأییدی است بر استقلال رأی و بی‌طرفی مسکویه نسبت به گفتمان سیاسی و نسب‌شناسی خاندان بویه. این ویژگی مسکویه در متن تجارب‌الأمم چنین انعکاس یافته است: «...سپاهیگری و زورگوئی فرمانروایش رکن الدوله بود، که با همه برتری که بر همپایگان دیلمی خود داشت، باز کوتاه‌بین بود. تنها اکنون را می‌دید و به آینده مردم نمی‌اندیشید. او برای رام داشتن سپاه، از زشتی‌هایی چشم‌پوشی می‌کرد که نه دیگر می‌توانست جلو آن را بگیرد و نه جبران‌پذیر بود. او جز این راهی برای حکومت کردن نمی‌دانست، زیرا که از خاندان پادشاهان نبود، در میان دیلمیان شکوه نداشت...» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۳۹). هرچند در نهایت، مسکویه در بافت سیاسی و گفتمانی دربار بویه می‌نگاشت و به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت اهداف ایشان بود.

نویسنده تجارب‌الأمم به منظور بزرگداشت بهرام پنجم ساسانی (۴۲۰-۴۳۸ م.)، نیای ادعایی آل‌بویه (ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۳۳-۳۴)، داستانی از دوران رشد او نزد منذر، مربی عرب بهرام، را چنین نقل می‌کند: «از نژادگی و گوهری که بهرام از همان کودکی از خود نشان داده بود سخن‌ها گفته‌اند. یکی آن که وی آنگاه که هنوز پنج ساله بود به منذر نعمان گفت آموزگارانی برای من بیاور تا نوشتن و آیین و تیراندازی و سوارکاری به من بیاموزند» (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۱). در این روایت می‌توان به اهمیت دانش و حضور دانشمندان در گفتمان سیاسی آل‌بویه و یا شاید حتی در بستر سیاسی قرن چهارم هجری پی برد. همچنین در این ارتباط مسکویه چنین

---

اطلاعات مقریضی، عضالدوله معمولاً به نام «الملك السيد شاهنشاه الاجل المنصور ولی النعم تاج المله عضالدوله» خوانده می‌شد. همچنین در یک نامه به سال ۳۷۲ه.ق، مربوط به یک ضیافت در قصری در امپراطوری بیزانس، عضالدوله به عنوان «شاه اسلام شاهنشاه» معرفی گردیده است (Madelung, Jan 1969: 100-108).

<sup>۱</sup> - به نقل از ابن اثیر، خاندان بویه در تاریخ تجارب‌الأمم به یزدگرد بن شهریار منتسب می‌شوند. او در این ارتباط چنین می‌نویسد: «...ابن مسکویه می‌گوید: آنها [آل بویه] ادعا می‌کنند از نسل یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ایران هستند...» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۲۹۰). این در حالی است که در متن موجود از کتاب تجارب‌الأمم هیچ اشاره مستقیمی به تبار خاندان بویه دیده نمی‌شود.

می‌نویسد: «...دانش سودمند است. زیرا دانش زیور شاهان و مایه استواری کار ایشان است» (همان، ۱۴۸-۱۴۹).

در روایت مسکویه از بهرام گور، درباریان و بزرگان ایران حکومت را به دلیل پرورش بهرام نزد اعراب و با فرهنگ تازی و نه پارسی از او سلب نمودند. اما در نهایت بهرام پادشاهی‌اش را با حمایت سپاهیان مندر و پشت سر گذاردن آزمونی احیا می‌کند. او در این داستان شخصیتی فرهیخته، دانشور و رزم‌آور معرفی می‌شود، که از ظلم و ستم و کشتار شاه سابق (بیزدگرد) به ستوه آمده و در پی آن است که با تسلط بر تخت شاهی و به دست گرفتن زمام امور اوضاع آشفته ملک و مردم را اصلاح نماید (مسکویه، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۸-۱۴۳). در گفتمان سیاسی آل‌بویه انتساب به بهرام گور احتمالاً تأکیدی است بر این امر که ایشان نژاده، ایرانی و محق و توانا هستند؛ اگرچه به ظاهر تحت لوای حاکمیت سیاسی و فرهنگی اعراب حکومت می‌کنند. همچنین کشورگشایی‌های بهرام گور و اینکه سرزمین‌های زیادی از روم تا هند باج‌گذار او بودند، از مطالب پرداخته شده در روایت مسکویه است (همان، ۱۴۹-۱۵۱).

برخی گزاره‌ها در متن تجارب‌الأمم می‌توانند نشانه‌ای از رقابت‌های دودمانی و تأیید گفتمان سیاسی دودمان بویه باشند، همانند تأکید بر اهمیت ری در روایتی از زمان علی بن بویه. این روایت نشان‌دهنده نقش کلیدی ری به عنوان دروازه غربی ایران و نقطه اتصالی است که باعث می‌شود مرداویج آن را به برادرش سپرده و وشمگیر از آن به عنوان پایگاهی برای اداره سایر مناطق تحت نفوذشان در غرب استفاده نماید (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۷۴؛ ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۶۶). همچنین با آنکه تقریباً مقر دائمی آل‌بویه در شرق قلمرو خلافت اسلامی شیراز بود، اما بر پایه اطلاعات مندرج در متن تجارب‌الأمم، حکومت بویه همواره توجه ویژه‌ای به ری داشت (مسکویه، همان).

مرداویج و وشمگیر در تلاش برای بازگرداندن شکوه و قدرت ایران از نخستین مروجان اندیشه ایرانی‌گرایی<sup>۱</sup> در بافت سیاسی-اجتماعی ایران قرن سوم و چهارم هجری بودند. این رویکرد حکام زیاری گرایش به بازتولید الگوهای باستانی را تقویت می‌نمود، از جمله مسکویه در ارتباط با اقدامات ایرانی‌گرایانه مرداویج در تجارب‌الأمم چنین می‌نگارد: «مرداویج در نامه‌ها به ابن وهبان

<sup>۱</sup> - نخستین مؤلفه‌های اندیشه ایرانی‌گرایی، مورد نظر در این کتاب، در مقابله مفهوم ایران و آئیران (کتیبه شاپور دوم در طاق بستان (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۲۰۰)) در نظام اندیشه و زبان دوره ساسانی صورت قطعی یافتند.

دستور می‌داد که: «ایوان کسری» را برای من آماده کن! تا هنگام رسیدن به پایتخت [بغداد] در آنجا فرود آییم، تو باید آن را به همان شکل پیش از آمدن عرب بسازی! ... او افسری بزرگ گوهر نشان نیز ساخته بود» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۲۰). این روند در نهایت به امیرالأمرای معزالدوله دیلمی در بغداد و زیر کشیدن خلیفه مستکفی انجامید (مسکویه، ج ۶، ۱۲۲-۱۲۴). نمونه‌هایی از گزاره‌های مرتبط با گفتمان باستانگرا در ستایش دادگری و اهمیت فرّه ایزدی و رسوم کهن ایرانی در متن تجارب‌الأمم چنین انعکاس می‌یابد: «...چنین دانسته‌ام که دادگری برای سلطان بسیار سودمندتر می‌باشد، که این جهان و آن جهان را برایش آباد کند، فرایند ستم هر چند فراوان و زود برداشت باشد، کوتاه عمر و زودگذر است، گوئی برکت ندارد... به عکس فرایند دادگری بالنده و رو به گسترش است و آغاز کردن بدان برکت‌آور است» «...سنان پیوسته در کارها، به بجکم هشدار می‌داد تا نیکخو شد و از کشتار و شکنجه‌های سخت دست کشید. دادگری، میانه‌روی، و ستم‌زدایی خوشایند او شد، تا آنجا که می‌گفت: چنین دانسته‌ام که دادگری برای سلطان بسیار سودمندتر می‌باشد، که این جهان و آن جهان را برایش آباد کند، فرایند ستم هر چند فراوان و زود برداشت باشد، کوتاه عمر و زودگذر است، گوئی برکت ندارد، پیشامدهائی رخ می‌دهد که آنرا نابد می‌کند و در پایان به ویرانی این جهان و تباهی آن جهان کشد. من [سنان] گفتم: به عکس فرایند دادگری بالنده و رو به گسترش است و آغاز کردن بدان برکت‌آور است» (همان، ۲۴-۲۵). در جای دیگر مسکویه چنین گزارش می‌کند: «مرزبان نیز سررسید. ایشان را محاصره کرد، پس به داد و ستد نامه با علی بن جعفر پرداخت، پیوند همدلی و پیمان فرّه ایزدی، یاد نموده، او را به همکاری خواند» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۶۳). «روز آدینه دوم صفر، همه سپاه ریاست او را پذیرفته مراسم ایرانی سوگند و پیش کش ریحان انجام شد و از ایشان برای خود بیعت گرفت» (همان، ۱۱۵-۱۱۶). «دیسم به تبریز بازگشته، به دژ نشست، ولی مردم به سبب رفتاری که با دیلمیان کرده بود، با وی همکاری نکردند. مرزبان نیز سررسید. ایشان را محاصره کرد، پس به داد و ستد نامه با علی بن جعفر پرداخت، پیوند همدلی و پیمان فرّه ایزدی، یاد نموده، او را به همکاری خواند.» (همان، ۶۳).

در خلال روایتی از دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی قرن چهارم شمایی از ساخت سیاسی این دوره ترسیم می‌شود: ۱. قدرتمند بودن نظام در برابر دیوان، ۲. معرفی برخی نیروهای درگیر در شبکه روابط قدرت: طالبی‌ها و سپهسالاران. در بافت گفتمان باستانگرای مستور در متن کتاب، طالبیان نه خواهان خلافت بلکه جویای پادشاهی معرفی می‌شوند. این روایت در متن تجارب‌الأمم

چنین نقل می‌شود: «ابو جعفر بن شیرزاد و ابو محمد حسن بن اسماعیل اسکافی با پیامی از سوی راضی بالله و ابن رایق به نزد بریدی فرستاده شدند که: تو مالیاتها را نفرستاده، در اختیار خود گرفتی، و سپاهیان را برانگیختی تا بیاشوبند، تو نه طالبی [در این جا منظور از طالبی شیعیان خواهان جانشینی فرزندان فاطمه است] هستی که پادشاهی را شایسته خود دانی، نه سپاهی هستی که خواهان سپهسالاری باشی و نه شمشیر زن هستی که به امید گشودن شهرهای در بسته باشی. تو دبیری کوچک بودی که از گمنامی به بالا کشیده شدی، و کارگزاری ناچیز بودی که برای کارهای بزرگ برکشیده شدی و آموزش دیدی، سپس سرکشی کرده، نمک ناشناسی کردی، نیکی را پاسخ بد دادی، و پیوند پیروی را بگسستی. اکنون اگر سپاه را در اختیار دولت بنهی و مالیات را بفروستی با سمت کارگزاری پا بر جا می‌مانی، و گر نه بر سر تو خواهند تاخت و کيفر شایسته خواهی دید!» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۶۹-۴۷۰).

همچنین گزاره‌هایی حاکی از نظامی‌زده شدن خلافت عباسی<sup>۱</sup> و فراهم شدن بستر سلطنت اسلامی<sup>۲</sup> به غلبه و زور در روایت خلع قاهر و جانشینی راضی در متن تجارب‌الأمم دیده می‌شود. مسکویه این رویداد را چنین گزارش می‌کند: «علی بن عیسی پیشنهاد نمود که دادرسی ابو حسین عمر بن محمد و دادرسی ابومحمد بن ابوشوارب و دادرسی ابوطالب بهلول و گروهی از شاهدان و نزدیکان دارالسلطان بیایند و آمدند... من گفتم: تشکیل دولت‌ها با ما نیست، با شمشیرداران است! ما برای گواهی دادن و استوار داشتن پیمان سوگند هستیم!» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۸۸-۳۸۹). همچنین روایتی از امارت عضالدوله در تجارب‌الأمم چنین آمده است: «و نیز در این سال عضالدوله خواست با طایع‌الله پیوند زناشویی ببندد. او دختر بزرگ خود را به همسری طایع درآورد. عقد در پیشگاه طایع و سران دولت دادرسان، با کابین یکصد هزار دینار بسته شد. او با این کار می‌خواست دارای پسری شود که ولی عهد باشد و خلافت به آل بویه برسد، پادشاهی و خلافت در دولت دیلمی یکی شود» (همان، ج ۶، ۴۸۸). در مجموع، روایت این حوادث نشان‌دهندهٔ بافت اندیشه‌ای دورهٔ مسکویه و شاهدی بر بی‌قدرت شدن خلیفه و تنها استفاده از نام او در کسب مشروعیت سیاسی و عقیدتی برای جماعت سنی‌زدهٔ ایران است. نمونهٔ دیگری از این روایت‌ها در

<sup>۱</sup> - در توضیح عبارت نظامی‌زده شدن خلافت عباسی نک. مصطفی ندیم و مینا صفا، «گفتمان نسب‌شناسی آل‌سامان در روایت بلعمی»، *مجلهٔ جستارهای تاریخی*، بهار و تابستان ۱۳۹۵، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱، صص ۱۳۹-۱۶۰.

<sup>۲</sup> - جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد سلطنت اسلامی نک. داود فیروزی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دورهٔ میانه)، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۱۹۷-۲۰۳.

تجارب‌الأمم چنین آمده است: «چون کار بغداد برای معزالدوله در این سال راست شد خواست از امیرمؤمنان مطیع لله اطمینان بیشتر یابد، او را سوگندها داد که هیچگاه از معزالدوله دور نشود و بد او را نخواهد و با دشمن او سازش نکند. پس چون سوگند خورد نگهبانان را از سر او دور کرد و او به دارالخلافه برگشت» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۴۱-۱۴۳ و ۳۶۹-۳۷۰). همچنین گزارش مسکویه از ارسال فتح‌نامه توسط ابن‌محتاج برای عمادالدوله، به همراه درخواست از امیر بویه برای ارسال فرمان امارت خراسان برای *ابراهیم/ابن‌احمد سامانی* و همچنین قدرت معزالدوله در نگارش فرمان خراسان برای رکن‌الدوله به جای خلیفه (همو، ۱۳۹ و ۱۵۵-۱۵۶)؛ که نشان‌دهنده ارزش و قدرت گفتمان سیاسی آل‌بویه در بستر رقابت‌های دودمانی قرن ۴ و ۵ ه.ق است.

در تجارب‌الأمم اطلاعاتی دال بر گرایش خاندان بویه به تشیع و نقش علویان در گفتمان سیاسی آل‌بویه وجود دارد. نمونه‌ای از این جانبداری دینی چنین گزارش می‌شود: «...پس چون مستکفی، رئیس شیعه باب‌الطاق را که شافعی نام داشت دستگیر نمود، و شفاعت اسپهدوست را برای وی نپذیرفت، وی آنرا در دل گرفته پیش معزالدوله رفته گفت، خلیفه به من پیام فرستاد که او را پنهانی و ناشناخته با زیرپوش دیدار کنم. این پیشامدها و انگیزه‌هایی که آشکار نشد، سبب خلع او از خلافت شد...» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۲۰-۱۲۲). در نمونه‌ای دیگر مسکویه اینگونه روایت می‌کند: «کمبود آذوقه چنان بر امیر [احمد بن بویه] فشار آورد که ناگزیر شد شب پیش از بازگشت پنجاه شتر خود را کشته گوشتش را بیاران پخش کند و برای خودش گاوی بکشد، زیرا که هنگام گریز سخت غارت شده بود و هفده تن از سردارانش به اسیری رفتند که داعی علوی و ابو بکر بن قرابه و بیش از یک هزار دیلمی در ایشان بود.» (همان، ۱۱۰-۱۱۱).

مسکویه روایتی از رقابت از یکی دودمان‌های محلی با آل‌بویه و تلاش ایشان برای کسب قدرت و جایگاه سیاسی-اجتماعی را نقل می‌کند، که اهمیت گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌ها در ایجاد مقبولیت را اثبات می‌نماید. این رویداد در تجارب‌الأمم چنین گزارش شده است: «در این سال روزبهان بن ونداؤ خرشید دیلمی بر ضد معزالدوله قیام کرد. برادرش «بلکا» نیز در شیراز آشکارا بر ضد بویه‌ئیان برخاست. برادر دیگر ایشان «اسفار» نیز در اهواز همین کار کرد. روزبهان به اهواز آمد تا با وزیر مهلبی که در آنجا بود بجنگد. مردان مهلبی به روزبهان پناهنده شدند، خودش نیز پس نشست. چون خبر به معزالدوله رسید، باور نمی‌کرد، زیرا که خودش او را پرورده بود و اعتماد بسیار بدو داشت. ... دیلمیان، یکسره، به شدت ضد معزالدوله شعار می‌دادند. ایشان خشمگینانه چیزهایی به او گفتند که تا کنون در دل پنهان می‌داشتند، آنچه بدش می‌آمد در رویش گفتند و

به پناهندگی [به روزبهان] آغازیدند. معزالدوله ... برای جنگ با روزبهان از خانه خود در بغداد بیرون آمد، همین خبر بر پناهندگی دیلمیان به روزبهان افزود. ... تکیه‌گاه معزالدوله غلامان ترک او بودند... معزالدوله دیلمیان روزبهانی را پیراکند و برخی از سران ایشان را دستگیر کرد و فتحنامه به شهرستانها نوشت. او از بازمانده دیلمیان نیز دور شده، به ترکان رو آورد و بر ایشان تکیه نمود.» (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۰۷-۲۱۲).

## ۵-۲-۴- «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» در بستر رقابت‌های دودمانی و مجادلات گفتمانی

آثارالباقیه، اولین و بزرگترین اثر ابوریحان بیرونی است. این کتاب همانند «قانون» مسعودی کتاب عمر او به شمار می‌آید، زیرا ابوریحان تا پایان عمر نقائص آن را تکمیل می‌نمود و آثار این تجدید در بخش‌های مختلف آثارالباقیه قابل مشاهده است (محیط طباطبایی، خرداد ۱۳۵۲: ۳۸۳). ابوریحان بیرونی نگارش این اثر را از سال ۳۸۸ ه.ق در دربار شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر آغاز کرد و احتمالاً در سال ۳۹۱ ه.ق به این امیر دیلمی تقدیم نمود (پایروند ثابت، دی ۱۳۸۸: ۷۱ و ۷۲). محوری‌ترین مبحث آثارالباقیه معرفی گاهشماری و تقویم اقوام مختلف، مقایسه آنها با یکدیگر و پیگیری منشأ هر یک از آنها می‌باشد (همان، ۸۱). به این ترتیب در این کتاب اطلاعات ارزشمندی از تقویم و تاریخ ایران، در دو مفهوم زمانی و اتفاقی، وجود دارد؛ از جمله علت‌یابی اقدام اردشیر بابکان در کاستن از فاصله پیروزی اسکندر با سقوط اردوان پنجم اشکانی (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). بیرونی در این اثر برخلاف بسیاری از تاریخنگاری‌های عمومی همانند تاریخ طبری - که تحت تأثیر اسلام تاریخ سلسله‌های پیش از اسلام، به خصوص ایرانی، را در خلال داستان‌های پیامبران و یا بعد از ذکر حوادث روزگار پیامبر و خلفا آورده‌اند، سعی در رعایت تاریخ سلسله‌های پیش از اسلام و پس از آن دارد (محیط طباطبایی، خرداد ۱۳۵۲: ۳۸۳). با تمام تلاش و دقت نظری که ابوریحان بیرونی در نگارش و تکمیل کتاب آثارالباقیه متحمل شد، این اثر تا سه قرن بعد جایگاه خود را در محافل علمی نیافت و تنها در عهد غازانی به توجه شایسته خود رسید (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰، مقدمه: ۶).

آنچه کتاب آثارالباقیه را با موضوع پژوهش این کتاب پیوند می‌دهد و در بررسی گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های سامانی و بویه درخور توجه و بررسی می‌سازد، نگاشته شدن آثارالباقیه در بستر رقابت‌های دودمانی و مجادلات گفتمانی قرن چهارم هجری است. در این بستر، ابوریحان

بیرونی در پذیرش و یا رد سلسله نسب ادعایی امرای هم عصرش<sup>۱</sup> اظهار نظر کرده و به ارائه دلایلی در این زمینه می‌پردازد. به نظر می‌رسد تعلق بیرونی به منطقه شمال شرقی ایران، اقامتگاه سنتی و تاریخی اشکانیان، و خدمت در دربار امرای خوارزم و به ویژه زیاریان<sup>۲</sup> در ساخت دیدگاه‌های او مبنی بر رد نسب ساسانی آل بویه و پذیرش تبار اشکانی سامانیان مؤثر بود (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

در متن آثارالباقیه گزاره‌های مرتبط با گفتمان‌های نسب‌شناسی قرن چهارم هجری اینگونه پرداخته شده‌اند: «بند ۳)... ولیکن دشمنان همیشه به نیش و زخم زبان در تبارها، سرزنش و بدگویی در شرف و آبروی کسان، افترا و آسیب رسانی به کارها و آثار نمایان حریص اند؛ چنان که دوستداران و پیروان هم در نیک شمردن بدی‌ها و زشتی‌ها... بسا که غوطه ور شدن در چنین کارها، ایشان را به دروغ پردازی‌های ستایش آمیز و تبارسازی‌های گمان انگیز به اصل‌های شریف و امی دارد؛ چنان که برای پسر عبدالرزاق طوسی در تبار ساختگی‌اش تا منوچهر [شاه پیشدادی] در شاهنامه‌ای که منتسب به اوست کرده آمده، و چنان که برای خاندان «بویه» [دیلمی] هم ساخته شده است. بند ۴) ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی در کتابش «التاجی» ... تبار «بویه» را چنین یاد کرده که او پسر فنا خسرو بن ثمان بن کوهی بن شیریل (اصغر) بن شیریل (اکبر) بن شیران شاه بن شیرفته بن سسنان شاه بن سسن خره بن شوزیل بن سسنادر بن بهرام گور شاه [ساسانی]<sup>۳</sup> است؛ و ابو محمد حسن بن علی ابن نانا در کتابش که اخبار «بویان» را به

۱ - بیرونی سلسله نسب خاندان بویه، ابومنصور و میمون قداح را زیر سؤال می‌برد، اما از درستی سلسله نسب قابوس بن وشمگیر، اسپهبدان طبرستان و شاهان خوارزم و شروان و سامانیان سخن می‌گوید (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰، مقدمه: ۳۷ و ۳۸).

۲ - ابوریحان ابتدا به خدمت امیر/بوعبد... محمد بن احمد خوارزمشاه، آخرین فرمانروای خاندان افریقی (آل عراق)، درآمد و با کشته شدن او پس از مدتی آشفتگی در خراسان و ری به دربار اسپهبد مرزبان بن رستم، از حاکمان شروینی طبرستان، روی آورد. بیرونی به واسطه این امیر به دربار شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر در گرگان راه یافت. اما پس از مدتی ظاهراً به دلیل سختگیری‌های شمس‌المعالی و اقتدار یافتن مجدد دربار مأمون خوارزمشاه، احتمالاً در ۳۹۴ ه.ق، به وطن خود بازگشت (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۴۹۷-۴۹۸).

۳ - این نسب‌نامه را بیرونی از کتاب «التاجی» ابواسحاق صابی نقل می‌کند. اما ابن اثیر گرچه داستان صابی و نگارش کتاب تاجی را روایت می‌کند، از نسب‌نامه آل بویه در این کتاب چیزی نقل نکرده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۶۹). در بخش باقی‌مانده از کتاب التاجی، تبار آل بویه اینگونه معرفی می‌شود: «... و هم اسلاف مولانا الملک شاهنشاه عضدالدوله و تاج‌المله اطال... بقاءه و مرجعهم فی النسب الی بهرام جور بن یزدجرد الملک الساسانی [و انطح من اصل الکتاب شیء من ذکر قبائلهم]» (ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۳۳-۳۴).

اختصار آورده، یاد کند که بویه بن فنا خسرو بن ثمان است؛ آنگاه برخی گویند که ثمان بن کوهی بن شیر زیل (اصغر)، و دیگران «کوهی» را انکار کنند و گویند شیر زیل (اکبر) بن شیران شاه بن شیرفنه بن سسنان شاه بن سسن خَرّه بن شوزیل بن سسناذر بن بهرام است. آنگاه در مورد بهرام اختلاف کردند، چه کسانی که ایشان را به ایرانیان نسبت می‌دهند، گویند که او بهرام گور است و تبار هم بدان می‌رسد؛ و کسانی که ایشان را به تازیان نسبت می‌دهند گویند که او بهرام بن ضحاک... است... بند ۵) لیکن هر کس شرط ما را که در آغاز این کتاب نهادم، در نظر آورد که بر میانگاه دو سوی افراط و تفریط ایستاده‌ایم، یعنی میانه روی را از باب احتیاط (علمی) واجب شمرده‌ایم، او بدانستی که نخستین کس شناخته شده از این تیره، همانا «بویه بن فناخسره» است؛ و این اقوام هیچ به نکه داشت تبارگان نامور نیستند، هم به جاودان کردن آن یاد نگردیده‌اند، و نه این که کسی هم تبار آنان را پیش از انتقال دولت به ایشان می‌شناخته است. بسیار اندک باشد اگر زنجیره تباری به درستی نگهداشته شود، هر گاه که زمان به درازا کشد و روزگاران فراگسترده؛ در این هنگام تنها راه شناخت درستی انتساب اصلی از نادرست آن، همسازی جمع و همداستانی نسل بر یادکرد آن می‌باشد... بند ۶) و مانند سرورمان، سالار میهن پیروز و دهشگر، امیر شمس المعالی، که خداوند ماندگاری اش دراز کند، هیچیک از موافقانش، خداوند ایشان را یاری دهد، و مخالفانش هم، خداوند خوارشان کند، نژادگی برین و دیرین او را، از هر دو سوی (پدر و مادر) انکار نمی‌کنند؛ ...بدان شجره یگانه ای انتساب می‌یابند که ایشان و خسروان (ساسانی) را گرد هم می‌آورد... که خداوند (چنین) پادشاهی مشرق تا مغرب را در دو کرانه جهان برای سرورمان گرد آورده، هم چنان تباری برین و دو سویه از بهر او برگزیده،<sup>۱</sup> مانا که اینها و همه نیکی‌ها به دست خدا و از نزد اوست. بند ۷) و مانند شاهان خراسان که هیچکس در امر ایشان خلاف نورزیده، اینکه آغازگر پادشاهی شان همانا «سماعیل» ابن احمد بن اسد بن سامان خُده بن جسیمان بن طغات بن نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنس مرزبان آذربایجان بود؛ و مانند شاهان نژاده خوارزم که از خاندان «شاهی» بودند؛ و مانند شاهان شروان که مردم بر این قول همداستان اند آنان هم از تبار خسروان (ساسانی) باشند؛ هر چند که زنجیره تبارگاه ایشان نکه داشته نشده، و درستی دعاوی در تبارمندی، بلکه در غیر مورد تبارگان نیز آشکار است؛ و اگر هم نهان گشته، همچون «مشک است که خود ببوید». اما اگر پنهان کرده شود، هیچ نیازی به

<sup>۱</sup> - در ارتباط با تبار دو سویه خاندان وشمگیر در کتاب التاجی چنین آمده است: «...باینته کریمه من کرائم داره و هی والده سیدنا الامیر [ابی] کالیحار المرزبان، و قد اجتمع له الی الشرف الاول من طرف ابویه، الشرف الثانی من طرف خوولته و ذلک بعد ان کان وشمگیر بن زیار رغب الی شیاهیجیل بن هرسوندان...» (ابواسحاق صابی، ۱۹۷۷: ۳۶).



درست نمایی آن با بخشش مال و منال و پاداش نباشد؛ ...» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۱). در خلال عبارات فوق، تلاش ابوریحان بیرونی برای روشن نمودن حقیقت نسب امراء و ارائه ملاک تشخیص یک تبارنامه راستین نشان‌دهنده رقابت‌های دودمانی، تأثیر گفتمان‌های نسب‌شناسی حکومت‌ها در بافت سیاسی-اجتماعی عصر خود و در نتیجه درگیر شدن ذهن محققان و مؤلفان آن دوره با مسأله تبار دودمان‌های حاکم است. در ارتباط با بحث ما، روایت بیرونی از تبار حکام حاوی چند نکته قابل توجه است: ۱. بیان علت تبارسازی‌های دروغین. ۲. بررسی تقریباً مفصل در مورد تبار ادعایی آل‌بویه و بیان علت نپذیرفتن آن، که در قالب برخوردهای گفتمانی در بستر سیاسی قرن چهارم هجری قابل تفسیر و تبیین است.<sup>۱</sup> ۳. ارائه ملاک تشخیص یک تبارنامه حقیقی از صورت غرض‌ورزانه و جاغلانه آن، با تأکید بر نقش مردم، بستر اجتماعی و مفاهیم و نرم‌های معمول آن در شکل‌گیری یک گفتمان نسب‌شناسی. ۴. تأکید فراوان بر نژادگی حکومت مخدومش بر پایه انتساب از جانب پدر و مادر به دو نسل اشکانی و ساسانی و با این استدلال که اصالت ایشان از جانب دوستان و دشمنانشان پذیرفته شده است، که در نهایت موجب تأیید گفتمان سیاسی و ادعاهای ارضی شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر می‌گردید. ۵. هم پایه قرار دادن خاندان زیاری با امرای سامانی، در زمینه حقانیت گفتمان نسب‌شناسی ایشان و به این وسیله تأیید تبار اشکانی آل‌سامان. ۶. پذیرفتن اصالت تبار حکومت‌هایی که پیش از دربار زیاریان در خدمتشان بوده و از لطف و احسان ایشان بهره‌مند می‌گردید. ۷. نقض ملاک سابق در کشف یک تبار حقیقی در مورد سلسله نسب حکام مخدومش، یعنی فرمانروایان خوارزمی و شاهان شروان. در مورد آخر، ابوریحان بیرونی آنچه را ملاک رد تبار خاندان بویه عنوان می‌نمود، یعنی عدم تلاش در حفظ زنجیره تبار از آغاز تأسیس این سلسله و لزوم کسب تأیید اجتماعی در مورد تبارنامه‌ها، را نادیده گرفته و تنها ادعای برخورداری از یک تبار ویژه و اصالت ظاهری آن را

۱ - در برابر ادعای ابوریحان بیرونی در مورد عدم شناخت تبار آل‌بویه در میان مردم و بی‌اعتبار بودن ادعای ایشان به این دلیل، باید به روایتی از ابن اثیر توجه کنیم که چنین می‌گوید: «آنها [آل بویه] عمادالدوله ابوالحسن علی و رکن‌الدوله حسن و معزالدوله ابوالحسن احمد فرزندان ابوشجاع بویه بن فنا خسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیل ابن شیر کنده بن شیرزیل بزرگ بن شیران شاه بن شیرویه بن سستان بن سیس فیروز بن شیرزیل بن سنباد بن بهرام گور پادشاه بن یزدگرد پادشاه ابن هرمز پادشاه ابن شاهپور ذو‌الاکتاف ... نسب آنها را ابو نصر بن ماکولا خداوند او را بیمارزاد چنین آورده. اما ابن مسکویه می‌گوید: آنها [آل بویه] ادعا می‌کنند از نسل یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ایران هستند ولی ما بیشتر بروایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم زیرا او دانشمند و امام و پیشوای ما در این علوم بوده. این نسب در پارسیان دارای اصل پایدار و انتساب حقیقی و عمیق می‌باشد ولی چون پدران آنها مدتی در دیلمان امارت داشتند آنها را دیلمی گفتند» (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۲۹۰).

می پذیرد. او در عین حال به رفتار رایج صاحبان قدرت در ایجاد تبارنامه و خلق مقبولیت ملی به واسطه بخشش مال و منال اشاره می کند.

در متن آثارالباقیه گزاره‌هایی حاکی از آگاهی تاریخی ایرانیان در قرن چهارم هجری نیز وجود دارد، از جمله زمانی که بیرونی در ارتباط با تاریخ ایران باستان چنین گزارش می کند: «...تاریخ ایشان در میان خود آنان، هم از گاه وی [گیومرث] سه بخش می شود: یکم از او تا کشته شدن «دارا» به دست اسکندر، چیرگی او بر کشورهای ایرانی، و فرابردن گنجینه‌های حکمت ایشان به شهرهای خودش؛ دوم، از آن گاه تا پیدایی اردشیر بن بابک، و باز آمدن پادشاهی به قرار خود؛ سوم، از آن زمان تا کشتنگاه یزدگرد بن شهریار، فروپاشی کشور ساسانیان و پیدایی اسلام» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۲۳). «و اما بخش دوم از تاریخ های ایرانیان، که از گاه اسکندر است تا فراخاستن اردشیر بابکان؛ طی این مدت همانا «کتک/کرده خدایی (=ملوک الطوایف)» بوده است؛ هم ایشان شاهانی هستند که اسکندر آنان را بر هر کشوری فرمرداری داد، هیچ یک از ایشان فرمانبر دیگری نبوده و نیست؛ و از آن جمله: کشور «اشکانیان» است، که اینان بر عراق و مادستان شاهی کردند، و آن سرزمین «کوهستان» است و آنان خود از ملوک الطوایف (=کرده خدایان/شاهک ها) بودند که دیگران از ایشان فرمانبرداری نمی کردند، تنها و همانا آنان را، بدین سبب که از خاندان پادشاهی ایران اند، بس بزرگ می داشتند. نخستین ایشان: اشک بن اشکان... این بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش [آرش] پهلوان بن سیاوش بن کیکاوس بود» (همان، ۱۳۸). این عبارات حاوی عناصر گفتمان نسب شناسی و نشانه‌هایی از تداوم اندیشه تبارگرایی در قرون نخستین اسلامی هستند.

در کتاب آثارالباقیه بیرونی، چند جدول برای معرفی شاهان اشکانی ارائه می شود، از جمله جدول حمزه اصفهانی که از روی نسخه اوستا ویراسته شده و پس از اسم «اسکندر یونانی» عبارت «اشک بن بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش زورمند» آمده است. اما حمزه در گاهشماری دیگری، بر اساس نسخه یک موبد، پس از عناوین «اسکندر یونانی» و «آنگاه گروهی از امیران یونانی با وزیران ایرانی پادشاهی کردند، که شمارشان ۱۴ شاه بود»، نام «اشک بن دارا بن دارا» و بعد از آن نام «اشک بن اشکان» را می آورد. بیرونی همچنین جدول شاهان اشکانی در کتاب شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق را ذکر می کند. در این جدول اشک بن دارا اولین شاه دودمان اشکانی معرفی می شود (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۳۹-۱۴۳). در تمام این روایت‌ها، در ارتباط با سرسلسله دودمان اشکانی، بر حقانیت حاکمیت اشک به دلیل اتصال به دودمان هخامنشی تأکید می شود.

این مسأله نشانه‌ای از برتری و توفیق گفتمان نسب‌شناسی دودمان‌های منتسب به سلسله اشکانی، در ساخت اندیشه ابوریحان بیرونی و در متن آثار الباقیه است.

## ۵-۲-۵- «اخبار الطوال» و ترسیم بستر فکری رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی

اخبار الطوال، تألیف ابوحنیفه/احمد بن داود دینوری در قرن سوم هجری است. در این اثر به طور برجسته تمایلات ایرانی دیده می‌شود. به این علت روزنتال، دینوری را در کنار مسکویه از مورخان ملى گرای ایرانی به شمار می‌آورد (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۱۰). از جزئیات زندگی دینوری اطلاعات کافی در دست نیست. سال وفات او احتمالاً بین ۲۸۱ تا ۲۹۰ ه.ق بوده است. ابن ندیم و یاقوت حموی فضل و دانش گسترده و تخصص او در حوزه‌های گوناگون علمی را تأیید کرده و به صداقت و وثوق او در روایات و حکایاتش اذعان دارند. دینوری در بخش سوم از کتاب اخبار الطوال، با شرح مفصلی از فتح ایران تا پایان خلافت معتمد (۲۲۷ ه.ق)، به تاریخ ایران بعد از اسلام می‌پردازد، که در خلال روایت‌های آن می‌توان به تمایلات شیعی مورخ پی برد. اخبار الطوال از متقدم‌ترین تواریخی است، که به طور کامل از قرون نخستین اسلامی به جا مانده و مهمترین ویژگی آن مبنا قرار دادن دوران حکومت حاکمان به عنوان تنها اصل تنظیم مطالب و فقدان وقایع نگاشت کامل است. از این لحاظ متن اخبار الطوال در کنار آثاری همانند تاریخ یعقوبی قرار می‌گیرد. محور اصلی توجه دینوری در گردآوری اطلاعات و روایت رویدادها، مسائل و امور ایران است. بخش اول کتاب حول مطالبی همانند زندگی فرزندان آدم، اختلاف زبان‌ها، اقوام سامی و پیامبران و برخی دیگر از افسانه‌ها و قصص تاریخی شکل می‌گیرد. مهمترین ویژگی این بخش نبود پیوستگی زمانی و مکانی میان روایات و اطلاعات تاریخی است. در بخش دوم، بدون مرزی مشخص با بخش اول، نخست روایاتی از شاهان پیشدادی ایران، همانند منوچهر و بهمن، نقل و سپس به شاهان اشکانی و ساسانی پرداخته می‌شود (صبوری، بهار ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۵). آنچه متن اخبار الطوال را برای پژوهش حاضر جالب توجه می‌سازد، دسترسی دینوری به بسیاری از داستان‌های ایرانی است، که در خلال روایت‌های آشکار می‌شود. نگارنده، اطلاعات مربوط به بخش اشکانی اخبار الطوال را به عنوان شاخصی برای شناخت میزان آگاهی تاریخی از این سلسله در قرن سوم هجری، که زیربنای گفتمان نسب‌شناسی اشکانی دودمان سامانی را فراهم می‌نمود،

استفاده خواهیم کرد. بنابراین متن اخبار الطوال در ترسیم بستر فکری گفتمان نسب‌شناسی اشکانی دودمان‌های ایرانی اهمیت می‌یابد.

دینوری روایت‌های مرتبط با اشکانیان را در خلال مهمترین رویدادهای منطقه، یعنی ظهور و سقوط پادشاهان و روایات پیامبران، می‌آورد. او پس از داستان تصرف ایران توسط اسکندر، تاریخ اشکانیان را به صورت خلاصه در قالب داستان ملوک‌الطوایف چنین گزارش می‌کند: «و چون اسکندر در بیت المقدس آرام گرفت به استاد خود ارسطاطالیس چنین گفت. "من چون همه پادشاهان را کشته و کشورهایشان را گرفته و اموال ایشان را تصرف کرده‌ام در واقع همه مردم زمین را بر ضد خود برانگیخته‌ام و همگان خون‌خواه منند و می‌ترسم که پس از من به مردم سرزمین من هجوم آورند و آنان را بکشند و نیست و نابود کنند و این بواسطه کینه آنان بر من خواهد بود، و چنین اندیشیده‌ام که همه خردمندان و شریفان و هر کس را که در هر زمین اهل سالاری است و فرزندان پادشاهان را بکشم". استادش بدو گفت این رای مردم پارسا و متدین نیست وانگهی اگر تو خردمندان و مردم شایسته سالاری و شاهزادگان را بکشی عموم مردم همچنان بر ضد تو خواهند بود و کینه بیشتری پس از تو نسبت به مردم سرزمین و کشورت خواهند داشت، ولی اگر بفرستی و شاهزادگان و خردمندان را جمع کنی و آنان را پیش خود فراخوانی و بر سر ایشان تاج نهی و هر یک را به بخشی و شهری پادشاهی دهی با این ترتیب آنان را بخودشان مشغول می‌کنی و هر یک از ایشان حرصی که داشته باشد برای گرفتن چیزی است که در دست دیگری است و در نتیجه از حمله و نابود کردن سرزمینهای تو خودداری می‌کند و درگیری آنان میان خودشان خواهد بود و آنان را به خودشان سرگرم خواهی کرد و اسکندر این موضوع را از او پذیرفت و چنان کرد و آنان همان کسانی هستند که بایشان ملوک الطوائف می‌گویند... و چون اسکندر درگذشت، هر یک از آنان که اسکندر ایشان را به شاهی گماشته بود به حفظ و نگهداری خطه خود پرداخت و جنگ میان یک دیگر را رها کردند و معمولاً مباحثات ادبی و فلسفی میان یک دیگر طرح می‌کردند و اگر از کسی که سؤال کرده بودند پاسخ صحیح می‌داد سؤال‌کننده را پیش او می‌بردند، و اگر کسی بر دیگری ستم می‌کرد و چیزی از خطه مورد تصرف او را می‌گرفت همگان این کار او را زشت می‌شمردند و اگر ادامه می‌داد همگان برای جنگ با ستمگر آماده می‌شدند و بهمین جهت ملوک الطوائف نامیده شدند» (دینوری، ۱۳۷۱: ۶۴-۶۵).

این روایت تأییدی است بر کمبود اطلاعات تاریخی در ارتباط با اشکانیان در این برهه تاریخی. همچنین دینوری، پس از داستان شاهان یمن، از میان شاهان اشکانی تنها به اردوان (اردوان پسر

اشه) و تبار او و حدود قلمرواش در حد چند عبارت می‌پردازد. در این ارتباط در اخبار الطوال چنین آمده است: «گفته‌اند، میان پادشاهان ملوک الطوائف که در سرزمینهای ایران حکومت می‌کردند هیچکس بزرگتر و دارای سپاهی بیشتر از اردوان پسر اشه پسر اشکان پادشاه ناحیه جبل نبوده است. حکومت هر دو ماه [ماهان] و همدان و ماسبدان و مهرجان قدق و حلوان با او بوده است و حال آنکه دیگر شاهان هر کدام حکومت یک منطقه یا یک شهر را داشته‌اند و هر یک از ایشان که می‌مرد پس از او پسرش یا یکی از خویشاوندانش حاکم می‌شد و همگان نسبت به اردوان اقرار داشتند که از ایشان برتر است زیرا اسکندر هم پادشاهی مناطق بیشتری را برای او اختصاص داده بود، محل اقامت اردوان شهر کهن نهاوند بود، گویند عیسی بن مریم (ع) در این زمان مبعوث شده است» (همان، ۶۶). دینوری بعد از این داستان رویدادهای مرتبط با امارت اسعد بن عمرو، از پادشاهان منطقه حمیر، و بعثت حضرت عیسی مسیح را روایت می‌کند.

در روایت دینوری از رویارویی‌های خاندان اسپهبدان - یکی از هفت خاندان برتر دوره ساسانی و منتسب به اشکانیان - با خسرو پرویز، می‌توان تأثیر گفتمان نسب‌شناسی اشکانی دودمان‌های محلی را مشاهده نمود. در این ارتباط دینوری چنین می‌نویسد: «...و چون بهرام چوبینه کشته شد و خسرو پرویز دید کار پادشاهی او رو براه و استوار است همتی جز خون‌خواهی از قاتلان پدرش هر مزد نداشت و دوست داشت این انتقام را از دو دایی خود بندویه و بسطام شروع کند و حقوق نعمت بندویه را فراموش کرد، هر چند ده سال نسبت بان دو با نرمی و ظاهرسازی رفتار کرده بود... برای شیرزاد حواله‌یی به چهار صد هزار درم بر بندویه نوشتند که پرداخت کند، برای هر آفرین چهار هزار درم، ولی چون حواله را پیش بندویه بردند آنرا کنار افکند و گفت خزانه با این زیاده‌روی‌ها پا بر جای نمی‌ماند. چون این سخن او باطلاع خسرو پرویز رسید همان را بهانه فروگرفتن بندویه قرار داد و به سالار نگهبانان دستور داد برود هر دو دست و پای او را جدا کند... بسطام به دستیابی آمد و آنجا ماند و سربازان خود را به سرزمین جبال فرستاد که تا حلوان و صیمره و ماسبدان پیش رفتند کارگزاران و فرمان‌داران خسرو گریختند و دهقانان در دژها و قلعه‌های کوهستانها پناهنده شدند. چون خبر به خسرو پرویز رسید از شتاب و رعایت نکردن احتیاط در کشتن بندویه پشیمان شد و به فکر خدعه و چاره‌اندیشی افتاد و برای بسطام چنین نوشت: "به من خبر رسیده است که به یاران تبهکار و حيله‌گر بهرام فاسق پیوسته‌ای، و آنان کاری را که شایسته تو نیست در نظرت آراسته‌اند و ترا بر خروج و تباهی برای کشور واداشته‌اند و حال آنکه تو از نیت من درباره خودت آگاه نیستی و نمی‌دانی در مورد تو چه تصمیم دارم،

اکنون سرکشی را کنار بگذار و در کمال ایمنی پیش من آی و کشتن برادرت بندویه ترا به وحشت نیندازد" بسطام در پاسخ او چنین نوشت: "نامه‌ات که از فکر تو سر چشمه گرفته و با نیرنگ خود نوشته بودی رسید با خشم خود بمیر و بدبختی کار خود را ببین و مزه کن و بدان که تو برای شهرداری سزاوارتر از من نیستی و من از تو برای آن شایسته‌تر و سزاوارترم که من پسر دارا هم‌اورد اسکندر و شما فرزندان ساسان بر ما چیره شدید و به ما ستم کردید و نیای شما ساسان گوسپند چران بود و اگر پدرش در او خیری می‌دید پادشاهی را از او نمی‌گرفت و به خواهرش خمانی نمی‌سپرد" (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۰-۱۳۳). بر اساس این روایت در نامه بسطام، برادر برزویه از خاندان اسپهبدان اشکانی، ادعای حقانیت وراثت اشکانیان از هخامنشیان و به ویژه غاصب بودن ساسانیان انعکاس می‌یابد. پورشریعی، ویستهم و بندویه را به عنوان سران خاندان اسپهبدان در این زمان معرفی می‌کند. ایشان نخست به پاداش وفاداری به دستگاه ساسانی در ماجرای شورش بهرام چوبین بر منطقه خراسان حاکمیت می‌یابند، اما پس از انتقام‌جویی خسرو پرویز از بندویه، به دلیل قتل پدرش، ویستهم به عنوان پادشاه در منطقه خراسان تاج بر سر می‌نهد (Pourshariati, 1995:60, 61). روایت دینوری از نرمی و ظاهرسازی ده ساله خسرو دوم با رؤسای خاندان اسپهبدان، با اقدام او در بخشش خراسان به ایشان در روایت پورشریعی هم‌پوشانی دارد.

### ۵-۲-۶- «سنی الملوک و الأرض و الأنبياء» و تبارشناسی اشکانیان

سنی الملوک و الأرض و الأنبياء (تاریخ پیامبران و پادشاهان)، اثر ابو عبد/حمزه بن حسن (معروف به حمزه اصفهانی)، یکی از ارزشمندترین تواریخ نگاشته شده در ۳۵۰ ه.ق است. یاقوت حموی در «معجم البلدان» بر فضل و دانش و تألیفات نیکوی حمزه و آگاهی بی‌همتای او از زبان فارسی اذعان دارد (صبوری، بهار ۱۳۸۸: ۱۲۰). سنی الملوک حاوی ده باب و هر باب چند فصل در تاریخ شاهان ایران و روم، یونان، قبطی‌ها، بنی‌اسرائیل، غسانی‌ها و قریش است (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۹). از وجوه بارز کتاب حمزه اصفهانی احساسات آشکار ایرانی و ضد عربی اوست، از جمله اختصاص بخش گسترده‌ای از کتابش، نه باب از ده باب، به خیر شاهان قدیم (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵-۱۴۹) و به ویژه انتقال آموزه‌های اخلاقی ایران باستان در قالب اندرزهای پادشاهان پیشین ایران (همان، ۴۳-۶۱). از منابع حمزه به غیر از خدای نامه، آنچنان که خود مؤلف اذعان دارد، می‌توان به آثار «سندبادنامه»، «مزدک‌نامه»، «الصور»، «سیماس» (کتابی از عهد اشکانی) و «زیج شهریاران» اشاره نمود (وٹوقی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۵۱). یکی از ویژگی‌های

کتاب سنی الملوک توصیف چهره پادشاهان ساسانی در آغاز سرگذشت آنهاست، که با تصاویر سکه‌های به دست آمده از دوره ساسانی مطابقت دارد و نشان‌دهنده اعتبار منبع مورد استفاده وی در تاریخ ایران باستان است (همان، همانجا).

حمزه اصفهانی در بخش معرفی سلسله‌های چهارگانه ایران پیش از اسلام، از قول /بومشعر منجم، علت مفقود شدن تاریخ صحیح و دوران حکومت سلسله‌های باستانی، همانند اشکانیان، را طولانی شدن زمان، تغییر زبان و صورت انتقال اطلاعات می‌داند. او در این ارتباط چنین می‌نویسد: «بیشتر سنوات تاریخی مغشوش و نادرست است، زیرا قومی سالیان و روزگاران دراز زندگی می‌کنند و چون تاریخ آنان را از کتابی به کتاب دیگر و از زبانی به زبان دیگر نقل می‌کنند، با افزایش یا کاهش غلط روی می‌دهد، چنانکه یهودیان در نقل تاریخ انبیاء و امم درباره سالهای فاصل میان آدم و نوح و میان دیگران اشتباه کرده‌اند و بسیاری از مردم روی زمین نیز روایت آنان را نمی‌پذیرند. در سنوات تاریخی پادشاهان ایران نیز با آنکه روزگار فرمانروایی آنان از آغاز تا انقراض حکومتشان متصل و بی فاصله بوده بسیار مغشوش و نادرست است از جمله اینکه به ادعای ایشان جهان سالیان درازی و به کرات بی پادشاه مانده، نه آنان و نه دیگران را پادشاهی نبوده است» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷-۸). در نتیجه حمزه خود را ناگزیر از گردآوری و تطبیق کتاب‌هایی می‌بیند که در آنها تقویم‌نگاری سلسله‌ها و رویدادهای ایشان به اشکال مختلفی نقل شده‌اند. در این زمینه، او ۸ کتاب از سیرالملوک‌ها (خدای‌نامه‌ها) و تاریخ الملوک‌ها را به عنوان مراجعش معرفی می‌کند (همان، ۷). نقلی قولی از بهرام موبد نشان می‌دهد که حمزه اصفهانی چرا اثر تحقیقی او را به عنوان منبع خود انتخاب نموده است. این نقل قول در سنی الملوک چنین آمده است: «بهرام موبد گوید: بیست و اند نسخه از کتاب خدای نامه را به دست آوردم و سنوات تاریخی پادشاهان ایران را از زمان کیومرث پدر بشر تا پایان روزگار آنان و زوال حکومت ایشان به دست تازیان اصلاح کردم» (همان، ۱۹). جعفر شعار، مترجم متن سنی الملوک، فصل دوم را با مرور برخی مطالب فصل اول و با شرحی از کتاب موسی بن عیسی کسروی - همان موسی بن عیسی خسروی در مقدمه شاهنامه ابومنصوری که از متقدمین ترجمه از فارسی به عربی بود و در آثار تاریخی قرون نخستین همانند الفهرست ابن ندیم از او یاد شده است - آغاز می‌کند (همان، ۱۳). کسروی در تحقیقات خود مبهم بودن تاریخ اشکانیان را ناشی از تهاجمات اسکندر، از دست رفتن گنجینه‌های علم و حکمت، از میان رفتن مفهوم مردم ایران و بی‌توجهی به دانش می‌داند. نظر کسروی در ترجمه متن سنی الملوک چنین انعکاس می‌یابد: «ذکر سنوات پادشاهان اشکانی که

قبل از ساسانیان بودند به سبب حوادثی که در آن روزگار رخ داد بر من دشوار بود، چه هنگامی که اسکندر به سرزمین بابل تسلط یافت و مردم آنجا را مغلوب کرد، به علومی که خاص ایشان بود و هیچ یک از ملل جهان به آن دست نیافته بود حسد برد و همه کتاب هایی را که بدان دست یافت بسوزانید، آنگاه به قتل موبدان و هیربدان و دانشمندان و حکیمان و کسانی که در خلال علوم به حفظ سنوآت تاریخی خود می پرداختند و حتی عامه مردم اقدام کرد، اما پیش از این به فرمان او همه علوم مورد احتیاج به زبان یونانی ترجمه شده بود. در سراسر روزگار اشکانیان که ملوک الطوائف نامیده می شدند از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را بازیافتند چون اردشیر به پادشاهی برخاست، تاریخ را از آغاز سلطنت خود نهاد و پادشاهان دیگر ساسانی همان روش را پیش گرفتند یعنی هر یک تاریخ سال های فرمانروایی خود را نهاد و از اینرو سنوآت تاریخی مغشوش گردید...» (همان، ۱۷). حمزه اصفهانی در فصل چهارم، ضمن روایت اخبار پادشاهان ایران بر اساس ترتیب سنوآت تاریخی به دست آمده از مطابقت کتب سیرالملوک الفرسها، در مورد تألیفات عصر اشکانی اطلاعاتی به دست می دهد. او در این ارتباط چنین می نویسد: «در روزگار اینان [شاهان ملوک الطوائفی، اشکانی] کتاب هایی که به دست مردم است از قبیل مروک و سندباد و برسناس [یوسفاس؟] و شیماس و مانند آنها که حدود ۷۰ جلد است نوشته شد» (همان، ۴۱). بر پایه این اطلاعات، این سوال مطرح می شود که چگونه امکان دارد آثاری از این دست در روزگار اشکانیان تألیف شده باشد، اما اثری در ارتباط با تاریخ پادشاهان اشکانی در این دوره نگاشته نشود و یا اینکه به روزگاران بعدی انتقال نیابد. به نظر می رسد، شیوه اداری ملوک الطوائفی اشکانیان و وجود پادشاهان متعدد در سایه یک پادشاه، که او نیز از ملوک الطوائف بود و به سختی برای حفظ برتری خود نسبت به سایر خاندانها تلاش می نمود، باعث شد تاریخی یکسان و یکدست از این سلسله نگاشته نشود.<sup>۱</sup> در این ارتباط حمزه اصفهانی چنین روایت می کند: «چون اسکندر بمرد و

<sup>۱</sup> - روایتی در متن آثارالباقیه آمده است که، به ویژه با توجه به دقت نظر ابوریحان بیرونی و روش او در استفاده و تطبیق منابع مختلف، تأییدکننده نظر نگارنده در ارتباط با علت نگاشته نشدن تاریخ جامع اشکانیان می باشد. متن روایت چنین است: «و اما بخش دوم از تاریخ های ایرانیان، که از گاه اسکندر است تا فراخاستن اردشیر بابکان؛ طی این مدت همانا «کتک/کرده خدایی (ملوک الطوائف)» بوده است؛ هم ایشان شاهانی هستند که اسکندر آنان را بر هر کشوری فرماداری داد، هیچ یک از ایشان فرمانبر دیگری نبوده و نیست؛ و از آن جمله: کشور «اشکانیان» است، که اینان بر عراق و مادستان شاهی کردند، و آن سرزمین «کوهستان» است و آنان خود از ملوک الطوائف (کرده خدایان/شاهکها) بودند که دیگران از ایشان فرمانبرداری نمی کردند، تنها و همانا آنان را-بدین سبب که از خاندان پادشاهی ایران اند-بس بزرگ می داشتند. نخستین ایشان: اشک بن اشکان...ابن بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش [آرش] پهلوان بن سیاوش بن کیکاوس بود» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲: ۱۳۸).



شهرها به دست ملوک الطوائف افتاد، به جنگ و کشاکش برخاستند و هر یک در اندیشه غلبه یافتن بر دیگری بود... و از ملوک الطوائف بیست و اند تن فرمان راندند، و در میانه ایشان برخی همت و جنگاوری داشتند و شماره پادشاهان طوائف مجموعاً به ۹۰ تن رسید و همه آنان پادشاه عراق را که به طیسفون یعنی مداین می نشست بزرگ می داشتند و این پادشاه در مکاتبه با ایشان از خود آغاز می کرد» (همان، همانجا). حمزه اصفهانی در میان شاهان اشکانی تنها در مورد سه تن توضیحاتی آورده است و ایشان را از طریق دارا به هخامنشیان متصل می نماید، از جمله روایت او از شاپور پسر اشک در سنی الملوک چنین آمده است: «شاپور پسر اشک... شاپور گروه بسیاری از رومیان را کشت و گروهی را اسیر گرفت و فرزندان ایشان را (بسیار برده آورد از روم و در کشتی ها نشاند و پس بفرمود تا غرقه کردند به کینه دارا) به کشتی گرد آورد و همه را به انتقام دارا غرق کرد» (همان، ۴۱). همچنین در روایت نقل شده در سنی الملوک از بهرام بن مرد/شاه، موبد ولایت شاپور از بلاد فارس، اشک پسر دارا بن دارا معرفی می شود (همان، ۲۲). احتمالاً این گزاره ها آگاهانه و یا غیر آگاهانه در بستر رقابت های دودمانی و در تأیید مشروعیت پادشاهی و حقانیت جانشینی اشکانیان پس از هخامنشیان و به تبع سلسله های منتسب به ایشان خلق شده اند.

### ۵-۲-۷- «تاریخ یمینی» و درک فضای گفتمانی حاکمیت های اسلامی

تاریخ یمینی، تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی، اثری به زبان عربی از قرن پنجم هجری است. این کتاب در زمان سلطان محمود غزنوی نوشته شد و به مناسبت لقب این سلطان، یمین الدوله، تاریخ یمینی نام گذاری گردید. نثر متکلف تاریخ یمینی، که فهم آن را دشوار می نمود، باعث شد ابوالشرف ناصح جرفاذقانی در سده ۵۷۰ ه.ق شرحی بر این کتاب بنویسد و آن را به فارسی نیز ترجمه نماید. تاریخ یمینی دارای شرح جزئی نگارانه از وقایع سال های ۲۶۵ تا ۴۱۲ ه.ق و شاید کامل ترین شرح رخدادهای این سال ها است. از اینرو ارزش مطالعاتی قابل توجهی در حوزه تحقیقاتی این پژوهش دارد. هرچند به عقیده باسورت زمان و مکان وقایع ذکر شده در این کتاب مبهم هستند، که از ارزش آن به عنوان یک منبع دست اول می کاهد (باسورت، ۱۳۸۴: ۸).

تاریخ یمینی از نخستین تاریخ های دودمانی در تاریخنگاری ایران است. این اثر حاوی اطلاعاتی از تاریخ حکمرانان غزنوی و امرای هم عصر ایشان، همانند سامانیان، امرای سیستان، آل زیار و غوریان، می باشد (بیات، ۱۳۸۳: ۱۸۹-۱۹۰). آزادمنشی و جسارت در بیان داوری و عقاید

اصلی‌ترین شاخصه کتاب عتبی در مورد حوادث گوناگون می‌باشد. خاستگاه اجتماعی این نویسنده، که از یک خاندان دیوان‌سالار سرشناس بود، باعث نگاهی منفی او نسبت به عناصر مخالف با حاکمیت کاتبان و کارمندان، به ویژه روحانیون، می‌گردید (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶۹-۷۰).

اطلاعاتی از تاریخ یمینی به درک فضای گفتمانی (سیاسی و نسب‌شناسی) و ادبیات مفهومی قرون نخستین و میانه اسلامی کمک می‌کند، از جمله عتبی در ارتباط با حکام سامانی از عنوان پادشاه و لفظ سلطنت استفاده می‌کند. در این ارتباط در تاریخ یمینی چنین آمده است: «...اول پادشاه از ارومه ایشان اسماعیل بن احمد...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۰۰)، «... در عهد سلطنت منصور بن نوح سامانی...» (همو، ۱۹). در تاریخ یمینی عنوان امیر برای سامانیان نیز به کار رفته است، برای نمونه عتبی در این ارتباط چنین می‌نویسد: «... امیر سدید منصور بن نوح سامانی وفات یافت و تخت مملکت و سریر سلطنت خالی گذاشت و ارکان آن دولت و اکابر آن مملکت بر پسر او امیر رضی نوح بن منصور مجتمع شدند و با او بیعت کردند...» (همان، ۳۴). در متن تاریخ یمینی، بیشترین کاربرد الفاظی همانند شاه، ملک و امیر برای سامانیان، سپس آل‌بویه و بعد از آن در موارد واقعاً معدود در مورد خاندان قابوس بن وشمگیر آمده است. در این رابطه عتبی اینگونه نقل می‌کند: «...ابو منصور ثعالبی در ذکر این فتح قصیده‌ای می‌گوید، شعر:

«الفتح منتظم و الدهر مبتسم و ملک شمس المعالی کله نعم...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۲۳۹).

«...و سلطان مثال فرستاد و او را باز خواست و در استدعاء و استرجاع او ابواب وعد و وعید تقدیم فرمود، و شاه شار از سر اضطرار و خوف خاتمت و عاقبت و تبعیت مخالفت، امیر دارا را پیش سلطان فرستاد، و چند مدت در حبس و شدت روزگار گذاشت و یک نوبت بطریقی نامعقول از بند عقاب بیرون افتاد...» (همان، ۳۵۶). «... بهاء الدوله {بویه} جهان خالی کرده بود و وفات یافته و پسر او ابو شجاع قائم مقام پدر شده و از سرای خلافت بتقریر منصب او مثال نافذ گشته و او را سلطان الدوله لقب داده...» (همان، ۳۶۱). «... امیر عضد الدوله با جلالت قدر و نباهت ذکر و خشونت جانب و عزت ملک و نخوت پادشاهی همواره رضای آن جانب نگاه داشتی...» (همان، ۳۵). «...رکن الدوله را سه پسر بود که اهلیت پادشاهی داشتند: عضد الدوله ابو شجاع و مؤید الدوله بویه و فخر الدوله علی... و در زمره حشم او منحصر شدند و او از آن حالت بهراسید و از خشونت جانب و شراست طبع و نفاذ مکیدت عضد الدوله بیندیشید، و...» (همان، ۴۸).

## ۵-۲-۸- «زین الأخبار» در بستر گفتمان باستان‌گرا

زین الأخبار را/بوسعید عبدالحی بن صَحاك بن محمود گردیزی در سال ۴۴۳/۴۴۲ ه.ق در دوران سلطنت عبدالرشید بن محمود غزنوی نگاشت و به تقلید از لقب این شاه، زین‌المله، نام اثرش را زین‌الأخبار گذاشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰). این کتاب شامل اطلاعاتی در زمینه نام اشخاص، مکان‌های مختلف و موضوعاتی درباره تاریخ و فرهنگ ایران همانند آخرین شاهان سامانی، تقویم معتضدی و جشن سده است (گلبن، بهار و تابستان ۱۳۸۶: ۳۶۷). گردیزی در بیان رویدادهای تاریخی از جهت‌گیری‌های ارزشی و عاطفی در ارتباط با حاکمان پیشین و سلاطین وقت خودداری می‌کند. به این ترتیب او به دنبال مشروعیت‌بخشی به خاندان حاکم نیست (باسورث، ۱۳۸۰: ۴۸)، به عنوان مثال در زین‌الأخبار بخش اخبار «خوشتر و عجیب‌تر» خاندان غزنوی را در نهایت ایجاز و اختصار با اندکی مدح و ثنا در ابتدای قدرت‌یابی محمود نقل می‌کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۰، ۳۷۹). در مجموع، زین‌الأخبار به عنوان کهن‌ترین تاریخ مستقل به زبان فارسی و منبعی برای حفظ تاریخ و بازآفرینی هویت ایرانی اثر مطالعاتی ارزشمندی است. اما متأسفانه با توجه به مفقود شدن اول و آخر کتاب تعیین هدف و انگیزه نگارش آن دشوار می‌باشد (شعبان‌زاده لمر، بهار ۱۳۹۳: ۹۰ و ۱۰۲).

رحیم زاده ملک، به عنوان آخرین مصحح زین‌الأخبار، انگیزه گردیزی را در خلال اندیشه‌های موعودگرایانه و هزاره‌گرایانه این عهد - که به دنبال ویرانی ایران پس از یورش تازیان و سقوط حکومت‌های ایرانی در میان ایرانیان اوج گرفته بود - جستجو می‌کند (همان، ۱۰۳ و ۱۰۴). گردیزی از شاگردان ابوریحان بیرونی بود و محضر درس او را درک نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸). همچنین به قول عبدالحی، گردیزی در نوشتن زین‌الأخبار از دو کتاب «الهند» و «آثارالباقیه» استفاده نمود (همان، ۲۱). اما باید به این نکته مهم اشاره نمود که او بسیاری از معتقدات بیرونی؛ همانند نپذیرفتن آموزه‌ها و عقاید ایرانیان، رد و باطل دانستن بسیاری از آداب و رسوم ایران باستان و برتر دانستن زبان عربی، را نمی‌پذیرد و اثرش را به زبان فارسی می‌نگارد. همچنین گردیزی بدون داوری، آداب و رسوم ایران باستان را منتقل می‌نماید. به این ترتیب اندیشه تاریخی-سیاسی گردیزی نقطه مقابل ابوریحان بیرونی و بیشتر با آثار مورخان ایرانی عربی‌نگار، همانند دینوری، طبری، ابن مسکویه و ثعالبی، هم‌خوانی دارد. این نویسندگان در آثار خود، ایران پیش از اسلام را به ایران پس از اسلام پیوند زده و تاریخ ملی و هویت ایرانی را به طور مداوم و فعال در عرصه تاریخ زنده نگه داشتند (شعبان‌زاده لمر، بهار ۱۳۹۳: ۱۰۵-۱۰۶).

گردیزی برخلاف مورخان هم عصرش کار خود را نه با گزارش روایت‌های مرتبط با آفرینش آدم و هوا، بلکه با تاریخ اساطیری ایران آغاز می‌کند. او تنها در باب ششم پس از پرداختن به تاریخ اسطوره‌ای و پادشاهان تاریخی به جدول تاریخ خلفا و ملوک اسلام می‌پردازد (همان، ۱۰۶). به عقیده صیامیان گرجی، پیدایش زین‌الأخبار نشان‌دهنده تداوم سنت ایرانگرایی فرهنگی است، که بلعمی در ترجمه تاریخ طبری بنیان‌گذار آن بود (صیامیان گرجی، ۱۳۸۸: ۸۸). مسکوب در این زمینه می‌گوید: مورخان همانند گردیزی و بلعمی در تلاش برای سازگار و هماهنگ ساختن گذشته دو قوم ایرانی و عرب، تاریخ ایشان را به موازات هم نقل نمودند. پس اساطیر ایران به مقام قدسی روایات قرآن نزدیک و حداقل گذشته ایرانیان همانند گذشته اعراب پذیرفته شد و اهلیت یافت (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷۹).

همانگونه که پیش از این اشاره شد، گردیزی بخش اول اثر خود را به تاریخ ایران باستان اختصاص داده و در باب سوم به اخبار ملوک الطوائف - اشک، شاپور بن اشک، گودرز بن شاپور، ویزن، نرسی، گودرز بن کهن، هرمز بن بلاش، پرویز بن هرمز، خسرو پرویز، بلاش، اردوان - می‌پردازد. او از باب ششم رویدادهای تاریخ اسلام را نقل می‌کند و باب هفتم را به اخبار امرای خراسان اختصاص می‌دهد، که نشان‌دهنده اهمیت این منطقه و رویدادهای آن در اندیشه مورخان و اندیشمندان این عصر است. در بخش تاریخ ایران پیش از اسلام از هخامنشیان در قالب کیانیان یاد می‌شود و توضیحی که برای هر پادشاه آمده به مراتب مفصل‌تر از اخبار شاهان اشکانی است. گردیزی در مورد ملوک الطوائف اینگونه آورده است: «و چون وی بمرد، جهان بی شاه بماند و هر کس ولایتی و شهری بگرفتند بمراد خویش، و همه خسیسان بر شریفان مسلط گشتند و نیز امنی نماند اندر جهان و پادشاهی ضعیف گشت، تا اشک بیرون آمد و انطیخس که انطاکیه بنا کرده است بیرون آمد و با اشک حرب کرد. سر انجام اشک مر انطیخس را هزیمت کرد، و آن پادشاهی بگرفت. اشک بن بلاش بن شاپور بن بلاش بن اشکان بن اش مهین بن سیاوش بن کیکاوس اول ملکی از طوائف او بود، و همه را اندر و باز خوانند یعنی اشکانیان. و ایشان پادشاهی خود گرفتند و از کس نیافتند، و اول نشست بجزبال بود و سواد، آنجا نشست. شاپور بن اشک، پادشاهی بگرفت و چون از ملک او چهل سال بگذشت، عیسی بن مریم علیهم السلام بیرون آمد، و پیغمبری دعوی کرد، و مرده را زنده کرد، و خلق را بر خدای عز و جل خواند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۶۳-۵۹). در متن زین‌الأخبار بنای شهر ری به اردشیر بابکان نسبت داده می‌شود. در این ارتباط گردیزی چنین می‌نویسد: «... چون دلش از آن جهت فارغ شد. خویشان را با شاهان شاه نام کرد،

و جامع از بهر آن خواندندی او را، که همه دانایان پارس را جمع کرد، و فرمود: تا کتابهای مغان که ضایع شده بود جمع کنند، و شهر ری بنا کرد، و خره اردشیر که او را اواسط گویند، و ..» (همان، ۶۵). گردیزی بهرام چوبینه را به عنوان یک مرزبان و نبیره گرگین میلاد به اشکانیان منتسب می‌کند. او در این زمینه چنین نقل می‌کند: «پس هرمز بهرام چوبین را که مرزبان بود، و نسه گرگین میلاد بود، و از فرزندان آرش بزرگ بود از کناره پادشاهی بخواند، و بر وی شابه ملک ترکستان فرستاد بحرب، و سپاهی که خواست بدو داد.» (همان، ۹۰).

گردیزی در معرفی سامانیان، نسب ایشان را به نخستین پادشاه اساطیری زمین می‌رساند. او در این مورد کاملاً مخالف نظر ابوریحان بیرونی، که یکی از دلایل عدم پذیرش تبار ابومنصور عبدالرزاق را عقب رفتن آن تا زمان منوچهر پیشدادی می‌داند، سلسله نسب سامانیان را در یک بازه زمانی طولانی و حتی غیر منطقی قرار می‌دهد. این مسأله نشاندهنده دو دستگی اندیشمندان در پذیرش شکل مرسوم تبارسازی‌ها، یعنی انتساب‌های طولانی تا روزگار اساطیری، است. همچنین انعکاس تبار سلسله‌ها در متون تاریخی حاکی از موفقیت ایشان در تثبیت مفاهیم و گزاره‌های نسب‌شناسی خود در بستر اجتماعی و سیاسی است. گردیزی در مورد تبار آل‌سامان چنین می‌نویسد:

«ولایت و نسبت سامانیان و سبب ولایت سامانیان آن بود که سامان خدا بن حامتان که این همه را بدو باز خوانند مغ بود، دین زردشتی داشت. و نسب او سامان خداه بن خامتا بن نوش بن طمغاسب شادل بن بهرام چوبین بن بهرام حسیس بن کوزک بن اثفیان بن کردار بن دیر کار بن جم بن جیر بن بستار بن حداد بن رنجهان بن فیر بن فر اول بن سیم بن بهرام بن شاسب بن کوزک بن جرداد بن سفر سب بن کرکین بن میلاد بن مرس مرزوان بن مهران بن فاذا بن کشراد بن سادساد بن بشداد بن اخشین بن فردین بن و مام بن ارساطین بن دو سر منوچهر بن کوزک بن ایرج بن افریدون بن اثفیان بیک من بیک بن سور کاو بن اخشین کاو بن رسد کاو بن دیر کاو بن ریمنکاو بن بیفروش بن جمشید بن و یونکهان بن اسکهد بن هوشنگ بن فراوک بن منشی بن کیومرث پادشاه نخستین که بر زمین بود.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۲).

## ۵-۲-۹- «شاهنامه فردوسی» و رقابت های دودمانی

شاهنامه، اثر ابوالقاسم فردوسی، شاهکار تاریخنگاری شهر توس<sup>۱</sup> در قرن چهارم هجری است.<sup>۲</sup> نولدکه این اثر را بزرگترین حماسه ملی ایران و جهان می‌داند (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۵). فردوسی، بر اساس تقارن ۵۸ سالگی او با جلوس محمود غزنوی، در سال ۳۲۹ ه.ق در یکی از روستاهای توس به نام پاز، که امروز فاز نامیده می‌شود و در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی شهر مشهد قرار دارد، و در خانواده‌ای دهقان‌نژاد دیده به جهان گشود (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۱ و ۳۱). بنابراین او در بستر سیاسی- فرهنگی دوران حاکمیت سامانیان رشد نمود و بالید. نام کامل او و پدرش به طور مشخص معلوم نیست. در منابع گوناگون نام فردوسی: منصور، حسن یا احمد، نام پدرش: حسن، احمد یا علی و نام نیایش: شرفشاه ذکر شده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۷۸). در این زمینه سخن بند/ری، که شاهنامه را در سال ۶۲۰ ه.ق به عربی ترجمه کرد، اعتبار بیشتری دارد. او از فردوسی به صورت «الامیر الحکیم ابوالقاسم منصور بن الحسن الفروسی الطوسی» یاد کرده است (همان، همانجا).

انگیزه آغاز نظم شاهنامه ظاهراً شهرت کار دقیقی<sup>۳</sup> در نیمه دوم قرن چهارم هجری در خراسان است. اما فردوسی مأخذ دقیقی را در دست نداشت تا کار او را پس از مرگ ناگهانی دنبال کند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۶۵). او ابتدا قصد کرد برای ادامه کار دقیقی به پایتخت سامانیان (بخارا) سفر کند تا از نسخه‌ای از شاهنامه منثور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، که مورد استفاده دقیقی

۱- به واقع این شهر از زمان نگارش شاهنامه ابومنصوری به مرکز تولید تاریخنگاری ملی ایران، در شکل شاهنامه، تبدیل شد. هر چند شهرهای دیگری در شرق نیز در این جریان ادبی شرکت داشتند؛ از جمله بلخ که تنها از طریق منابع بعدی از آن اطلاع می‌یابیم (Pourshariati, 2013: 217, 227).

۲- شاهنامه فردوسی را می‌توان نقطه اوج و ثمره سنت شاهنامه‌نویسی در قرن چهارم هجری دانست، که در دوره سامانیان رواج یافت. بر اساس تحقیق تقی‌زاده، شاهنامه‌ها و سیرالملوک‌های عربی همان «خوتای نامک» (خدای نامه)، تواریخ عمومی رسمی به پهلوی ساسانی، هستند. شمار سیرالملوک الفرس‌های شناخته شده تا سده ۴ ه.ق تاکنون حدود ۲۰ عنوان است. اما تا زمان ابوریحان بیرونی تنها چهار اثر، دو منظوم و دو منثور، از تحریر فارسی خدای نامه، یعنی شاهنامه، خلق شده بود: (۱) شاهنامه مسعودی مروزی، (۲) شاهنامه مؤیدی، اثر ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده نامدار دوره سامانی، (۳) شاهنامه منظوم بلخی و (۴) شاهنامه ابومنصوری. ابوریحان به سه عدد از این شاهنامه‌ها دسترسی داشت (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۲، تعلیقات از ذکائی و زائانو: ۵۳۴-۵۳۵).

۳- دقیقی چند سال پیش از مرگش نظم شاهنامه ابومنصوری را آغاز کرد. ولی هنوز هزار بیت بیشتر نسروده بود که در سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ ه.ق کشته شد. فردوسی کار او را در حدود سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ ه.ق، یعنی در سن چهل یا چهل و یک سالگی، ادامه داد (صفا، ۱۳۶۳: ۱۷۴).

و احتمالاً متعلق به کتابخانهٔ دربار بود، بهره گیرد. اما پس از اینکه دوستی از همشهریانش دست نویسی از این منبع را در اختیار او گذاشت، از این تصمیم منصرف شد و کار را در شهر خویش آغاز کرد (همان، ۱۸۱). حامی فردوسی از آغاز کار (۳۷۰ یا ۳۷۱ ه.ق) تا حدود ۶ سال منصور پسر ابومنصور عبدالرزاق، احتمالاً صاحب شاهنامهٔ ابومنصوری، بود، که به علتی نامعلوم در نیشابور دستگیر و به بخارا برده شد. این رویداد موجب آشفتگی و اخلال در کار فردوسی گردید (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۸۱). اما در نهایت فردوسی در ۳۸۴ ه.ق، سه سال پس از بر تخت نشینی محمود، نخستین تدوین کتاب را به پایان رساند. او پس از چندی به تشویق فضل بن احمد اسفراینی، وزیر سلطان محمود، یا به ابتکار خود تصمیم به اهدای شاهنامه به سلطان غزنوی گرفت. به این ترتیب در سال ۴۰۰ ه.ق (در حدود ۷۱ سالگی) تدوین دوم شاهنامه را، که حاصل کار سی ساله‌اش بود، به دربار غزنه اهدا نمود (ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۸). فردوسی پنج سال بعد در ۴۰۵ ه.ق و در آستانهٔ هشتاد سالگی به دنبال قدرناشناسی محمود ابیاتی متضمن نکوهش او و بر باد شدن امید و رنج ۳۵ سالهٔ خود بر شاهنامه افزود (همان، همانجا).

نبوغ فردوسی در آفرینش یک زبان شکوهمند و پرتحرک حماسی در پیدایش و استحکام سبک او بسیار مؤثر بود. در این ارتباط خالقی مطلق چنین می‌گوید: «هنر شعری فردوسی با مهارت او در مقام یک داستان‌سرا همراه و همگام است. روایت های اصلی معمولاً با خطبه‌ای آغاز می‌شود که دربردارنده توصیه‌های اخلاقی و وصف طبیعت یا احوال خود شاعر است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۹۹-۱۹۷). شاهنامه به دلیل شخصیت والا و منحصر به فرد سرایندهٔ آن، حتی در میان شاهکارهای ادبیات جهان از جامع‌ترین ابعاد و استثنایی‌ترین ویژگیها برخوردار است. فردوسی در شاهنامه ضمن ادای سپاس به دقتی به انتقاد صریح از شعر او می‌پردازد. همچنین اندرزگویی به شاهان برای رعایت انصاف و داد،<sup>۱</sup> عقیده به جاودانگی نام نیک، سخن گفتن زیبا و ارزشمند و انصاف نسبت به دشمنان بر پایهٔ اصول رفتار پهلوانی از دیگر ویژگی‌های ادبیات اوست (همان، ۱۹۴-۱۹۳).

موضوع شاهنامه، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض ساسانیان است. به این ترتیب سه دورهٔ متمایز را می‌توان در شاهنامه تشخیص داد: ۱. دورهٔ اساطیری از عهد کیومرث تا ظهور فریدون، ۲. عهد پهلوانی از قیام کاوه آهنگر تا مرگ رستم، و ۳. دوران تاریخی از عهد

<sup>۱</sup> - به عقیدهٔ لازار، مجموعه‌های پند و اندرز شاهنامه مستقیماً از ادب اخلاقی فارسی میانه نشأت گرفته‌اند (لازار، ۱۳۹۰: ۵۳۷).

بهمن تا پایان ساسانیان (صفا، ۱۳۶۳: ۲۰۶-۲۱۵). گزارش فردوسی از دوران پادشاهی اشکانیان بلافاصله پس از ایام اسکندر آغاز می‌شود. او از منبع خود «دهقان چاچ» در گزارش این دوره یاد می‌کند. در ابیات بعدی فردوسی در دوره اشکانی کسی را صاحب تاج و تخت نمی‌داند و فقط در مورد بزرگانی از تبار آرش (اشک؟) سخن می‌گوید، که از هر ناحیه‌ای (کشوری) بخش اندکی را تصاحب نموده و ملوک الطوایف خوانده می‌شدند. این شرایط هرج و مرج، که انگار پادشاهی در جهان وجود نداشت،<sup>۱</sup> حدود ۲۰۰ سال تداوم یافت. فردوسی این شرایط را نتیجه بداندیشی اسکندر برای حفظ آبادانی روم در برابر ویرانی ایران می‌داند. تنها بعد از این توصیفات نام اشک سر سلسله دودمان اشکانی ذکر می‌شود. فردوسی او را از نژاد قباد می‌داند (فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ششم: ۱۳۸-۱۳۹). در ارتباط با اشکانیان، فردوسی، همانگونه که در ابیات پیشین ویژگی دوره حاکمیت ایشان را نبود پادشاهی و وجود حاکمان متعدد و پراکنده می‌داند، عنوان پادشاه را به کار نمی‌برد. او در چند بیتی که به اردوان (آخرین حاکم اشکانی) اختصاص داده است: شیراز، پارس و اصفهان را حوزه قلمرو او معرفی می‌کند و عنوان «مرز مهان» را برای آن به کار می‌برد. در نهایت فردوسی علت اختصار رویدادهای این سلسله را کوتاهی شاخه و ریشه ایشان عنوان می‌کند. همچنین او می‌افزاید که فقط نامی از اشکانیان شنیده و در نامه خسروان، خدای نامه‌های دوره ساسانی، اطلاعاتی از آنها وجود ندارد. در ادامه فردوسی دوباره به داستان اسکندر و رزم او با ایران بازگشته و ساسان، نیای دودمان ساسانیان، را از فرزندان ساسان پسر دارا، آخرین شاه هخامنشی، معرفی می‌کند (همان، ۱۳۹-۱۴۰). بر اساس این اطلاعات می‌توان نتیجه گرفت که در نظر فردوسی، ساسانیان جانشینان حقیقی دودمان هخامنشی و پادشاه راستین ایران هستند. بنابراین فردوسی با وجودی که از منطقه توس و به عقیده پورشریعتی احتمالاً از تبار خاندان‌های اشکانی منطقه بود (Pourshariati, 2010:386)، در بستر رقابت‌های دودمانی و بافت گفتمان نسب‌شناسی و سیاسی حاکمیت‌های ایرانی-اسلامی به طور تلویحی ادعاهای خاندان‌های منتسب به اشکانیان، به ویژه سامانیان، در مورد حقانیت و به میراث بردن پادشاهی راستین را رد می‌نماید.

<sup>۱</sup> - در گفتمان سیاسی ایران باستان، حضور پادشاه لازمه حفظ نظم و ترتیب امور عالم و خلق است. در این زمینه نک. فصل دوم از این رساله.



### ۳-۵- رقابت‌های دودمانی و گفتمان نسب‌شناسی در بستر متون جغرافیایی قرن ۴ تا ۵ه.ق

جغرافیانگاری یکی از نخستین عرصه‌های ثبت اطلاعات جغرافیایی و در خلال آن تاریخی در قرون اسلامی است؛ زیرا اعراب به دنبال فتوحات و آشنایی با سرزمین‌های جدید خود را نیازمند به تعیین دقیق وضع و موقع نواحی جغرافیایی دیدند. در این ارتباط عوامل دیگری نظیر: ضرورت شناخت راه‌ها، قریه‌ها، شهرها و کشورهای جدید، برقراری ارتباط میان بلاد دور اسلام با مرکز خلافت، گسترش تجارت و بازرگانی در اثر یکپارچه شدن قلمرو اسلامی نیز دخیل بودند (صالحی، اردیبهشت ۱۳۷۹: ۴). به این ترتیب جغرافی‌نگاران به واسطه استفاده از منابع کتبی، سفرها و کسب اخبار شفاهی از آگاهان و خبررسانان اطلاعات ارزشمندی از اوضاع اداری، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تاریخچه نواحی مختلف فراهم می‌آوردند. حتی در برخی حکومت‌ها، همانند سامانیان، تألیفات جغرافیایی بر تاریخی پیشی داشت (روزنتال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲۶-۱۲۷).<sup>۱</sup> نخستین آثار جغرافیایی با عنوان «مسالك و الممالک» نگاشته شدند؛ زیرا اهمیت بسیار زیاد نظام پستی (برید) در رونق تجارت و گسترش رفت و آمد ایجاد می‌کرد که راه‌ها و فواصل (مسالك) و همچنین شهرها، سرزمین‌ها و کشورها (ممالک) به طور دقیق شناسایی شوند. یکی از اولین نمونه‌های متونی از این دست کتاب «مسالك و ممالک» اثر ابن خردادبه (نیمه اول قرن سوم هجری) بود. نقش تعیین کننده ابن خردادبه در پایه‌گذاری دانش جغرافیای مسلمانان و شهرتش به عنوان «پدر جغرافیا» بر ارزش اثر او می‌افزود. اما در واقع کسانی همانند هشام بن محمد الکلبی، صاحب کتاب «رسم المعمور من الأرض»، و یا ریاضی‌دان معروف محمد بن موسی خوارزمی، مؤلف کتاب «صورة الأرض»، آغازگر دانش جغرافیا بودند (صالحی، اردیبهشت ۱۳۷۹: ۴ و ۵). در ادامه اطلاعات و مفاهیم مرتبط با گفتمان نسب‌شناسی حاکمیت‌های ایرانی در برخی متون جغرافیایی قرن ۴ تا ۵ه.ق، که حاوی اطلاعات تاریخی از این دوره می‌باشند، جستجو و تحلیل خواهد شد. مؤلفان این آثار تحت تأثیر گفتمان‌های فعال عصر خود و اطلاعات مندرج در متون دیگر به طور آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت انتقال معانی مورد نظر دستگاه‌های حاکم قرار گرفتند.

<sup>۱</sup> - همانند حمایت ابوعبدا. محمد بن احمد جیهانی از /بوزید بلخی، مؤلف کتاب «صورالأقالیم» (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۴ و ۵۵).

### ۵-۳-۱- «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» و رقابت های دودمانی

احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم کتاب جغرافیای عربی بسیار مشهوری از اواخر قرن چهارم هجری است، که شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی آن را در سال ۳۷۵ هجری تألیف نمود. این دانشمند از بزرگترین جغرافی دانان تمام اعصار است. به قول کرمر، اخبار مقدسی از امور متفاوت هر کشور از مهمترین مدارک تاریخ فرهنگی مشرق زمین می باشد (نقل شده در بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۴ و ۵۵). ظاهراً احسن التقاسیم، تنها کتاب مقدسی بوده و تمام اطلاعات ما درباره زندگی او از خلال مطالب همین کتاب به دست می آید. مقدسی از سوی مادر ایرانی و این انتساب حس تعلق خاطری نسبت به موطن مادر، یعنی قصبه بیار واقع در قومس، در او ایجاد نموده بود، که ضمن توصیفش از این منطقه آشکار می شود (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۵۲۳). منزوی در مورد اعتقادات دینی مقدسی در مقدمه ترجمه احسن التقاسیم چنین می نویسد: «از لحاظ اعتقادات دینی مقدسی به ظاهر مذهب التقاطی داشته و در بند تعصبات و جزئیات نبوده است. از فرقه کرامیان نیشابور و خراسان که شاید در فلسطین هم با آنها آشنا بوده است، با لحنی مساعد سخن می گوید، آشکارا نسبت به عقاید معتزلیان اظهار تمایل می کند، ... در چند جا تمایل خود را به تشیع نشان داده، و از جمله می نویسد که چگونه در مسجد واسط با مردی به نزاع برخاسته که از معاویه در مقابل علی (ع) طرفداری می کرده است. از همه اینها معلوم می شود که مقدسی سعه صدر داشته و مشتاق آن بوده است که در مذاهب مختلف دین و فلسفه به جستجو بپردازد و بهترین آنها را انتخاب کند» (همان، مقدمه، ۳). در نسخه های مختلف احسن التقاسیم تصویری از گفتمان های سیاسی فعال در بافت سیاسی- اجتماعی قرون نخستین اسلامی و مؤثر بر گرایش های نساخان این آثار به دست می آید؛ از جمله نسخه برلن که به شخصی به نام ابو الحسن علی بن حسن اهدا شده و از سامانیان خراسان و ماوراءالنهر با شوق سخن گفته است. در حالیکه نسخه استانبول، قدیمی تر از نمونه برلن، فاقد این اهدانامه و از فاطمیان مصر و شام با لحن مساعد صحبت نموده است، که شاید شاهدی بر تمایلات اسماعیلی مقدسی باشد (همان، همانجا).

مقدسی در گردآوری اطلاعات، در وهله اول به تجربه ها و مشاهدات شخصی خود و در قدم بعد به گزارش اشخاص موثق تکیه داشت. همچنین او از بایگانی های رسمی و کتابخانه هایی همانند گنج نامه عضدالدوله دیلمی و اسماعیل بن عباد، وزیر دانشمند دربار بویه، و یا اثر پیشینیان همانند کتاب *جاحظ* استفاده نمود. اثر مقدسی، علاوه بر اطلاعات جغرافیایی، حاوی آگاهی های ارزشمند

و نادری از طرز زندگی، لباس پوشیدن، آداب و عادات و خرافات و اطلاعات دینی و گفتگو از مبارزات و تعصبات فرقه‌ای در جوامع محلی است، به عنوان مثال احسن التقاسیم تنها منبع معتبری است که از گسترش شبکه کرامیه، خانقاهها و محافل پیروان آن در سرزمین‌های مرکزی و شرقی جهان اسلامی سخن می‌گوید (همان، ۵-۶).

گزارش مقدسی از دودمان سامانی، حاوی نشانه‌هایی از طرفداری و تمایل او نسبت به ایشان است؛ از جمله او در ارتباط با خاندان سامانی اینگونه می‌نویسد: «خدا ایشان را پیروزی بخشید که خوش‌رفتارترین شاهان و فرهنگ‌پرورترین ایشانند، از امثال زبانزد مردم است که هر گاه درختی بر خاندان سامانیان یاغی شود خشک خواهد شد. نبینی عضالدوله با آن همه جبروت و قدرت و جوان بختی که هنوز به راه نیفتاده بی جنگ یمن را بگرفت، و بی‌هیچ کوششی جز نوشتن یک نامه و فرستادنش با یک پیامبر، خطبه بنامش خوانده شد، در سند و عمان نیز خطبه بنامش بود و گرفت آنچه گرفت، همین که این مرد با خاندان سامانی رو در رو ایستاد و خراسان را خواست، خداوند نابودش کرد و گروهان سپاهش را بپراکند و دشمنان را بر او چیره ساخت، پس مرگ باد بر دشمنان خاندان سامانی.» (همان، ۴۹۴-۴۹۵). این روایت موجب طرح پرسشی در ذهن می‌شود که چگونه مقدسی با وجود تمایلات احتمالی به تشیع و حضور در دربار بویه چنین حسن نظری نسبت به سامانیان دارد؟ که در جواب به نظر می‌رسد حس وطن‌دوستی مقدسی نسبت به زادگاه مادر - قومس واقع در شمال شرقی ایران - چنین دیدگاه مثبتی را نسبت به سامانیان و گفتمان سیاسی ایشان در او برانگیخته است. اما مقدسی برخلاف ادعاهای سامانیان، که در ترجمهٔ درباری تاریخ طبری منتقل می‌شود، ایشان را از فرزندان بهرام گور ساسانی معرفی می‌کند؟! در این ارتباط مقدسی چنین می‌گوید: «ایشان از دیهیی در نواحی سمرقند [سغد] بنام سامان می‌بودند و نژادشان به بهرام گور می‌رسید، یاقوت نام دیه سامان را از همین جا نقل کرده است. جد ایشان مالک دیه سامان یا سامان خدا پسر جبا پسر طمغاث پسر نوشرد پسر بهرام گور بوده است» (همان، ۴۹۴). این انتساب با وجود آگاهی احتمالی مقدسی از کتاب تاریخ بلعمی، نگاشته شده به سال ۳۵۲ ه.ق، بسیار عجیب به نظر می‌رسد؛ زیرا به فرض عدم دسترسی به کتابخانه‌های دربار سامانی بدون شک مقدسی نسخه‌ای از این کتاب را در کتابخانه‌های آل بویه - که مفتخر به گردآوری نادرترین کتب (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۷۸) و علاقه‌مند به آگاهی از رویدادهای سیاسی و احتمالاً فرهنگی حکومت‌های رقیب خود بودند - مطالعه نموده بود. به ویژه اینکه در دیگر آثار قرن چهارم هجری، همانند «صورة الأرض» اثر

ابن حوقل (نگاشته شده به سال ۳۵۰ و یا ۳۶۷ ه.ق)، سامانیان به بهرام چوبین منتسب می‌شوند. شاید این اشتباه به دلیل بی‌اطلاعی نساخان بعدی از تبار امرای سامانی رخ داده باشد.

گزاره‌هایی مرتبط با تقدیرگرایی و دفاع از خاندان سامانی در متن احسن التماسیم وجود دارد. مقدسی در این ارتباط اینگونه گزارش می‌کند: «[بسال ۱۹۰ مکتفی ری و جبال را به اسماعیل سامانی داد. این خاندان منقبت بسیار دارند. من از یک ظریف پرسیدم: شاه (سامانی) هنگامی که در گرگان شکست خورد چه کرد؟ او پاسخ گفت: دستش را بلند کرده گفت: خدایا، تو پدران مرا پیروز کرده، دولتشان را نگاهداری کرده‌ای، اکنون این دیلمیان بر ما تاخته‌اند و این ستمگر بر ما یورش آورده، اگر ایشان از ما بدترند! ما را بر ایشان پیروز گردان! چیزی نگذشت که خبر مرگ عضالدوله پخش شد، و سپس برادرش و فرمانده لشکریانش مردند، و خداوند ایشان را بپراکند و فرزندانشان بکشت جز کسانی که به آشتی و دوستی باز آمد.]» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۵). همچنین مقدسی ادب‌پروری و بزرگداشت علما در دربار سامانیان را چنین توصیف می‌کند:

«در فرهنگ این خاندان چنانست که دانشمندان را در برابر شاه مجبور به زمین بوسی نمی‌کنند. در شبهای آدینه در ماه رمضان مجلس مناظره می‌سازند. شاه این جلسه‌ها را با پرسشی می‌گشاید، سپس دیگران به سخن می‌آیند. گرایش ایشان به مذهب‌واره بو حنیفه است. به آمیزش با رعایا عادت ندارند بلکه [حاجب] و وزیری ویژه این کارها است. هر گاه بخواهند کسی [یا صدری از صدور] را سرفراز دارند، وی را با خود بر خوان برند چنانکه به شیخ ابو العباس به خوان نشستند. گاهی ایشان در مسائل مهم با خود پیکها گفتگو می‌کنند چنانکه با شیخ ابو صالح گفتگو کرده وی را به نزد فرمانده سپاه ابو الحسن [حسین] فرستادند. [دربار ایشان هیچگاه از پیران بزرگوار خالی نمی‌شود] همواره یکی از بزرگترین و وارسته‌ترین فقیهان را بالایا بر کشیده، نیازهایش را برآورده و فتواها را از رای وی صادر می‌کنند، و با نظر وی کارها را انجام می‌دهند، چنانکه با پیر بزرگوار امام [ابو الحسن] محمد بن فضل رفتار کردند. [گوئی فرشته به این مرد تلقین می‌کند یا چیزی از علم غیب می‌داند]. تا آنجا که مردم در تعیین جانشین چنین فقیه نیز حدسها می‌زنند. نبینی که چگونه به حاکم امام محمد بن یوسف که فقیه‌ترین کامل مردان است چشم دوخته‌اند؟ [و همچنین شیخ ابو اسحاق شعیبی آن پاک نژادی که دانش او بر کسی پوشیده نیست. من از برخی پیران شنودم که به ابو نصر حربی می‌گفت: در دربار، برای مسلمانان مردی سودمندتر از شیخ ابو اسحاق نیست! شگفت انگیزتر آنکه، در هنگام ناتوانی خطیب، با آن همه

دانشمندان که در آنجا بلیس (شرط) بجای وی خطبه می خواند، شما چنین رفتاری را در هیچ ایالت دیگر نمی توانید دید!» (همان، ۴۹۵-۴۹۶).

این روایات بار دیگر بر گرایش مقدسی نسبت به سامانیان و گفتمان سیاسی ایشان در رقابت های دودمانی این دوره صحه می گذارد.

### ۵-۳-۲- «مسالک و ممالک» و گفتمان نسب شناسی سامانیان

مسالک و ممالک، کتاب مهمی در دانش جغرافیای قرن چهارم هجری است. این اثر را ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری (متوفی ۳۴۶ه.ق)، معروف به کرخی، مابین سال های ۳۱۸ تا ۳۲۱ه.ق بر اساس کتاب «صورالأقالیم» تألیف ابوزید سهل بلخی (متوفی ۳۲۲ه.ق) نگاشت (صالحی، اردیبهشت ۱۳۷۹: ۵). اصلطخری از مردم فارس بود و در ممالک اسلامی، از بلاد هند تا مغرب، سیر و سیاحت نمود. نتیجه مسافرت های طولانی اصلطخری نگارش دو کتاب: «صورة الأقالیم» و «مسالک و الممالک» بود (اصلطخری، ۱۳۶۸، مقدمه: هفت). کتاب مسالک و الممالک اصلطخری، که در بافت زمانی حکومت سامانیان نگاشته شد، حاوی گزاره هایی در تأیید گفتمان نسب شناسی سامانیان است. در این ارتباط اصلطخری چنین می نویسد: «آل سامان از فرزندان بهرام بودند، و بهرام از خبر(م: حر، ت: حرر) بود از اردشیر خُره. به ری مقام داشت. آنگاه با ترک کارزار داشتی. از آنجا سوی هرات شد و لشکر ترکان بشکست و کار او بالا گرفت. چنان کی ملک کسری از او بشکوهید، و قصد کارزار او کرد. و کسری را حاجت آمد پناه به روم بردن، و آن قصه درازست. آل سامان از فرزندان ویند، پادشاه ماوراءالنهر و بلخ و جیحون. سال ها پادشاهی در خاندان ایشان بود تا روزگار اسمعیل بن احمد بن اسد. و پادشاهی او چنان شد کی خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و قومس و ری و قزوین و ابهر و زنگان همه بگرفت. و به هیچ روزگار این همه ولایت یک تن نداشتند، و کار به جایی رسید کی تاختن ترکستان می کرد، و پادشاهان چین و ترکستان ازو بشکوهیدند. تا ترکستان و حدود چین همچنان امن شد کی ولایت اسلام. و پس از وی پسر او احمد ابن اسماعیل به پادشاهی نشست. این همه ولایت او را بود و بر سری سیستان بگشود و پادشاهی سخت عادل بود. بعد از او پسر او نصر بن احمد به پادشاهی نشست و در روزگار او هیچ کس تعرض به ملک او نتوانست رسانید» (اصلطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۵-۱۲۶). نکته جالب توجه در این روایت انتساب بهرام چوبین به اردشیر خُره، در منطقه فارس، است. همچنین اصلطخری در ارتباط با تبار خاندان سامانی روایت می کند: «...و مردم سریر ترسا باشند. و گویند

کی این سریر تختی بوده است از آن ملکی از ملوک پارس و تختی زرین است. چون پادشاهی از خاندان ایشان بشد فرزندی از فرزندان او آنجا رفت و تخت را با خود برد. و گویند از فرزندان بهرام چوبین بود. و تا این غایت پادشاهی در خاندان ایشان است» (همان، ۱۷۹-۱۸۰). «و حاشیت خلفا از دهقانان ماوراءالنهر بوده اند... و همچنین سپه سالاران و پادشاهان خراسان، چون سامانیان کی از فرزندان بهرام چوبین اند، و اخبار ایشان مشهورست در پادشاهی و مردانگی. از این سبب را خطه ماوراءالنهر از همه اقلیم های اسلام استوارتر و آبادان ترست، و آلت و عدت ایشان از همگان بیشتر.» (همان، ۲۳۰).

### ۵-۳-۳- «صورة الأرض»، در بستر گفتمان سیاسی و نسب شناسی سامانیان

کتاب *صورة الأرض*، اثر *ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی نصیبی*، در ارتباط با جغرافیای ممالک اسلامی قدیم در سال ۳۵۰ و یا ۳۶۷ ه.ق به زبان عربی نگاشته شد. به عقیده بارتولد، کتاب ابن حوقل تنها صورت تکمیل شده‌ای از اثر «مسالك و ممالک» اصطخری است (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۴ و ۵۵). ترجمه فارسی *صورة الأرض* توسط جعفر شعار از قسمت عمده این کتاب، که در ارتباط با ایران بزرگ است، می‌باشد (ابن حوقل، ۱۳۶۶، مقدمه: ۱۲). از سخنان ابن حوقل، درباره مغرب و اینکه از خلیفه سوم فاطمی با عنوان «مولاه امیرالمومنین المنصور بالله صلوات .. علیه» یاد می‌کند و از خلیفه دوم فاطمی *القائم سخن* می‌گوید، می‌توان حدس زد که او احتمالاً بر مذهب اسماعیلی بوده است. حتی دخویه، ابن حوقل را از جاسوسان اسماعیلی می‌داند (موسوی، مرداد و شهریور ۱۳۶۴: ۶۵). آنچه به کتاب ابن حوقل اصالت و اهمیت می‌بخشد عدم اکتفا او به منابع و مصادر موجود و تلاشش برای گردآوری اطلاعات از طریق مسافرت در طول ۳۰ سال است؛ زیرا ابن حوقل زمانی سفر خود را آغاز نمود که به قول خودش مردی کامل و آشنا به کتب جغرافیای پیش از خود بود. بنابراین *صورة الأرض* منبعی مفید برای آشنایی با اوضاع و احوال قرن ۴ ه.ق و درک صحیح از نوشته‌های آن زمان است (همان، ۶۳-۶۴). گرچه نام این کتاب بر اساس برخی نسخه‌ها، که با این جمله آغاز می‌شوند: «هذا کتاب المسالك و الممالک و المفاوز و المهالك، و ذکر الأقالیم و البلدان علی مرآلدهور و الازمان...»، مسالك و ممالک ضبط گردیده است، اما در صحیح‌ترین چاپ، یعنی نسخه استانبول، نام *صورة الأرض* به کار می‌رود. از مزایای کتاب *صورة الأرض* ابن حوقل می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱. آگاهی نزدیک از شهرها و کشورهای، راه‌ها، بیابان‌ها و دریاها، که باعث شد نویسندگان بعدی همانند یاقوت در «معجم البلدان» و *ابوالفداء* در «تقویم البلدان» به طور کامل به نوشته‌های او اعتماد کنند. ۲.

استفاده از شیوه تحقیق و پرسش ضمن مشاهده، ۳. استفاده مناسب از کتب جغرافیایی و آثار در دسترس دیگر، ۴. کسب اطلاع از خصوصیات تاریخی، اقتصادی و اجتماعی یک منطقه، همانند قیمت‌ها، زبان مردم، مالیات‌ها، ۵. ترسیم نقشه‌های توضیحی برای مطالب خود و شرح کامل در ذیل نقشه، ۶. نثری ساده و روان و بیانی دقیق. ۷. داشتن دیدگاه نقادانه و محک زدن روایت‌های خود (موسوی، مرداد و شهریور ۱۳۶۴: ۶۴ و ۶۷؛ طالبی، خرداد و تیر ۱۳۸۴: ۳۲ و ۳۳). در مورد نقائص کتاب *صورة الأرض* می‌توان به قول ابوالفداء در مقدمه تقویم‌البلدان ارجاع داد. او در این ارتباط می‌گوید: در اثر ابن‌حوقل نام‌ها و ذکر طول و عرض بلاد ضبط نشده است، پس بیشتر آن چه آورده از جهت نام و مکان مجهول هستند (نقل شده در موسوی، مرداد و شهریور ۱۳۶۴: ۶۸). همچنین برخی، همانند نیک بین و بارتولد، کتاب ابن‌حوقل را تنها شرح و بسطی بر اثر اصطخری می‌دانند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۴ و ۵۵؛ نیک بین، ۱۳۵۷: ۴۹).

از مسائلی که ابن‌حوقل در اثر خود به آنها پرداخته است، می‌توان موارد زیر اشاره نمود: ارائه توضیحاتی در مورد مناطق و شهرهایی که توسط مسلمانان فتح شده‌اند، صحبت از اعتقادات و رسوم مردم نواحی مختلف، ارائه اطلاعاتی در مورد معادن طلا و نقره و فلزات گرانبه‌ای هر ناحیه، بیان علت شهرت و معروفیت هر سرزمین یا شهر، صحبت در مورد علل نابودی برخی شهرها و مناطق، گزارش در مورد اهمیت تاریخی و استراتژیک شهرها، صحبت مفصل از آل سامان و توصیف شهرها از نظر علمی و ذکر اندیشمندان هر شهر، ارائه اطلاعات قابل توجه از خاندان‌های مشهور ایران، همانند آل‌جستان و آل‌قارون در گیلان و چغانیان در ماوراءالنهر (طالبی، خرداد و تیر ۱۳۸۴: ۳۳-۳۵).

با وجودی که ابن‌حوقل اهل عراق و ساکن بغداد بود، اما در صفحاتی از *صورة الأرض* سپاه آل‌سامان را با لشکر اسلام مقایسه نموده و سامانیان را به سبب حسن سیاست و تبار اصیلشان، که ایشان را در میان دیگر دودمان‌ها تبدیل به بهترین وارثان سلسله‌های پیشین می‌سازد، بزرگ داشته است. در این مورد ابن‌حوقل چنین می‌نویسد: «لشکریان اسلام عموماً از افراد قبایل و نواحی و شهرهای مختلف تشکیل می‌گردد، چنانکه اگر در جنگ شکست یابند یا حادثه‌ای موجب پراکندگی آنان گردد فقط با حيله و مبالغه در بیم و امید می‌توان آنان را فراهم آورد به خلاف سپاه پادشاه سامانی که لشکریان ایشان گروهی بندگان زرخیرند و گروهی از آزادگان و دهقان‌اند که مکان و اهل و همسایگان‌شان معلوم و شناخته است و اگر عده‌ای کشته شوند به سبب کثرت ایشان گروهی دیگر جایگزین آنان می‌شوند، و هرگاه حادثه‌ای موجب

پراکندگی ایشان گردد سرانجام همه به یک جا باز می گردند و عیوبی که سایر لشکریان اسلام دارند در اینان نیست. این سپاهیان نمی توانند مانند صالحیک لشکر و شحنة بلاد به سپاه دیگر بپیوندند یا به کشورهای دیگر روند زیرا آل سامان به سبب حسن سیاست، ریاست واقعی و معنوی دارند...؛ بدین سان چون سیاست عاقلانه جاری گردد امور منظم می شود و مردمان به ستایش بزرگان می پردازند و خدم و حشم استوار می شوند... در میان پادشاهان عجم از سلسله هایی که پادشاهی را از یکدیگر به ارث می برند سلسله ای مانند سامانیان وجود ندارد. زیرا اینان کریم الاصل اند چنانکه ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن ابی ابراهیم اسماعیل [پادشاه بزرگ و نیک سیرت و صاحب مناقب و محاسن بسیار و آثار خوب و اعمال شگفت انگیز] ابن احمد بن اسد بن سامان خداه بن جیثمان بن طغاث به نوشزد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنس (گشنسب) عادل ترین پادشاهان عصر خود و نیکوروش ترین آنان بود، با آنکه تنی ناتوان و بنیه ای ضعیف داشت بسیار مدبر و در مهمات مملکت صاحب عزیمت و نیت وی نسبت به خدا خالص بود. در کارها مأل اندیش و اعمالش نیکو و آیینش پسندیده بود» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۰-۲۰۱). نکته جالب توجه در این روایت، تأیید گفتمان نسب شناسی و سیاسی آل سامان در بستر رقابت های دودمانی این عصر است؛ زیرا ابن حوقل نخست حکومت سامانیان را نتیجه انتقال پادشاهی از سلسله های کهن ایرانی می داند و نه قدرت تنفیذ شده از دستگاه خلافت، و پس از آن بر تبار اشکانی خاندان سامانی و برتری گفتمان سیاسی ایشان صحنه می گذارد. همچنین در توصیف و مدح امارت و تبار سامانیان<sup>۱</sup> و بهرام چوبین ابن حوقل چنین می نویسد: «پادشاهان این سرزمین (ماوراءالنهر) و سایر نواحی خراسان آل سامان اند که نسبت ایشان به بهرام چوبین می رسد. این بهرام در میان عجم به نیرومندی و بزرگی موصوف است و در سراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر و عده شان بیشتر و جیره سربازانشان فراوان تر و بیستگانی شان مداوم تر است با آنکه جبايتها و خراج ها و اموالشان در خزانه ها کمتر است... در زمان این پادشاه (منظور منصور بن نوح است که ابن حوقل می گوید خود او را دیده است) و پدرش در همه نواحی با وجود مبالغی که در موارد لزوم خرج می شد مال فراوان به دست عاملان باقی می ماند و این امر موجب آن بود که دادگستری و انصاف نسبت به رعیت و مراقبت خاصان عملی شود و به همین سبب اعمال ماوراءالنهر پر از قاضیان و کافیان و بندگان و والیان است که مقرری آنان تقریباً مساوی است... این

<sup>۱</sup> - به نظر می رسد ابن حوقل در توصیف تبار آل سامان از کتاب «مسالك و الممالک» اصطخری، بدون آوردن نامی از او، نقل قول می نماید (ابن حوقل، ۱۳۶۶، مقدمه: ۱۱-۱۳).



بود مختصری از وضع دولت اصحاب خراسان [آل سامان] و عظمت و بزرگواری آنان» (همان، ۲۰۰-۱۹۸).

در توصیف ابن حوقل از طبقه دهقان ماوراءالنهر، بزرگترین پرسش این است که چرا ایشان را ترک معرفی می‌کند. جانشین نمودن ترکان به جای ایرانیان و ستودن پادشاهی آنان در آثار دیگر این دوره، همانند «اشکال العالم» جیهانی (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۰)، نیز دیده می‌شود. به نظر می‌رسد، دلیل آن تبدیل شدن ترکان به طبقه زمیندار عمده در منطقه ماوراءالنهر در نیمه دوم حکومت سامانیان است. ابن حوقل در این مورد چنین روایت می‌کند: «نیروی ماوراءالنهر در نیرو و جرأت و دلیری بر دیگر سپاهیان برتری داشتند و دهقانان ماوراءالنهر سران و اطرافیان و چاکران خاص بودند چه آنان به خوش خدمتی و حسن طاعت و خوش لباسی و داشتن زی سلطانی شهرت داشتند تا آنجا که در قدیم اطرافیان خلفا و در گذشته اطرافیان و سران لشکر ایشان از همین ترکان [؟؟؟] بودند همچون فریغونیان و ترکانی که شحنگی دارالخلافه را داشتند و سرانجام بر خلیفه پیروز شدند چون افشین و ابن ابی ساج از اشروسنه... و «بخار خذاه» و دیگران از امرا و قایدان سپاهیان حضرت» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۸).

### ۵-۳-۴- «حدود العالم من المشرق الی المغرب»، در بستر گفتمان باستان‌گرا و نسب‌شناسی سامانیان

حدود العالم من المشرق الی المغرب، نخستین اثر در جغرافیای عمومی به زبان فارسی است. این کتاب به سال ۳۷۲ه.ق توسط فردی ناشناس تألیف و به امیر ابوالمحارث محمد بن احمد از سلسله فریغونیان<sup>۱</sup> که در گوزگانان حکمرانی داشتند، اهداء گردید (حدود العالم، ۱۳۶۲، مقدمه: سه). مینورسکی معتقد است، احتمالاً نویسنده این کتاب فردی از آل فریغون به نام «ابن فریغون» بوده است (آل داود، ۱۳۹۳: ۶۰۴). به عقیده بارتولد، تألیفات جیهانی و ابن خردادبه از منابع مؤلف حدود العالم می‌باشند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۷).

گزاره‌هایی در توصیف جغرافیای سیاسی شرق ایران و تبار سامانیان در کتاب حدود العالم دیده می‌شود. در این ارتباط مؤلف حدود العالم چنین می‌نویسد: «و پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا

۱ - در حدود العالم، ملک گوزگان از اولاد فریدون معرفی می‌شود (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۹۵). مینورسکی احتمال می‌دهد که میان آل فریغون و خوارزمشاهیان، منتسب به فریدون پیشدادی، ارتباط نزدیکی وجود داشته است. پس سلسله نسب فریغونیان نیز احتمالاً به فریدون پیشدادی و یا سیاوش کیانی می‌رسید (آل داود، ۱۳۹۳: ۵۹۹).

بودی و پادشاهی ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست. و میر خراسان بخارا نشیند و از آل سامان است و از فرزندان بهرام چوبین اند و ایشانرا ملک مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند و اندر حدهاء خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوک اطراف خوانند» (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۸۸-۸۹). در این روایت از وضعیت اداری نواحی ماوراءالنهر و خراسان برخی مفاهیم و گزاره‌های گفتمان سیاسی ایران باستان، به ویژه دوران متأخر ساسانی، در توصیف حاکمان اسلامی نواحی مرزی با نام «پادشاهان اطراف» بازآفرینی می‌گردند. زیرا در دوره ساسانی «شهرداران»، به عنوان امرای تابع شاهنشاه، و همچنین تعدادی از «مرزبانان»، که قلمروشان در مناطق حساس مرزی و در معرض حمله دشمنان بود، لقب شاه و ویژگی‌های اشرافی داشتند (Pourshariati, 1995: 57).

### ۵-۳-۵- «اشکال العالم» و گفتمان نسب‌شناسی سامانیان

اشکال العالم تألیف ابوالقاسم بن احمد جیهانی در نیمه دوم قرن ۴ ه.ق است. این اثر بعدها، در ربع اول قرن هفت هجری، توسط علی بن عبدالسلام کاتب به فارسی ترجمه شد. برخی از محققان در صحت انتساب اشکال العالم به جیهانی تردید کرده‌اند، اما فیروز منصوری، مصحح اشکال العالم، با اطمینان این کتاب را از تألیفات ابوالقاسم احمد جیهانی دانسته است. او به طور قطعی معتقد است: دو اثر مسالک و الممالک اصطخری و صورة الأرض ابن‌حوقل چیزی جز رونویسی بی‌کم و کاست از اشکال العالم جیهانی نیستند (صالحی، اردیبهشت ۱۳۷۹: ۶). به طور دقیق معلوم نیست ابوالقاسم جیهانی همان ابوعبدالله جیهانی، وزیر نصر بن احمد سامانی، باشد (جیهانی، ۱۳۶۸، پیشگفتار: ۴-۶). جیهانی کتاب خود را از روی اطلاعاتی که گرد آورده بود نگاشت، اما بدون شک از تألیف ابن‌خردادبه نیز استفاده فراوان کرده است (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۵۷).

اشکال العالم حاوی اطلاعات مهمی از آداب و رسوم و امور اجتماعی و اقتصادی کشورهای اسلامی است. جیهانی در این اثر از شاهان سامانی تا نوح بن منصور و برخی رویدادهای تاریخی قرن چهارم هجری یاد می‌کند (جیهانی، ۱۳۶۸، پیشگفتار: ۱-۶). در بستر رقابت‌های دودمانی این دوره گزاره‌هایی در تأیید گفتمان نسب‌شناسی سامانیان در متن اشکال العالم دیده می‌شود. در این ارتباط جیهانی اینگونه نقل می‌کند: «از ملوک فارس که بیرون از فارس بر ممالک دیگر مستولی گشتند آل سامان بودند از فرزندان بهرام چوبین، بهرام از اردشیرخره بود و والی ری گشت بعد از آن به جنگ ترکان رفت به بلخ و ایشانرا هزیمت کرد، کارش بدانجا رسید که قصد

جنگ کسری کرد و او از پیش او بهزیمت بر رم رفت و از آنجا مدد آورد و کین خویش بازخواست و مملکت بازگرفت چنانچه در شاهنامه<sup>۱</sup> ذکر آن کرده اند و آل سامان پادشاهان ماوراءالنهر گشتند تا اسماعیل بن احمد، چون معتضد شهامت و دیگر مردانگی و کفایت او بدید، او را بر عمرو بن لیث گماشت تا او را بکشت و بگرفت، و پادشاهی خراسان و ماوراءالنهر و جرجان و طبرستان و ری و ابهر و زنجان او را شد. بعد از او احمد بن اسماعیل پادشاه این همه بود و سیستان را فتح کرد اثر عدل او در جهان تازه گشت. بعد از او نصر بن احمد و همچنین نوح بن منصور<sup>۲</sup> (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۲). «اهل ماوراءالنهر پیشروان حاجند... و با این همه آلت و عدت و مردانگی و دلیری پادشاهان و والیان را از جمله مردمان طاعت دار باشند و حرمت مهتران خویش بغایت نگه دارند. چنانچه خلفا متقدم مردمان ماوراءالنهر و ترکان ایشان را بخدمت خویش خوانند. و ترکان را لشکرکشی و دهقان را سپه سالاری و سرهنگی فرمودند... چون... ملوک آل سامان از فرزندان بهرام چوبین که همه خراسان در فرمان داشتند و بساط عدل و انصاف در آن نواحی گسترانیدند و دیگر از آفتاب روشنتر است و در کتب و تواریخ مسطور است» (همان، ۱۸۰). شواهدی از انتقال مشوش اخبار ایران باستان به دوره اسلامی و عالمان قرن چهارم نیز در متن اشکال العالم دیده می شود؛ برای نمونه جیهانی در ارتباط با طبقه پادشاهان ایران باستان چنین می نویسد: «طبقات مردم فارس در روزگار قدیم پادشاهان دنیا آنجا بوده اند چون ضحاک و جمشید و افریدون. و بعد از آن به ایران شهر رفته اند تا وقتی ذوالقرنین بیامد و دارای بن دارا بکشت و ملوک الطوایف را بنشانند. و ما ذکر ایشان نکنیم که در کتابها و افسانهها و شاهنامه معلوم است» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۱).

## ۵-۴- نتیجه گیری

در بررسی موضوع «رقابت های دودمانی (نسب شناسی) دستگاه های حاکم ایرانی: سامانیان و آل بویه، در بستر متون قرن ۴ تا ۶ ه.ق» با یکی از کهنترین الگوهای مفهومی در بستر سیاسی-اجتماعی حاکمیت های ایرانی مواجه هستیم؛ یعنی شناخت حاکمیت یک دودمان بر مبنای انتساب به خاندان های پادشاهی، بزرگان و پهلوانان. این مفهوم و سایر معانی مرتبط با آن به تدریج در بافت زبانی- فرهنگی مردم ایران رسوب یافتند و تبدیل به الگوی پایه ای در مشروعیت

۱- احتمالاً شاهنامه مورد نظر جیهانی نه شاهنامه فردوسی بلکه شاهنامه منصور ابومنصوری است، که در ۳۴۶ ه.ق تدوین گردیده و حاوی داستان های بهرام چوبین بوده است (جیهانی، ۱۳۶۸، تعلیقات ۳۳: ۲۲۶).

بخشی به دودمان‌ها گردیدند. با ورود اسلام به ایران حدود دو قرن در حاکمیت سلسله‌های ایرانی وقفه به وجود آمد. در این زمان بسیاری از سنت‌ها و الگوهای کهن در بافت فرهنگی-اجتماعی و در میان طبقه ممتاز، یعنی واسپوهران/اهل بیوتات، محفوظ باقی ماند. با تشکیل حکومت‌های ایرانی-اسلامی از قرن سوم هجری در شرق جهان اسلام بار دیگر مفاهیم کهن در بستر سیاسی بازآفرینی گردیدند. به ویژه ضرورت اثبات برتری و حقانیت، به عنوان پادشاه مشروع شرق، حکام این سلسله‌ها را ناگزیر از بازآفرینی گفتمان نسب‌شناسی تاریخی می‌نمود. گرچه در این زمان گفتمان‌های نسب‌شناسی همانند گذشته مستقیماً برآورنده مشروعیت سیاسی دستگاه‌های حاکم نبود و تنها به طور غیرمستقیم با ایجاد حس وفاداری و پذیرش اجتماعی، به عنوان خرده‌گفتمانی از گفتمان‌های سیاسی، در خدمت سلسله‌های ایرانی-اسلامی قرار گرفت. در نتیجه، مفهوم «ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان در ایجاد حق حاکمیت برای یک دودمان»، دالی ثابت با نقش متحرک است؛ زیرا این مفهوم با تغییر نظام حاکمیت و ایجاد ملاک‌های جدید مشروعیت، همانند قریشی بودن، وارد لایه‌های عمیق‌تر اجتماعی گردید و در خدمت خلق مقبولیت ملی برای خاندان‌های محلی و سپس حکومت‌های ایرانی-اسلامی قرار گرفت.

اشکانیان از حکام ایرانی‌ای بودند که خاندان‌های متنفذ و قدرتمند ایرانی در قرون نخستین اسلامی، به ویژه در شمال شرقی ایران، خود را به ایشان منتسب نمودند. این سلسله از طوایف ایرانی وابسته به اقوام بیابانگرد داهه در محدوده شرق دریای خزر بودند، که از اواخر قرن ۴ پیش از میلاد وارد ایالت هخامنشی پرتوه در شمال شرقی ایران گردیدند. اشکانیان در میانه قرن سوم پیش از میلاد فرمانروایی خود، که با نام امپراتوری پارت نیز شناخته می‌شود، را بنیان نهادند و تا نیمه اول قرن سوم میلادی در ایران حاکمیت داشتند. دودمان اشکانی سرزمین گسترده‌ای، که در اوج فرمانروایی‌شان از رود فرات تا هندوکش و از کوه‌های قفقاز تا خلیج فارس شامل می‌شد، را در حدود ۵۰۰ سال به شیوه ملوک‌الطوایفی اداره نمودند. اقتدار و توانایی خاندان اشکانی تا بدانجا بود که در بیشتر دوران فرمانروایی‌شان تبدیل به قدرت بی‌رقیب شرق در برابر امپراطوری غرب گردیدند. پایان فرمانروایی اشکانیان با سقوط اردوان پنجم در برابر اردشیر بابکان رقم خورد. اما به واقع این تاریخ نقطه پایان حضور اشکانیان در تاریخ و حیات سیاسی و به ویژه اجتماعی ایران نبود. بلکه در دوره ساسانی ۶ خاندان از ۷ خاندان برتر از میان دودمان‌های اشرافی اشکانی بودند، که در کنار شاه به طور غیر مستقیم کشور را اداره می‌نمودند. در این زمان دودمان مهران به عنوان یکی از این ۶ خاندان به طور موروثی بر اراضی منطقه ری حاکمیت داشتند.

بهرام فرزند جشنس (گشنسب)، ملقب به چوبین، سرداری از خاندان مهران بود، که با وجود خدمت صادقانه به ساسانیان، در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان و هرمزد چهارم، سرانجام در برابر این سلسله سر به شورش برداشت و تاج بر سر نهاد. علت این شورش ناسپاسی هرمزد چهارم بود، که در نهایت توانایی و قدرت دودمان‌های اشکانی در به دست آوردن جایگاه پادشاهی، هر چند کوتاه مدت، را به نمایش گذاشت. بهرام چوبین در منابع بیزانسی و اسلامی از منطقه ارزنه ارمنستان، ری و حتی فارس معرفی شده است، اما به علت حضور مکرر در شمال شرقی ایران در جنگ با ترکان و سال‌های پایانی حیاتش به عنوان نیای برخی خاندان‌های این منطقه، به ویژه سامانیان، معرفی گردید.

سامانیان، به عنوان خاندان ایرانی و دهقان نژاد، از نخستین سال‌های حضور مسلمانان در منطقه ماوراءالنهر در رکاب امرای مسلمان به خدمت نظامی مشغول شدند. این خاندان از قرن سوم هجری به فرمان خلیفه مأمون عباسی در برخی نواحی ماوراءالنهر، که در آن‌ها نفوذ محلی داشتند، به امارت رسیدند. اما به واقع آغاز حاکمیت ایشان با سرنگونی حکومت‌های طاهری و صفاری از اواخر قرن سوم هجری تحقق یافت. در این تاریخ سامانیان حکومت قدرتمندی را بر بنیادهای فرهنگی-اجتماعی ایران و اعتقادی-سیاسی اسلام در بخش شرقی قلمرو خلافت اسلامی بنیان نهادند. همچنین ایشان با انتساب به اشکانیان، به واسطه بهرام چوبین، جایگاه برتری را در بافت اجتماعی و رقابت‌های دودمانی برای خود ایجاد نمودند. سامانیان در کنترل قدرت‌های محلی مناطق تحت نفوذشان، عملاً شیوه حکومت ملوک الطوائفی اشکانیان را برگزیدند، که بدون شک در انتخاب سلسله نسب اشکانی توسط ایشان بی‌تأثیر نبود.

همانگونه که اشاره شد «ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان در ایجاد حق حاکمیت برای یک سلسله» یکی از مفاهیم و معانی ثابت در بافت سیاسی و اجتماعی ایران پیش از اسلام بود. دربار سامانی، بویه و برخی حکام محلی در بستر رقابت‌های دودمانی، خود را سلسله‌های پادشاهی ایران باستان منتسب نمودند. این امر با مفصل‌بندی گزاره‌های جدیدی، همانند ادعای انتساب به بهرام چوبین و بهرام گور، حول مفهوم مرکزی «ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان» صورت گرفت. دستگاه‌های حکومتی صورت نسب‌شناسی حاصل را از طریق رسانه عصر خود، یعنی دانش تاریخنگاری، وارد بستر اجتماعی نمودند؛ تا از طریق ایجاد مقبولیت ملی به اهداف سیاسی خود در برابر حکومت‌های رقیب دست یابند. در بافت زمانی مورد بحث، آل‌بویه مهمترین قدرت رقیب سامانیان بودند، که خود را به واسطه بهرام گور به ساسانیان منتسب نمودند. آل‌بویه با حضور سه

فرزند بویه (علی، احمد و حسن) در رکاب امرای قدرتمند محلی وارد عرصهٔ منازعات سیاسی قرن چهارم هجری شدند و به سرعت تبدیل به بزرگترین قدرت غرب ایران در برابر قدرت های محلی و دستگاه خلافت گردیدند. اوج قدرت ایشان، فتح بغداد در نیمهٔ نخست قرن ۴ ه.ق و تحت کنترل درآوردن دستگاه خلافت عباسی بود. اما کسب مشروعیت سیاسی از جانب دستگاه خلافت در قالب ارسال منشور و لوا به تنهایی برای اثبات حقانیت خاندان بویه در بافت اجتماعی و فرهنگی ایران کفایت نمی نمود. پس دودمان بویه نیز ناگزیر از ساخت سلسله نسبی ویژه، در بستر مفاهیم و الگوهای باستانی، به منظور اثبات حقانیت حاکمیت و برتری بر سایر قدرت های رقیب بودند؛ به ویژه از زمان عضدالدوله دیلمی که برخلاف شیوهٔ حکومت پدر و عموهایش تصمیم به ایجاد حکومتی یکپارچه گرفت. در نتیجه او در کنار اقدامات سیاسی، همانند از دور خارج نمودن شرکاء حکومت، در بستر فرهنگی نیز با تأکید بر کاربرد لقب پادشاه و وارد نمودن ادعای انتساب به ساسانیان به واسطهٔ بهرام پنجم (گور) در متن تاریخ التاجی این برنامه را دنبال کرد. رقابت های دودمانی قرن ۴ ه.ق با انتساب به حکومت های تاریخی اشکانی و ساسانی شکل گرفت؛ که می توان شواهد تاریخی آن را در برخی منابع (تاریخی و جغرافیایی) قرن ۴ تا ۶ ه.ق مشاهده نمود.

اعتقاد به همکاری قدرت و دانش در ایجاد نظام حقیقت در قالب مفهوم امروزی گفتمان و تلاش برای بازسازی رقابت های دودمانی قرن چهارم هجری در فضای گفتمانی موجب شد تا گزاره های مرتبط با گفتمان های سیاسی و نسب شناسی حکومت های سامانی، بویه و برخی دودمان های محلی در بافت اجتماعی و سیاسی دورهٔ تاریخی شان تحلیل گردند. در این بررسی، از روش های تحلیل گفتمان لاکلاوموفه و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده شد. به این منظور منابع قرن ۴ تا ۶ ه.ق را در ارتباط با گفتمان سیاسی و نسب شناسی حکومت های سامانی و بویه و برخی خاندان های محلی در سه سطح (توصیف، تفسیر و تبیین) بررسی و تحلیل نمودیم. در بررسی این منابع در سطح توصیف، به واژگان و قواعد دستوری حاکی از حسن تعبیر و یا تکذیب در ارتباط با تبار دستگاه های سامانی و بویه برخوردیم، همانند استفادهٔ ابوریحان بیرونی از واژه های منفی نظیر «نامور نیستند» و «یاد نگر دیده اند» در رد تبار خاندان بویه. همچنین واژگانی که نمایانگر ارزشیابی تولیدکنندهٔ متن از هویت سیاسی حکام قرن چهارم هجری بود در این متون شناسایی شد، از جمله کاربرد القاب سلطان، امیر و پادشاه در متن تاریخ یمینی و تجارب الأمم. با توجه به اهمیت القاب ذکر شده در دانش سیاسی قرون نخستین و میانه، تفسیر

و تبیینی از کاربرد آن‌ها در بستر رقابت‌های دودمانی، گفتمانهای فعال و بافت سیاسی و اجتماعی دوره مورد بررسی ارائه گردید.

در مرحله تفسیر، که به تحلیل بینامتنیت در نظریه فرکلاف نیز شهرت دارد، تلاش شد تا آشکار سازیم مؤلف در ارتباط با گفتمان نسب‌شناسی و سیاسی سلسله‌های مورد نظر و در بستر بینامتنیت چه معانی را در متن پرورانده است. همانند مسکویه، که تحت تأثیر الگوی جانیشینی حاکمیت بر حق در گفتمان باستان‌نگرای این عصر، با تأیید جانیشینی ساسان پس از دارای هخامنشی به طور آگاهانه و یا غیرآگاهانه در خدمت اهداف ایدئولوژیک و مطامع ارضی آل‌بویه قرار می‌گیرد. در این سطح از تحلیل در متون مورد بررسی دو مؤلفه: (۱) قرار گرفتن متن در بستر کشمکش‌ها و رقابت‌های گفتمانی و همچنین بهره‌برداری از متون دیگر، (۲) تمرکز بر روی متن و نوع گفتمان و یا انواع گفتمان‌ها و متن‌های مرتبط، پیگیری شد. در بررسی متون مورد نظر، نشانه‌هایی از برخورد‌های گفتمانی در بستری ایدئولوژیک را می‌توان در روایت مسکویه از تبار ساسان، نیای خاندان بویه، به عنوان جانشین راستین آخرین شاه هخامنشی مشاهده کرد. در مقابل این روایت، نقل قول بلعمی در مورد اشکان، نیای آل‌سامان، وجود دارد؛ که او را وارث به حق هخامنشیان می‌داند. همچنین نمونه‌ای از تمرکز بر روی متن و نوع گفتمان در روایت جیهانی از تبار سامانیان در متن اشکال العالم دیده می‌شود. در سطح تفسیر با یافتن صداهای مختلف درون متن می‌توان به تنازعات دنیای بیرون پی برد؛ که در نهایت به واسطه مفروضات (صورت‌های بدیهی)، که باید در متن شناسایی شوند، صورت منسجمی به خود می‌گیرند. از جمله در متن آثارالباقیه زمانی که ابوریحان بیرونی در اعتبارسنجی تبار خاندان‌های هم عصر خود اظهار نظر می‌کند، صدای گفتمان‌های نسب‌شناسی مختلف شنیده می‌شود. در نهایت مفروضات این اثر در ارتباط با تبار حکام، همانند ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان برای ایجاد حقانیت، صورت منسجمی به مطالب می‌بخشد و مانع از پراکندگی می‌شود.

در مرحله تبیین تلاش کردیم متون را در بستر تاریخی- اجتماعی همان عصر بررسی نماییم؛ تا دریابیم چگونه در چنین بستری معانی مرتبط با گفتمان نسب‌شناسی و سیاسی دودمان‌های حاکم در متون پرورانده و انتقال داده شده‌اند. در این بررسی آشکار شد که بیشتر متون مورد نظر دربردارنده زبان تاریخی- اجتماعی عصر خود هستند، که به وسیله هویت‌های اجتماعی‌ای همانند طبقه دهقان فعال می‌شوند؛ زیرا علاوه بر صدای مؤلف در روایت رویدادها، صدای طبقه دهقان

نیز به گوش می‌رسد، که گزارش‌گر تاریخ ایران هستند. این مسأله همچنین از روابط قدرت پنهان در سطوح اجتماعی و سیاسی، که در شکل دادن به گفتمان‌ها و متون نقش دارند، پرده بر می‌دارد.

در بررسی متون با عوامل غیر زبانی، همانند عوامل اقتصادی، نیز مواجه می‌شویم؛ که در خلق هویت حاکمان در ارتباط با تاریخ ایران باستان و اتصال ایشان به سلسله‌های اشکانی و ساسانی نقش داشتند؛ همانند منازعات ارضی سامانیان و آل بویه بر سر منطقه ری. این مسأله موجب ساخت گزاره‌هایی در تعلق ری به اشک بن دارا، سرسلسله دودمان اشکانی، در متن تاریخ بلعمی گردید. به این ترتیب مؤلفان تحت تأثیر گفتمان‌ها، متون و همچنین رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر خود، به صورت آگاهانه و یا غیرآگاهانه، با انتقال معانی مورد نظر دستگاه حاکم در خدمت اهداف ایدئولوژیک ایشان قرار گرفتند.

همچنین در تبیین متون مورد بررسی دو مؤلفه پیگیری شد: (۱) بررسی ارتباط عملکردهای گفتمانی و یا گفتمان‌های متن در ارتباط با عملکردها و فرایندهای اجتماعی. نمونه‌ای از این تبیین در مورد روایتی از دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی قرن چهارم هجری در ارتباط با نیروهای اجتماعی فعال در عرصه سیاسی در متن تجارب‌الأمم انجام شد؛ که در نتیجه شمایی از ساخت سیاسی این دوره ترسیم گردید. (۲) بررسی نوع روابط قدرت و عناصر ایدئولوژیک در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی که در شکل دادن به گفتمان و متن مؤثر هستند، همانند گزاره‌هایی حاکی از نظامی‌زده شدن خلافت عباسی و فراهم شدن بستر گفتمان سلطنت اسلامی به غلبه و زور در روایت خلع قاهر و جانشینی راضی در متن تجارب‌الأمم.

در نهایت، پس از بررسی‌هایی که حول موضوع «رقابت های دودمانی (نسب‌شناسی) دستگاه‌های حاکم ایرانی: سامانیان و آل بویه، در بستر متون قرن ۴ تا ۶ ه.ق» در فرایند این پژوهش انجام گرفت، در پاسخ به پرسش‌های اولیه تحقیق: رقابت‌های دودمانی قرن چهارم چگونه در منابع (تاریخی و جغرافیایی) قرن ۴ تا ۶ ه.ق انعکاس می‌یافتند؟ چگونه می‌توان این رقابت‌ها را در فضای گفتمانی بازنمایی نمود؟ رقابت‌های دودمانی دستگاه‌های حاکم (سامانی و بویه) در قرن چهارم ه.ق چه شکلی دارد؟ شبکه روابط قدرت موجود در لایه‌های اجتماعی چه نقشی در شکل‌گیری، تغییر و یا بازآفرینی گفتمان نسب‌شناسی حکومت‌ها داشت؟ می‌توان گفت که دودمان‌های حاکم در قرن ۴ ه.ق، با ساخت و بازآفرینی معانی مورد نظرشان حول دال مرکزی «ضرورت انتساب به تبار شاهان و بزرگان در ایجاد حق حاکمیت»، گفتمان نسب‌شناسی خود را بر مبنای انتساب به اشکانیان و ساسانیان در دو شکل منطقه‌ای و توجیه‌گرایانه ساختند. ایشان



به منظور دستیابی به اهداف خود، همانند خلق مقبولیت ملی در بافت فرهنگی-اجتماعی، نشان دادن جایگاه برتر خود در بستر اجتماعی-سیاسی و همچنین پیگیری شیوه حکومت ملوک الطوائفی اشکانیان و یا تمرکزگرایانه ساسانیان، معانی مورد نظرشان را از طریق دانش تاریخنگاری به بستر اجتماعی منتقل نمودند. مورخان و نویسندگان این عهد در بستر گفتمان‌ها و بافت سیاسی-اجتماعی و همچنین تحت تأثیر نهاد دربار و شبکه روابط قدرت فعال در بستر اجتماعی-سیاسی، آگاهانه و یا غیرآگاهانه، با انتقال و یا پروراندن معانی و گفتمان‌ها در خدمت پیشبرد اهداف دستگاه‌های حاکم، به ویژه سامانیان و آل بویه، قرار گرفتند.

# منابع

## الف) منابع فارسی

- آذرنوش، آ. (۱۳۷۵). *تاریخ ترجمه از عربی به فارسی*، تهران، ایران: سروش.
- آل داود، ع. (۱۳۹۳). «خوارزمشاهیان کهن»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سر ویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی، ج ۶، تهران، ایران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۶۲۷-۶۴۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). «فریغونیان»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سر ویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی، ج ۶، تهران، ایران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۵۹۶-۶۰۹.
- آموزگار، ژ. (۱۳۸۶). «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، *زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات ژاله آموزگار)*، تهران، ایران: معین.
- ابن اثیر، ع. (۱۳۷۱). *الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، ایران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن اسفندیار، م. (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ایران: پدیده خاور.
- ابن حوقل، م. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل (ایران در «صورة الأرض»)*، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- ابن خلدون، ع. (۱۳۶۶). مقدمه/ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران، ایران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالقاسمی، م. (۱۳۸۰). تاریخ زبان فارسی، تهران، ایران: سمت.
- اسپریگنز، ت. (۱۳۷۰). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، ایران: آگاه.
- استراترن، پ. (۱۳۹۰). آشنایی با فوکو، ترجمه پویا ایمانی، تهران، ایران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۱ و ۲، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشپولر، ب. (۱۳۵۴). جهان اسلام: دوران خلافت، ترجمه قمر آریان، تهران، ایران: انتشارات امیرکبیر.
- اصطخری، ا. (۱۳۶۸). مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ایران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۲۷). مسالک الممالک، تحقیق احمد بن سهل ابوزید، بیروت: دارصادر.
- اصفهانی، ح. (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و پادشاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران، ایران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- انصاری قمی، ح. (۱۳۷۹-۱۳۸۰). «اندیشه سیاسی در اسلام و ایران طی دوره قرون میانه»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۵ و ۶، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، ۶-۳۸.
- ایزدی، ح. (۱۳۸۵). «فعالیت داعیان اسماعیلی در ایران»، شناخت، شماره ۵۱، ۱۱-۲۸.
- بارت، ر. (۱۳۸۷). درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها، ترجمه محمد راغب، تهران، ایران: فرهنگ صبا.
- بارتولد، وا. و. (۱۳۶۶). ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، تهران، ایران: آگاه، چاپ دوم.
- باسورث، ا. ک. (۱۳۸۰). «تاریخ نگاری دوره غزنوی»، تاریخ‌نگاری در ایران (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ایران: نشر گستره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: امیرکبیر.
- بایم‌تاف، ل. (۱۳۷۹). «شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ملی در ایران طی قرن سوم (قرن‌های نهم و دهم میلادی)»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۴۰، بهمن ۱۳۷۹، ۸-۲۲.

- بشار عواد، م. (۱۳۸۳). «در جستجوی نسخ: مؤلف تاریخ بخارا کیست؟»، *آیینۀ میراث*، ترجمۀ علی بهرامیان، دورۀ جدید، شماره ۲۶، پاییز ۱۳۸۳، ۹۳-۱۰۲.
- بشیر، ح. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها*، تهران، ایران: دانشگاه امام صادق (ع).
- بلعمی، ا. (۱۳۷۸). *تاریخنامۀ طبری*، تصحیح محمد روشن، جلد ۲، تهران، ایران: سروش.
- بوسه، ه. (۱۳۹۰). «ایران در عصر آل بویه»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمۀ حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۲۶۳-۲۱۷.
- بویس، م. (۱۳۸۲). *زردشتیان باورها و آداب دینی آن‌ها*، ترجمۀ عسگر بهرامی، تهران، ایران: ققنوس.
- بهار (ملک الشعرا)، م. ت. (۱۳۵۵). *بهار و ادب فارسی (یکصد مقاله از ملک الشعرا بهار)*، ج ۱، به کوشش محمد گلین، تهران، ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، ج ۱، تهران، ایران: انتشارات زوار.
- بی‌نام (۱۳۶۲). *حدودالعالم من المشرق الى المغرب*، بکوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- بی‌نام (بی‌تا). *مجمعل‌التواریخ و القصص*، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- بیرونی، ا. (۱۳۸۰). *الاثار الباقیه عن القرون الخالیه*، محقق / مصحح پرویز اذکایی، تهران، ایران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *آثار باقیه (از مردمان گذشته)*، ترجمه و تعلیق پرویز سپتمان (اذکائی)، تهران، ایران: نشر نی.
- بی‌نام (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- بیات، ع. (۱۳۸۳). *شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران*، تهران، ایران: امیرکبیر.
- پاکتچی، ا. (۱۳۹۳). «ایلک‌خانین (قراخانیان یا آل افراسیاب)»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار دورۀ اسلامی: صادق سجادی، ج ۶، تهران، ایران: مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱-۶۶.
- پایروند ثابت، ف. (۱۳۸۸). «ابوریحان بیرونی»، *کتاب ماه علوم و فنون*، شماره ۱۲۱، دی‌ماه ۱۳۸۸، ۷۱-۸۳.

- پورشریعی، پ. (۱۳۹۱/۲۰۱۱). «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع»، *ایران نامه*، سال ۲۶، شماره ۱-۲، ۱۱۷-۱۵۴.
- ترابی طباطبایی، س. ج. (۱۳۵۰). *سکه‌های اسلامی ایران از آغاز تا حمله مغول (۲)*، نشریه شماره ۵ موزه آذربایجان.
- تفضلی، ا. (بهار ۱۳۷۶). «دهقان»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، شماره ۹، صص ۱۴۸-۱۵۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، ایران: سخن.
- تقدمی مقدمی، م. (۱۳۹۰). «نظریه گفتمان لاکلاوموفه و نقد آن»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال ۲، شماره ۲، بهار ۱۳۹۰، صص ۹۱-۱۲۴.
- تقی زاده، ح. (۱۳۹۰). *مقالات تقی زاده (ج. ع: فردوسی و شاهنامه او)*، زیر نظر ایرج افشار، به کوشش فیروز کامبخش، تهران، ایران: توس.
- ثعالبی، ع. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، پیشگفتار و ترجمه محمد فضالی، پاره نخست ایران باستان، تهران، ایران: نشر نقره.
- جابری، م. ع. (۱۳۸۷). *ما و میراث فلسفی مان: خوانشی نوین از فلسفه فارابی و ابن سینا*، ترجمه محمد باقر آل مهدی، تهران، ایران: ثالث.
- جرفاذقانی، ا. (۱۳۷۴). *ترجمه تاریخ یمینی*، تحقیق جعفر شعار، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جعفری دهقی، م. (۱۳۹۳). «تاریخ سیاسی اشکانیان»، *تاریخ جامع ایران (ج. ۲)*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران بخش تاریخ ایران باستان: حسن رضایی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، تهران، ایران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۵-۳۷۰.
- جنکینز، ک. (۱۳۸۷). *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، ایران: آگه.
- جیهانی، ا. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران، ایران: شرکت به نشر.
- حسینی زاده، م. ع. (۱۳۸۳). «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، *علوم سیاسی*، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۳، ۱۸۱-۲۱۲.
- خالقی مطلق، ج. (۱۳۸۶). «فردوسی»، ترجمه سجاد آیدنلو، *نامه انجمن*، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۶، ۱۷۷-۲۰۶.

- خرمشاهی، ب. (۱۳۸۶). «سوره اعراف و مؤمنون»، ترجمه گروهی قرآن کریم، تهران، ایران: انتشارات نیلوفر.
- خطیبی، ا. (۱۳۹۳). «اشکانیان در حماسه ملی»، تاریخ جامع ایران (ج. ۲)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران بخش تاریخ ایران باستان: حسن رضایی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، تهران، ایران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۳۷۱-۴۲۰.
- خنجی، ر. (۱۳۶۲). سلوک الملوک، تصحیح و مقدمه محمد علی موحد، تهران، ایران: انتشارات خوارزمی.
- خوارزمی، ا. (۱۳۶۲). مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- خیراندیش، ع. (۱۳۷۷). «بازارهای بخارا»، ایران‌شناخت، شماره ۸، بهار ۱۳۷۷، ۲۲۴-۲۴۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). «صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۴۶ و ۴۷، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، ۳-۳۱.
- دریفوس، ه. و رابینو، پ. (۱۳۷۶). فوکو: فراتر از ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، ایران: نشر نی.
- دفتری، ف. (۱۳۷۶). تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، ایران: فرزانه.
- دینوری، ا. (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ایران: نشر نی.
- رحیملو، ی. (۱۳۶۹). «نگاهی به مسأله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات، ش ۳-۴، پاییز و زمستان ۱۳۶۹، ۶۱۱-۵۹۴.
- روزنتال، ف. (۱۳۶۶). تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، ج ۱، مشهد، ایران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ریاحی، م. ا. (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، ایران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زرین کوب، ع. (۱۳۸۸). تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، ایران: انتشارات امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). «فتح ایران به دست اعراب و پیامد آن»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۵۳-۹.

- زرین کوب، ر. (۱۳۹۳). «تاریخ سیاسی ساسانیان»، *تاریخ جامع ایران* (ج ۲)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران بخش تاریخ ایران باستان: حسن رضایی باغبیدی و محمود جعفری دهقی، تهران، ایران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۴۶۱-۵۷۴.
- سجادی، ص. (۱۳۹۳). «دولت و روزگار آل بویه»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی، ج ۷ و ۸، تهران، ایران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی)، (ج ۷) ۴۴۷-۷۵۰ و (ج ۸) ۱-۱۶۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). «خاندان چغانی یا آل محتاج»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی، ج ۶، تهران، ایران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی)، ۶۱۰-۶۲۶.
- سجادی، ص.، و عالمزاده، ه. (۱۳۸۰). *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران، ایران: سمت.
- سرایی، ح.، و دیگران (۱۳۸۷). «روش کیفی در مطالعات اجتماعی با تأکید بر روش تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، *پژوهش نامه علوم اجتماعی*، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷، ۶۳-۱۰۶.
- سلطانی، ع. ا. (۱۳۸۳). «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، *علوم سیاسی*، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۳، ۱۵۳-۱۸۰.
- سیستانی، ا. (۱۳۸۸). «چند توضیح ضروری در مورد نکاتی از متن تاریخ سیستان»، *گزارش میراث*، شماره ۳۳، خرداد و تیر ۱۳۸۸، ۴۰ تا ۵۰.
- شعبانزاده لمر، ب. (۱۳۹۳). «بررسی اندیشه های تاریخی-سیاسی مورخان عصر غزنوی با تکیه بر عتبی، گردیزی و بیهقی»، *تاریخ نامه خوارزمی*، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۹۳، ۹۰ تا ۱۱۸.
- شعبانی، ر. (۱۳۷۸). «سامانیان و اسماعیلیه»، *نامه آل سامان (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان)*، به کوشش علی اصغر شعردوست و قهرمان سلیمانی، تهران، ایران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۲۲-۶۵.
- شعبانی، ا. ع.، و زارعی، ع. (۱۳۹۱). «نسب و نسب سازی در تاریخ میانه ایران؛ دلایل و زمینه ها»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال ۴، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۱، ۲۱-۵۲.
- شیپمان، ک. (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، ایران: انتشارات فرزاد روز.

- صابی، ا. (۱۹۷۷). *المنتزع من كتاب التاجی لأبی اسحاق الصابی*، تحقیق و شرح الدكتور محمد حسین الزییدی، منشورات وزارة الاعلام الجمهوریة العراقیة: كتاب التراث.
- صالحی، ن. (۱۳۷۹). «جغرافیای تاریخی اسلام و ایران»، *كتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۳۱، اردیبهشت ۱۳۷۹، ۴-۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). «کتابشناسی توصیفی تاریخ‌های محلی (منابع و متون)»، *كتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۴۴ و ۴۵، خرداد و تیر ۱۳۸۰، ۱۲-۴۷.
- صفا، ذ. (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، تهران، ایران: ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، تهران، ایران: انتشارات فردوسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳). *حماسه‌سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*، تهران، ایران: امیرکبیر.
- صیامیان گرجی، ز. (۱۳۸۸). «نسب‌شناسی ایران‌گرایی فرهنگی در سنت تاریخنگاری اسلامی-ایرانی»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۸، ۷۷-۱۰۲.
- طالبی، ت. (۱۳۸۴). «نگاهی به تصویر الأرض ابن حوقل»، *كتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۹۲ و ۹۳، خرداد و تیر ۱۳۸۴، ۳۲-۳۶.
- طبری، م. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، ایران: اساطیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۶۰). *تاریخ الأمم و الملوك*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، بیروت: دارالتراث.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶). *ترجمه تفسیر طبری*، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، ج ۱، تهران، ایران: چاپ افست زر اردیبهشت.
- غزالی، ا. (۱۳۸۹). *نصیحه الملوك*، مصحح عزیزالله علیزاده، تهران، ایران: فردوس.
- غلامرضا کاشی، م. ج. (۱۳۸۷). «تحلیل گفتمان: بیرون از هزارتوی تئوری‌ها»، *فصلنامه رسانه*، سال ۱۹، شماره ۱ (پیاپی ۷۳)، بهار ۱۳۸۷، ۱۸۷-۱۹۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). «درس گفتارهای روش تحقیق مقطع دکتری نیمسال اول سال تحصیلی ۹۴-۹۵». دانشگاه شهید بهشتی.
- فارابی، ا. (۱۳۵۴). *مبادی آراء اهل مدینه فاضله*، ترجمه جعفر سجادی، تهران، ایران: رز.
- فاضلی، م. (۱۳۸۳). «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، *المنتزع پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی*، سال ۴، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۸۳، ۸۱-۱۰۶.



- فردوسی، ا. (۱۳۸۹). *شاهنامه فردوسی*، (دفتر یکم و هشتم) به کوشش جلال خالقی مطلق، (دفتر ششم) به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران، ایران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- فرای، ر. ن. (۱۳۴۸). *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمد محمودی، تهران، ایران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۸). *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ایران: سروش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). «سامانیان»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۲۰۳-۳۰۴.
- فرکلاف، ن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، مترجمان فاطمه شایسته پیران و دیگران، ویراستاران محمد نبوی، مهران مهاجر، تهران، ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- فروزانی، س. ا. (۱۳۷۷). «تاریخ بخارای نرشخی، نمونه‌های نفیس از تاریخ‌های محلی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۶، بهمن ۱۳۷۷، ۲۷-۲۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره سامانیان*، تهران، ایران: سمت.
- فقیهی، ع. ا. (۱۳۵۷). *آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر*، گیلان، ایران: صبا.
- فی، ب. (۱۳۸۳). *پارادایم شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیپها، تهران، ایران: پژوهشکده راهبردی.
- فیرحی، د. (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران، ایران: نشر نی.
- قدیانی، ع. (۱۳۸۷). *تاریخ کامل ایران زمین از پادشاهان افسانه‌ای تا پایان دوران پهلوی*، ج ۱، تهران، ایران: انتشارات آرون.
- قزوینی، م. (۱۳۱۳). *بیست مقاله*، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ایران: مطبعه مجلس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۲). *بیست مقاله قزوینی*، ج ۲، تهران، ایران: کتابفروشی ابن سینا.
- کاظمی موسوی، ا. (۱۳۶۹). «مروری انتقادی بر کتاب *غیاث الامم فی الثیبات الظلم* نوشته امام الحرمین ابوالمعالی جوینی»، *تحقیقات اسلامی*، سال ۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹، شماره ۱ و ۲، ۱۳۵-۱۴۵.

- کرمر، ج. (۱۳۷۵). *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، ایران: نشر دانشگاهی.
- کریستنسن، آ. ا. (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ویرایش حسن رضایی باغبیدی، تهران، ایران: صدای معاصر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران، ایران: طهوری.
- کریمان، ح. (۱۳۴۵). *ری باستان*، ج ۱، تهران، ایران: انجمن آثار ملی.
- کلانتری، ص.، و دیگران (۱۳۸۸). «تحلیل گفتمان با تأکید بر گفتمان انتقادی به عنوان روش تحقیق کیفی»، *مطالعات جامعه‌شناسی*، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۸، ۷-۲۸.
- کوربن، ه. (۱۳۹۰). «ناصر خسرو و اسماعیلیه ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۵۶-۹۶.
- گردیزی، ا. (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، ایران: دنیای کتاب.
- گروسه، ر. (۱۳۵۳). *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، ایران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گلبن، م. (۱۳۸۶). «بررسی زین‌الأخبار گردیزی»، *آیینه میراث دوره جدید*، شماره ۳۶ و ۳۷، بهار و تابستان ۱۳۸۶، ۳۶۷ تا ۳۷۵.
- لازار، ژ. (۱۳۹۰). «ظهور زبان فارسی نوین»، *تاریخ ایران کمبریج* (ج ۴)، گردآوری ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۵۱۱-۵۴۲.
- لسترنج، گ. (۱۳۶۷). *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ماوردی، ع. (۱۹۹۴). *احکام السلطانیه*، خرج احادیث و علق علیه خالد عبداللطیف السبع العلمی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- مادلونگ، و. (۱۳۹۰). «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۴۰۳-۵۰۴.
- مسعودی، أ. (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابو القاسم پاینده، ج ۱، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسکویه، ا. (۱۳۶۹). *تجارب الأمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران، ایران: سروش.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). *تجارب الأمم*، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران، ایران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۱۵). *تجارب الأمم*، به کوشش ه. ف. آمدروز، ج ۲، مصر: قاهره.
- مستوفی، ح. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مسکوب، ش. (۱۳۷۳). *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران، ایران: باغ آدینه.
- مقدسی، ا. (۱۳۶۱). *أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران، ایران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- مک کارتی، آ. د. (۱۳۸۸). *معرفت به مثابه فرهنگ*، زیر نظر و مقدمه دکتر محمد توکل، ترجمه کمال خالق پناه و دیگران، تهران، ایران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مورگان، د. (۱۳۷۴). *ایران در سده های میانه*، ترجمه فرخ جوانمردیان، تهران، ایران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی فروهر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، ایران: طرح نو.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). «سلطان»، *دایره المعارف جهان نوین اسلام*، سرویراستار جان. ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق زیر نظر حسن طارمی راد و دیگران، ج ۳، تهران، ایران: نشر کتاب مرجع و نشر کنگره، ۷۵-۷۸.
- موسوی، ا. م. (۱۳۶۴). «*صورة الأرض*»، *کیهان اندیشه*، شماره ۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۴، ۶۹-۶۲.
- میثمی، ج. ا. (۱۳۹۱). *تاریخ نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)*، ترجمه محمد دهقانی، تهران، ایران: نشر ماهی.
- میلز، س. (۱۳۸۲). *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان، ایران: هزاره سوم.
- مینورسکی، و. (۱۳۹۰). «مقدمه قدیم شاهنامه»، (مجموعه مقالات) *به فرهنگ باشد روان تندرست: مقاله ها و نقدهای نامه فرهنگستان درباره شاهنامه*، به کوشش احمد سمیعی و ابوالفضل خطیبی، تهران، ایران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۲۸۱-۲۸۹.
- ناجی، م. ر. (۱۳۹۳). «سامانیان»، *تاریخ جامع ایران*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سر ویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی، ج ۶، تهران، ایران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی)، ۴۴۹-۵۹۶.
- ندیم، م. (۱۳۹۲). «بازتاب احیای فرهنگ و سنن عهد ساسانی در دو کتیبه عضدالدوله دیلمی در کاخ تچر»، *جستارهای تاریخی*، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ۱۱۳-۱۳۱.

- ندیم، م.، و صفا، م. (۱۳۹۵). «گفتمان نسب‌شناسی آل‌سامان در روایت بلعمی»، *مجله جستارهای تاریخی*، دوره ۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ۱۳۹-۱۶۰.
- نرشخی، ا. (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر أحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، ج ۱، تهران، ایران: توس.
- نصر، س. ح. (۱۳۹۰). «تصوف»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ایران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۴۵-۷۸.
- نظام الملک، ح. (۱۳۴۷). *سیرالملوک (سیاست نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، ایران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نولدکه، ت. (۱۳۷۹). *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، ایران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیک بین، ن. (۱۳۵۷). *فرهنگ مکتشفان جغرافیایی و جغرافی نویسان مشهور جهان*، تهران، ایران: انتشارات نبوی.
- وثوقی، م. ب. (۱۳۸۳). *بررسی منابع و مأخذ تاریخ ایران پیش از اسلام*، تهران، ایران: دانشگاه پیام نور.
- ولسکی، ی. (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ایران: ققنوس.
- ویزهوفر، ی. (۱۳۹۲). *امپراطوری اشکانی*، ترجمه هوشنگ صادقی و دیگران، تهران، ایران: نشر فروزان روز.
- هال، ا. (۱۳۹۱). *معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، ایران: نشر نی.
- هروی، ج. (۱۳۸۸). *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، تهران، ایران: انتشارات امیرکبیر.
- یعقوبی، ا. (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یورگنسن، م.، و فیلیپس، ل. (۱۳۹۳). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، ایران: نشر نی.

## ب) منابع انگلیسی

- Bosworth, C. E. (1973). The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the Past. *Iran*, Vol. XI, 51-63.
- Daniel, E. L. (1990). Manuscripts and Editions of Bal' mī's Tarjamah-i Tārīkh-i Tabarī. *JRAS*, Vol 122(2), 282-321.
- \_\_\_\_\_ (1995). The Samanid "Translations" of Tabarī. Paper presented at the International Conference on 'the Life and the Works of Muhammad ibn Jarīr al-Tabarī', University of St. Andrews, 30 August- 2 September 1995. Typescript.
- \_\_\_\_\_ (2012). Rise and Development of Persian Historiography. *Persian Historiography*, Edited by Charles Melville, A history of Persian Literature, Vol X, edited by Ehsan Yarshater, published by I.B.Tauris and Co Ltd., 101-155.
- Daryaei, T. (2015). Wahrām Čōbēn the Rebel General of the Sasanian Empire. *Studies on the Iranian World I*, eds. A. Krasnowolska & R. Rusek-Kowalska, Krakow, 193-202.
- Fairclough, N. (1989). *Language and Power*. London, England: Longman.
- \_\_\_\_\_ (1992). *Discourse and Social Change*. Cambridge, England: Polity Press.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and Punish*. Translated by Alen Sheriden, published by Pantheon Books, N.Y.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks*. Edited by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, New York, USA: International Publishers.
- Lacan, J. (1993). *The seminar of Jacques Lacan, Book III: The psychoses*. Edited by Jacques-Alain Miller, N.Y: Norton.
- Laclau, E. (1990). *New reflections on the revolution of our time*. London: Routledge, Chapman & Hall.
- Madelung, W. (1969). The assumption of the title Shāhānshāh by the Būyds and begin of the deylam (Dawlat Al-Deylam). *JNES*, Vol 28 (1), Jan. 1969, 84-108.
- \_\_\_\_\_ (1988). *Religious Trends in Early Islamic Iran*. London, England: Persian Heritage Foundation.
- Peacock A. C. S. (2007). *Mediaeval Islamic Historiography and Political Legitimacy: Bal'ami's Tārīkh-nāma*. London, England: Routledge.
- Pecheux, M. (1982). *Language, Semantics and Ideology*. London: Macmillan.
- Pourshariati, P. (2008). *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran*. London, England: I. B. Tauris in association with the Iran Heritage Foundation.

- ——— (2010). The Parthians and the Production of the Canonical Shāhnāmas: of Pahlavī, Pahlavānī and Pahlav. *Commutatio et Contentio*, Düsseldorf, 347-392.
- ——— (2013). Khurasan and Crises of Legitimacy: A Comparative Historiographical Approach. *Views from the Edge: Essays in Honor of Richard W. Bulliet*, 208-230.
- Shahbazi, A. Sh. (1986) (a). Arsacids: Origins. In: Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. II)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, 525.
- ——— (1986) (b). Arsacids: Arsacid Chronology in Traditional History. In: Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. II)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, 542-543.
- ——— (1988). Bahrām VI Čōbīn. In: Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. III)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, 514-522
- ——— (1990). “On the Xwaday-Namag”, *Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater: Acta Iranica 30* (Troisiem Serie, vol. XVI), E.J.Brill, Leiden.
- Stern, S. M. (1983). *Studies in Early Isma'ilism*. A Collection of Published and Unpublished Papers by Stern, Jerusalem, Occupied Palestine: Magnes Press & Leiden.
- Treadwell, W. L., (1991). The Political History of the Sāmānid State, Thesis Submitted to the Institute of Oriental Studies for the Degree of Doctor of Philosophy, University of Oxford.
- Wiesehöfer, J., (1986). “Ardašīr I: History,” In: Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopaedia Iranica (vol. II)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, pp. 371-376.
- Yarshater, E., (1983). “Iranian National History”, in: Yarshater, Ehsan (ed.), *the Cambridge History of Iran (vol. III/1)*, Cambridge University Press, pp. 359-478.

